

غریت دین

در آخر الزمان

محسن علوی پیام

غریبت دین

در آخر الزمان

«بحثی روایی پیرامون اوضاع مردم در آخر الزمان»

کلمه محسن علوی پیام

«تقدیم و اهداء»

به ساحت مقدس حضرت ولی عصر
عجل الله تعالى فرجه الشريف
به منتظران دل سوخته‌اش که دیگر صبر ماندن
ندارند
به دردمندان دین
و بالاخره ثوابش به روح پدر بزرگوارم
که زحمات فراوان کشید و در تربیت فرزندان‌ش رنج
بسیار برد

مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

علوی پیام، محسن، ۱۳۴۶ -
غربت دین در آخر الزمان / مولف محسن علوی
پیام - قم: نصر، ۱۳۷۸.
۱۶۸ ص.

۵۵۰۰ ریال: ISBN 964-6814-30-1
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست نویسی
پیش از انتشار).
کتابنامه: ص. ۵۴.
۱. آخر الزمان. ۲. خدا و انسان. ۳. خداپرستی.
الف. عنوان.

۲۹۷/۴۴

BP۲۲۲/۳/ع۸۴

۳۴۵۲-۷۸م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: غربت دین در آخر الزمان

□ مؤلف: محسن علوی پیام

□ ناشر: انتشارات نصر

□ چاپ: نهضت

□ نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۷۸

□ تیراژ: ۳۰۰۰

□ قیمت: ۵۵۰ تومان

شابک ۱-۳۰-۶۸۱۴-۹۶۴

ISBN 964 - 6814 - 30 - 1

مرکز پخش:

قم - خیابان ارم، انتشارات نصر تلفن ۷۴۱۶۷۶

قم - خیابان ساحلی، جنب مصلى قدس، سازمان تبلیغات اسلامی تلفن ۷۴۲۰۳۹

«کلیه حقوق محفوظ است»

فهرست

۷	مقدمه
۱۵	انتخاب دین
۱۷	قدرت انسان
۲۵	گرایشهای انسان
۳۱	تعارض امیال
۳۵	خواستههای پست
۴۱	میل به بقاء نیز از خواستههای فطری انسان است
۴۵	معیار انتخاب
۵۳	شناخت‌های لازم در تعیین راه زندگی
۶۷	اسلام چگونه دینی است؟
۶۹	واما محمد (ص)
۷۷	آغاز

- روایات در مورد آخر الزمان ۸۱
- قیامت چه موقع برپا می شود؟ ۱۰۵
- اینک روایتی دیگر ۱۲۱
- حال یک سلسله روایات دیگر ۱۳۳
- خبر جابر بن عبدالله انصاری و اوضاع عمومی آخر الزمان از زبان
پیامبر ﷺ ۱۴۵
- منابع ۱۶۳

مقدمه

بشر از زمان خلقت تا به عصر کنونی نشان داده است که به مذهب و دین یا به عبارتی به قوانین و اصولی که بتواند او را و نیاز درونش را پاسخگو باشد محتاج است، زندگی بدون هدف او را نگران می‌کند و تکرارش درون او را می‌سوزاند.

اساساً بشر بگونه‌ای خلق شده است که نیاز به کمال دارد کمالی که او را به مبدأ خلقت پیوند بزند و درون پر تلاطم او را ساکت سازد، اگر می‌بینیم در طول تاریخ بشریت افرادی وجود دارند که جز به دنیا و دنیاپرستی به چیزی فکر نکرده‌اند و برای رسیدن به مقصود خود چه جنایتها و خونریزیهایی مرتکب نشده‌اند باز هم نمی‌توان گفت در درون چنین موجوداتی نیاز به مذهب و دین وجود ندارد بلکه اینها هم به دنبال ساکت کردن درون خویش و بدست آوردن آرامش هستند ولی راه را درست

نمی‌پیمایند.

قرن بیستم و عصر کنونی عصر صنعت و پیشرفت انسان است
عصری که بهترین فکرها در جهت آسایش بکار برده می‌شود صنعتی که
انسان در او به مراتب با وضعیت بسیار بهتری زندگی می‌کند و مشکلی
آنچنانی زای او باقی نمانده است.

زمانی که پیامبر بزرگ ابراهیم علیه السلام در هزاران سال پیش به ماه
پرستان توصیه می‌کند که ماه قابل پرستش نیست و زمانی خواهد آمد که
بشر در این ماه زندگی خواهد کرد و همین ماه به تصرف او درمی‌آید، آن
زمان فرا رسیده است و طولی نمی‌کشد که کرهٔ عظیم ماه به صورتی
درمی‌آید که تمامی انسانها بتوانند با یک بلیط سوار مدرن‌ترین وسیله‌ها
می‌شوند و برای زندگی در ماه رهسپار آنجا خواهند شد، آیا چنین چیزی از
بشر پیشرفتهٔ کنونی بعید به نظر می‌آید؟

چگونه است که خالق متعال این موجود را به بهترین وجه ممکن
خلق نموده است؟ و هنگام خلق نمودن او به خود آفرین می‌گوید و تمامی
مقربین درگاه خود را به سجدهٔ او گسیل می‌دارد؟ آیا با وضعیتی که بشر
دارد چنین سجده‌ای برای او سزاوار نیست؟

بشر اندیشه‌ای عظیم دارد، روحی بزرگ، همتی والا، برای او به کمال
رسیدن آرزوست، در اندیشهٔ بشریت چنین افکاری نهفته است و فقط نیاز
به مقداری بیداری دارد.

افراد انسان به خاطر نرسیدن سریع به افکارشان و عدم بیداری، خود
را مشغول افکار پستی می‌کنند که روزگار سپری شود ولی همیشه در

بالاترین تمکن زندگی باز هم به درون خویش باز می‌گردد و می‌بیند تمام آرزوهایش برآورده شده ولی باز هم چیزی را جستجو می‌کند، تصور کنید واقعیتی را که بیان می‌کنم.

شخصی خطاب به یکی از روحانیون کشورمان تلفن را به دست گرفته و با کمال آرامش ظاهری ولی درونی پر تلاطم این چنین سؤال می‌کند که من در دنیا هیچ مشکلی ندارم، بهترین خانه بهترین شوهر و بهترین وضعیت را دارا می‌باشم به مسافرت با ماشین لوکس می‌روم هر از چندگاه مسافرتی به اروپا دارم کشورها را گردش می‌کنم خلاصه اینکه از فرط خوشبختی نمی‌دانم چه کار کنم هیچ مسئله‌ای وجود ندارد که نتوانم او را حل کنم و گره‌های زندگی را به سادگی باز می‌کنم.

ولی سوالم این است که زندگی برایم تکراری شده است دیگر هیچ آرزویی ندارم که در فکر او باشم دیگر هیچ چیز مرا خوشحال نمی‌کند در عین اینکه هیچ مشکلی ندارم، ولی تمام درونم از آرامش خالی است و دنیا و زندگی در او را پاسخگوی مشکل درونی خویش نمی‌بینم، چه کنم تا این بدبختی که در من است به خوشبختی تبدیل شود؟ چگونه آتش درونم را خاموش کنم، آیا راهی وجود دارد؟

خوب، می‌بینیم که انسان هر چه که به آرزوهای دنیائی خویش دست می‌یابد درون او بیشتر شعله‌ور می‌شود و چنان او را می‌سوزاند که گاهی همین انسان برای خلاصی از این سوزش درونی، خود را از بین می‌برد تا به آسایش برسد.

البته که در چنین بحرانی تنها چیزی که این گدازه‌های شعله‌ور درون

را خاموش می‌کند، همان دین است دینی که پاسخگوی نیاز معنوی انسان است همان نیازی که انسان گاهی در اثر نداشتن همین دین خود را به ورطه نابودی و ضلالت می‌کشاند و چون به دین و مذهب وصل نشده درون خویش را شعله‌ورتر می‌سازد.

آری، دین و مذهب، چیزی است که بشر نیازمند به اوست. و تنها چیزی که انسان را از سردرگمی و بیگانگی با خود نجات می‌دهد همین مسئله است.

آیا در تاریخ که قرآن مجید به آن اشاره دارد نمی‌بینیم که چگونه بشر پیش از اسلام به بت پرستی و آسمان پرستی و خورشید پرستی و ماه پرستی مشغول بوده است؟ آیا می‌دانید که قبل از اسلام مردم همین شهر مکه و بیشتر شبه جزیره عربستان بت پرستی می‌کردند! و راز این بت پرستی چه بوده است؟

مردم مکه چون گرد خانه کعبه که ابراهیم خلیل الرحمان او را بنا کرده بود به عبادت مشغول می‌شدند و زمانی که به مسافرتی می‌رفتند و از مکه دور می‌شدند چون مکه در دسترس آنان نبود سنگی را از خانه کعبه با خود می‌بردند به نشانه خانه کعبه و در راه او را پرستش می‌کردند و همین کار باعث شد مردم کم کم به جای سنگ مجسمه‌ای می‌ساختند و با خود می‌بردند و بالاخره برای پاسخ به نیازهای معنوی خویش بت ساختند و او را پرستش می‌کردند.

حال می‌بینیم که نیاز بشریت به دین و مذهب تا چه اندازه است، و انسان چه موجود عجیبی است که هنوز پس از قرن‌ها کسی به این موجود

پیچیده و رمز و رازش پی نبرده است گاهی انسان در درونش احساسات متضادی می‌بیند، بطور مثال: گاهی خوشحال است و گاهی نگران، گاهی می‌خندد و گاهی گریه می‌کند، گاهی به طرف کاری درست که او را راضی می‌کند روی می‌آورد و گاهی خلاف میل درونی به کارهای زشت و قبیح دست می‌زند، اینها نشانه تضاد درونی انسان است و دوگانگی در درون انسان همیشه بوده و هست و این حکایت از آن دارد که در درون همین انسان نیروهائی وجود دارد شاید به تعبیر من نیروهای اهریمنی و به قول قرآن همان نفس اماره و در نتیجه همان شیطان است که درون پاک و بی آلایش انسان را آلوده می‌سازد.

مگر ممکن است خداوند بزرگ و خالق هستی بهترین تبریک را به خود می‌گوید ولی موجودی پست و ناپاک ایجاد نماید؟ خیر، این خلقت هیچ نقصی ندارد و همه کسانی هم که هیچ اعتقادی به خدا ندارند باز هم اقرار دارند که انسان پاک آفریده شده است.

پس این پاکی باید از همان بدو تولد حفظ شود نباید درون او را نیروهای اهریمنی ناپاک کنند و جلوه حق و راستی را در درون او به ناحقی و دروغ پُر سازند.

پس دریافتیم که یکی از مهمترین و بزرگترین نیازهای بشری مسئله دین و مذهب است و این نیاز باید به درستی پاسخ داده شود و الا کمال انسانی دست نیافتنی می‌شود کما اینکه در عصر صنعت و تکنولوژی کنونی هر چه که انسان به آرزوهایش دست می‌یابد و به مسائل زندگی در دنیا پاسخ می‌دهد به همان اندازه و بیشتر آتش در درونش شعله‌ورتر

می‌شود زیرا وقتی پیچیده‌ترین و مرموزترین مسائل دنیا را حل می‌کند ولی برای درون خویش پاسخ آنچنانی نمی‌دهد، چگونه است که عصر کنونی، عصر افول اخلاق و زوال پاکی است و صداقت انسان، معرفت انسان، شخصیت بزرگ انسان روز به روز زیر سؤال می‌رود.

چگونه این همه مشکلات پیچیده پزشکی - علمی - صنعتی و دیگر مسائل روشن می‌شود ولی در تحقیق در دین و مذهب پیشرفتی نداشته است.

دنیای غرب کنونی چگونه است که کمترین تحقیق را در دین انجام نمی‌دهد و هنوز که هنوز است بر دین پیامبر قبل از آخرین پیامبر هستند بگذریم از اینکه همان دین را هم به قدری مسخ کرده‌اند که چیز درخور توجهی که پاسخگوی مسائل پیچیده انسانی باشد ندارد آیا اروپا و آمریکا و دیگر مراکز تحقیقات صنعتی دنیا که هر روز حرفهای تازه در همه مسائل روزمره زندگی دارند چطور در دین تحقیق نمی‌کنند؟ آیا آنها نمی‌دانند بهترین خلق خدا برای هدایت بشر به عنوان آخرین پیامبر از طرف خداوند آمد و تکمیل‌ترین دین را عرضه کرده است؟

نمی‌توان گفت خیر! زیرا قطعاً می‌دانند ولی چون آخرین دین خدا حرف از قسط و عدل و برابری می‌زند، حرف از مساوات و عدم تبعیض طبقاتی جهانی می‌زند نمی‌توانند او را جدی بگیرند زیرا جلوی ظلم و فساد و بی‌عدالتی را می‌گیرد و جایی برای به تاراج بردن و مسخ انسان و از بین بردن غیر خود و برتری خود از همه جهانیان نمی‌ماند.

بی شک آن اهریمن درون چه رشد و شادانی عظیمی در جهان

امروز کرده است نتیجه بی دینی و عمل نکردن به ضوابط و اصول انسانی همین بی عدالتی و جنگ افروزی امروزه است.

درست همان سخن گهرباری که ۱۴ قرن پیش از این آخرین فرستاده خدا با دلب مبارکش بیان فرمودند امروزه عین همان سخنان را می بینیم که چگونه ظهور کرده است، پیامبر گرامی اسلام خطاب به یکی از یارانش بهترین تصویر را از آخر الزمان نقاشی می کند و پیش بینی های دقیق او انسانهایی که درد دین دارند را می لرزاند و انسان به تفکر فرو می رود که آیا این عصر و زمان جلوه سخنان آن بزرگوار نیست؟ در صفحات بعد آن کلام بزرگ را خواهیم آورد.

امروزه بشر به بزرگترین اکتشافات دست یافته است کوچکترین ذرات این دنیا را موشکافی می کند بزرگترین موجودات را به تسخیر خویش درمی آورد، به اعماق اقیانوسها می رود و از موجودات درون آن اطلاعات کسب می کند و تمام مشکلات را به راحتی حل می کند، ولی آیا راهی برای ترقی و پیشرفت در دین و مذهب و اخلاق حسنه انسانی یافته است؟ شاید بگویید بله! ولی در عین راه یافتن به راههای کمال آنچنان ضعیف به او پرداخته اند که یکی از مسائل فرعی و پیش افتاده تلقی می شود.

دست یافتن بشر به رموز کهکشانیها، و گشودن راههای نا هموار آن، قابل تحسین است رموز و پیچیدگی بدن انسان را یکی پس از دیگری مورد مطالعه قرار می دهد و راههای مبارزه با بیماری جسمی خویش را شناسائی می کند.

شگفت اینکه به مرحله‌ای می‌رسد که به تغییر جنسیت دست می‌زند
مرد را زن و زن را مرد می‌کند، قلب می‌سازد و...
لکن آنچه بیشتر از همه اینها مهم است پاسخ به خواسته‌های
معنوی انسان از طریق شناختن مواد تقویت کننده آن است. مگر
نمی‌بینیم امروزه در غرب افرادی دست به خودکشی می‌زنند که در ناز و
تنعم بسر می‌برند و در بهشت ساخته دست بشر اروپائی و آمریکایی
زندگی می‌کنند؟ آیا به بن بست رسیدن اینان، عدم توجه به خواسته‌های
روحی و معنوی نیست؟ فکر می‌کنید کشتار و ظلم به هم‌نوع برای بدست
آوردن آسایش نبوده است؟ چه توجیهی برای جنگ‌های صلیبی وجود دارد؟
چه توجیهی برای جنایتهای امثال مغولها و هیتلر آلمانی وجود دارد؟ بی
شک همان هیتلر هم می‌خواست با کشور گشائی و بدست آوردن آقائی بر
دنیا به آرامش درون دست یابد.

پس برای جواب دادن به خواسته‌ها و امیالهای معنوی راهی جز پناه
بردن به دامن دین و مذهب وجود ندارد، در همان موقع که تضادهای درون
در جنگ و ستیز هستند و می‌رود تا اهریمن بر پاکی و صداقت و حقیقت
غلبه پیدا کند اینجاست که دین کار ساز است، جلوی ناپاکی را می‌گیرد و
وجدان را بیدار می‌کند و انسان را یاری می‌دهد.

حوزه علمیة قم - محسن علوی پیام

بهار ۱۳۷۷

انتخاب دین

خداوند بزرگ پس از خروج آدم از بهشت و آمدن او در این کرهٔ خاکی در هیچ زمانی از ازمنه زمین را از حجت خود خالی نگذاشته است یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و حجت در طول زندگی بشریت در زمین خاکی از این است که خداوند بزرگ خواستار تعالی انسان و به کمال رسیدن اوست بی شک در هر زمان با توجه به بینش انسانها و فراخور حالشان قوانینی را وضع نموده است که هر انسانی به آن قوانین چنگ زد و متمسک شد نجات یافت و هر انسانی سرپیچی کرد با ضلالت و بدبختی روبرو گشت.

ادیان مختلف را پیامبران بزرگ از طرف خداوند آوردند تا در عصر خویش گمشدهٔ انسان را به او بنمایانند و انسانهای بیدار دل و روشن بین دردهای خویش را با آن التیام بخشیدند و کوردلان به ضلالت و گمراهی و در نتیجه لجن زار ابدی دست یافتند.

آیا در هر عصر و زمانی بشر بنا به نیازهایش نباید به دنبال جدیدترین، کامل ترین، و بهترین دین و مذهب باشد، او می بایست چنان به دنبال این خواسته باشد که به حقیقت پنهان دست یابد.

ادیان مختلف در عصر کنونی وجود وارد و انسان باید به تحقیق و تفحص پردازد و به دنبال این باشد که مدرن ترین دین را که پاسخگوی تمامی نیازهایش باشد پیدا نموده و در جهت پیاده نمودن آن تلاش بسیار نماید و این تنها راه نجات انسان است.

قدرت انسان

ویژگی آشکار انسان، اختیار اوست که از یکسو به مسؤولیت او می‌انجامد و از سوی دیگر زمینه‌ای کرامت اکتسابی او را فراهم می‌کند و این اختیار بر پایه دانش و قدرت بنا شده است، هم شناخت راه برای انتخاب لازم است و هم قدرت بر انجام آنچه که اختیار کرده است.

قدرت انسان را از یک دید به چهار قسم می‌توان بخش کرد.

۱- قدرت طبیعی یا فیزیکی: که با به کار گرفتن آنها، انسان می‌تواند تصرفاتی در خارج از وجود خود، انجام دهد، تنها به اتکای نیروی بدنی.

۲- قدرتهای تکنیکی: که به کمک ابزارهای صنعتی و با بهره‌گیری از شناخت قوانین حاکم بر طبیعت، در بخش دیگری از طبیعت تصرف می‌کند.

۳- قدرت اجتماعی: که با استفاده از شرایط اجتماعی و با بهره‌گیری از مایه‌های روانی حاصل می‌شود و بر اساس آن از انسانهای دیگر

استفاده می‌کند.

۴ - قدرت متافیزیکی: که از همه قدرتهای دیگر، متمایز و ممتاز است و از روح و عنصر ماوراء طبیعی انسان ناشی می‌گردد و در طبیعت یا غیر طبیعت، تأثیراتی می‌گذارد.

دسته اول: قدرت فیزیکی

دسته نخست یعنی قدرت فیزیکی، خود بر حسب مورد به سه دسته تقسیم می‌گردد:

الف - آن قدرت طبیعی که انسان در طبیعت اعمال می‌کند:

مواهبی پیرامون انسان از آب و درخت میوه و امثال آنها موجود و آماده است، انسان تنها نیرویی بکار می‌برد و از آنها استفاده می‌کند، در قرآن آیات بسیاری از این نوع قدرت انسان در تصرف طبیعت یاد می‌کند یکی آیه جامع و کاملی است که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾^۱. آیا نمی‌بینید که خداوند هر چه در آسمانها و زمین است برای شما مسخر گردانیده و نعمتهای پنهان و آشکار خویش را به شما ارزانی داشته است؟

ب - مورد دوم، اعمال نیروی انسان نسبت به جانداران است:

﴿وَالْإِنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعٌ...﴾^۲.

۱ - سوره لقمان آیه ۲۰.

۲ - سوره نحل، آیه ۵.

لَحْن آیه، توحیدی است یعنی: خدا برای شما چهار پایان را که در آنها گرمی و سودمندی است، آفریده است ولی ضمناً با قدرتی که خدا به انسان داده است ازین سود مندی استفاده می‌گردد.

«دفعاً» به معنی حرارت مطبوع و مطلوب است.

ج - استفاده از سایر انسانها:

این نوع نیز، تا آنجا که مربوط به قوای بدنی و نیروهای فیزیکی است، در همین قسم، دسته بندی می‌شود.

انسان تصرفاتی (اعم از مشروع یا نامشروع که در اینجا در صدد ارزیابی آن نیستیم) در انسانهای دیگر می‌کند که گاهی برای بهره‌گیری و استمتاع است مثل تصرف مرد و زن در یکدیگر و یا برای کمک است مثل گرفتن دست بیچارگان و یا تصرف به قهر و ستم مثل قتل و جرح و دزدی و خیانت.....

نمونه تصرف مطلوب که زبان قرآن در زمینه آن زبان ویژه‌ای است:

﴿ نَسَائِكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنِّي سَنُتِّمُكُمْ ﴾^۱.

زنانتان کشتزاران (بار آور) شمايند، هرگاه که خواستيد می‌توانيد از آنان بهره بگيريد.

دسته دوم

نوعی است که در آن قدرت انسان نه بی‌واسطه بلکه با بکارگیری

۱ - سورة بقره آیه ۲۲۳.

بخشی از طبیعت در بخش دیگر، انجام می‌پذیرد و اعمال می‌گردد که می‌توان آن را به دو بخش تقسیم کرد:

الف: تصرفات به کمک علوم تجربی و عادی که در دسترس همه است.

ب: تصرفات به کمک علوم غریبه.

آیه مربوط به بخش اول که آیات متعدد دارد و ما یکی را می‌آوریم:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾^۱.

و کشتی را در اختیارتان در آورد تا در دریا به امر خدا جریان یابد، باید قوانین موجود در طبیعت در این زمینه کشف کرد تا با کمک آن توانست کشتی چوبی یا فولادی را بر آب راند.

و اما در مورد بخش دوم یعنی علم غیر متعارف:

در قرآن مسأله سحر در موارد زیادی ذکر و کم و بیش پذیرفته شده است.

اما اینکه چند نوع است و چگونه تأثیری دارد، روشن نیست.

ما نیز تا حدی که قرآن فرموده است، می‌پذیریم. زیرا دلیل قطعی

نداریم که آیا تأثیرات آن حقیقی است یا آنکه تنها تصرف در حس و خیال و تأثیر در نفوس است.

از مواردی که مکرر در قرآن آمده، ساحران فرعون است که از قبیل

چشم‌بندی و تأثیر در روان دیگران بود.

﴿ سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ ﴾^۱.

چشم ایشان را مسحور کردند و آنان را ترساندند.

قسم سوم: قدرت اجتماعی انسان

انسان با مایه‌های فطری که خدا بدو داده است می‌تواند در انسانهای دیگر تأثیر عادی بگذارد و آنها را به نفع خود استخدام کند و بکار بگیرد.

این نیز دو نوع است: نا مطلوب و مطلوب.

مطلوب یعنی از نوع تعاون و همکاری.

آیه دسته اول:

﴿ اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي حَاجَّ اِبْرَاهِيْمَ فِى رَبِّهِ اَنْ اَتِيَهُ اللّٰهُ الْمَلِكُ... ﴾^۲.

آیا نمی‌نگری به آنکه با ابراهیم در مورد خدا کلنجار می‌کرد که خدا به او پادشاهی داده بود زبان خدا در قرآن، زبان توحید است و همه چیز را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: به نمرود هم خدا قدرت داده بوده (اینجا در مقام بحث از مشروعیت یا عدم مشروعیت آن نیستیم)، سپس با زبانی طعن آمیز می‌فرماید:

نمرود به پاس آنکه خدا به او نعمت پادشاهی داده بود در مقام مُحَاجَّه

با ابراهیم بر آمد!

۱- سوره اعراف آیه ۱۱۶.

۲- سوره بقره آیه ۲۵۸.

﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾^۱.
 برخی را بر برخی دیگر به رتبه‌ها برتری داده‌ایم تا یکدیگر را مورد
 تسخیر قرار دهند، برخی قدرت بدنی بیشتر، برخی هوش بیشتر، برخی
 تدبیر بیشتر و... دارند و این به مقتضای حکمت الهی است و تفاوت‌ها
 باعث می‌شود که به هم محتاج یا مشتاق گردند و در نتیجه زندگی
 اجتماعی با همبستگی‌های گوناگون بوجود آید.
 این شاید اصلی‌ترین نکته‌ی جامعه‌شناسان است که قرآن بدان اشاره
 می‌کند، یعنی سرّ پیدایش جامعه همین است که انسانها به یکدیگر نیاز
 دارند.

نوع چهارم: ترانس فیزیکی - ماوراء طبیعی

که خود دو نوع است:

الف - نفسانی:

نیروی که بر اثر قدرت و قوه روح در آدمی پدید می‌آید مثل
 کارهایی که مرتاضان می‌کنند، بدن را به خواست خود در فشار
 می‌گذارند، تا روح، تقویت شود و از قفس تن روزنی به چشم اندازه‌های
 آن سوتر پیدا کند و بتواند تصرفاتی بر خلاف جریان عادی طبیعت در
 طبیعت انجام دهد، داستان سامری را نیز در این قسم احتمالاً می‌توان
 یادآور شد.

برخی گوساله سامری را پدیده‌ای صد در صد طبیعی دانسته‌اند و گفته‌اند که با کشف بعضی از قوانین طبیعی توانسته است گوساله‌ای درست کند که عبور هوا به گونه ویژه‌ای در آن انجام می‌شده و صدا بر می‌آمده است و می‌گویند دلیل این امر این است که قرآن «جسداً» می‌فرماید نه «روحاً»:

﴿عَجَلًا جَسَدًا لَّهُ خَوَارٌ﴾^۱.

گوساله‌ای بی روح که صدا می‌کرد، اما دسته دیگر می‌گویند، عامل فوق طبیعی در آن مؤثر بوده است، اینان نیز به قرآن استدلال می‌کنند که از قول سامری می‌فرماید:

﴿فَقَبِضْتُ قَبِضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾^۲.

یک مشت از خاکِ جای پای جبرئیل بر گرفتم.
به هر حال اگر عامل غیر طبیعی نیز در آن مؤثر بوده استفاده از آن شیطانی بوده است.

ب - الهی :

قرآن سراسر مشحون از موارد اعجاز انبیاء و اولیاء الهی است؛ آیات در این زمینه را حسب مورد می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱ - عوامل غیر طبیعی الهی که به طبیعت تعلق می‌گیرد.

مثل تصرف موسی علیه السلام در عصا که ازدها می‌شد یا دمیدن عیسی علیه السلام

در گِل که پرنده ایجاد می‌شد.

۱ - سوره طه آیه ۸۸.

۲ - سوره طه آیه ۹۶.

۲ - عوامل غیر طبیعی الهی که به جانداران تعلق می‌گیرد مثل تصرفات حضرت سلیمان علیه السلام در حیوانات.

۳ - عوامل غیر طبیعی الهی که به جنّ و شیطان تعلق می‌گیرد، باز مثل تصرفات حضرت سلیمان علیه السلام.

۴ - عوامل غیر طبیعی الهی که به انسان تعلق می‌گیرد مثل زنده کردن حضرت عیسی علیه السلام مرده را.

گرایش‌های انسان

اختیار، مقدماتی دارد، چنانکه تکلیف و مسؤولیت که آنسوی سکه اختیار آدمی است نیز شرایطی دارد، شرایط مسؤولیت و مقدمات اختیار در دو امر با هم اشتراک دارند که همان علم و قدرت است و به آنها پرداختیم.

آگاهی و قدرت، هم شرط اختیار است و هم شرط تکلیف، ولی اختیار، مقوم دیگری نیز دارد که چون وجودش مفروض است، شرط مسؤولیت و تکلیف محسوب نمی‌شود و آن عبارتست از «میل به انجام کار».

به عبارت دیگر، این شرط تکوینی اختیار است ولی قانوناً آن را یک شرط به حساب نمی‌آورند، در تحلیل معرفة النفسی و روانشناسانه، می‌بینیم که کار ارادی و اختیاری بدون میل، تحقق نمی‌پذیرد، از یک نظر می‌توان گفت: اصولاً اراده، تبلور امیال است، در انسان کشش فطری. به امری وجود دارد و این میل در شرایط ویژه‌ای شکل می‌گیرد، تشخص و تعین می‌یابد و به تحقیق

اراده در نفس منتهی می‌شود. لذا می‌توان گفت: اصولاً اراده، تبلور میل فطری است یعنی هیچگاه اراده‌ای نمی‌کنیم مگر اینکه میلی برانگیخته شده باشد تعریف مشهوری از اراده سر زبان همگان است که نخست فلاسفه و سپس اهل «اصول» آنرا گفته‌اند: اراده، شوق مؤکد است یا: شوق مؤکد شرط تحقق اراده است، صرف نظر از پذیرش یا عدم پذیرش این تعریف و صحت یا نادرستی آن، مؤید این امر است که اراده با شوق، مربوط و شوق، شدت میل است برخی فرموده‌اند: اراده همیشه شوق مؤکد نیست، گاهی انسان به جراح التماس می‌کند پایم را قطع کن در حالی که میلی به این امر هم ندارد.

جواب این است که شوق منحصر به شوق نفسانی یا حیوانی نیست، در اینجا یک شوق عقلانی به حفظ حیات و سلامت هست و شوق به بقاء حیات بر ناراحتی قطع پا، غلبه می‌کند. و اما انواع امیال و کشش‌های باطنی تا آنجا که اطلاع داریم بطور کامل، استقرار نشده است، یکی از تقسیمات معروف در روانشناسی امیال باطنی را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

۱ - غرائز ۲ - عواطف ۳ - انفعالات ۴ - احساسات

۱ - غرائز

کشش‌های مربوط به نیازهای حیاتی که به اندامی از اندامهای بدن ارتباط دارد غریزه نامیده شده است مثل غریزه خوردن و آشامیدن که هم

نیاز طبیعی انسان را رفع می‌کند و هم با اندام گوارشی مرتبط است. یا غریزه جنسی که بقاء نسل را تضمین می‌کند و با دستگاه تناسلی ارتباط دارد.

۲- عواطف

عواطف، میل‌هایی است که در رابطه با انسان دیگر، به هم می‌رسد مثل عاطفه والدین به فرزند و بر عکس و یا کشش‌های گوناگون ما نسبت به انسانهای دیگر. هر چه روابط اجتماعی، طبیعی یا معنوی بیشتر باشد، عاطفه قوی‌تر می‌شود مثلاً در رابطه والدین با فرزند، چون پشتوانه‌ای طبیعی دارد، عاطفه قوی‌تر است و رابطه معلم و متعلم، پشتوانه‌ای معنوی دارد.

۳- انفعالات

انفعالات یا کشش‌های منفی، مقابل عواطف و عکس آن است یعنی حالتی روانی است که بر اساس آن انسان به علت احساس ضرر یا ناخوشایندی از کسی فرار یا او را طرد کند، نفرت و خشم و کینه و امثال آن، جزء انفعالات محسوبند.

۴- احساسات

طبق برخی اصطلاحات، احساسات حالت‌هایی است که از سه مذکور قبلی، شدیدتر و تنها به انسان اختصاص دارد، آن سه مورد قبل کم و بیش

در حیوانات نیز موجود است ولی احساسات، ویژه انسان است مثل احساس تعجب، احساس استحسان، احساس تجلیل، احساس عشق... تا برسد به احساس پرستش.

ترکیب امیال

این کشش‌های درونی، گاهی بر هم تأثیرهایی دارند و گاه مجتماً و مرکباً منشاء اثری می‌شود چنانکه با دستگاه ادراکی و شناخت هم، رابطه می‌یابند و قوای ادراکی هم بر آنها تأثیر می‌گذارد، و به کمک آنها، برخی امیال شکل‌های خاصی به خود می‌گیرند:

غریزه تغذیه مقتضی تناول چیزی است اما در زندگی، غذا خوردن تنها سیر کردن شکم نیست و دوست می‌داریم که سر سفره، یک شاخه گل هم باشد، غذا خوشرنگ و خوش طعم باشد و در روابط جنسی این مسئله شدیدتر هویدا می‌شود همینطور است در مسائل اجتماعی.

تعارض امیال

خواسته‌ها هر یک قلمرو ویژه‌ای دارد مثلاً غریزه خوردن مربوط به خوردنی‌هاست و به عرصه لباس و مسکن ارتباط ندارد. عواطف تنها در رابطه با انسانهای دیگر مطرح است و با جمادات، کاربرد ممکن است در انسان چند خواست بیدار باشد و انسان بتواند به همه آنها پاسخ بدهد اما گاهی ناچار است که کسی را بر دیگری یا امری را بر امر دیگر، برگزیند، اینجاست که به آن ویژگی انسان که با مسؤلیت و تکلیف او مرتبط است می‌رسیم، در اینجا اختیار انسان به معنی ویژه‌ای مورد نظر است یعنی نه تنها مجبور نبودن ارادی بودن فعل، که حتی گزینشی بودن آن هم منظور است.

گزینش در جایی مطرح می‌گردد که چند خواست متعارض در مقام ارضاء وجود داشته باشد و انسان مجبور باشد یکی را ارضاء و دیگری را فدای آن کند، در اینجا برای مقدم شدن یکی بر دیگری، عوامل گوناگونی مؤثر است و مهمتر از همه عامل شناخت می‌باشد در تعارض دو خواست، بطور طبیعی آنکه راحت‌تر است یا آنکه رجحانی دارد برگزیده می‌شود، اما

گاهی در اینکه کدامیک واقعاً رجحان دارد، دچار تردید می‌شویم و ممکن است اشتباه کنیم و آنکه واقعاً رجحان دارد، انتخاب نکنیم، در اینجا اهمیت شناخت معلوم می‌گردد تا آدمی بتواند به کمک آن تلاش کند بین خواسته‌هایی که بر زندگی‌اش اثر می‌گذارد مراتبی قائل شود و رجحان و اهمیت برخی را نسبت به برخی دیگر تمیز دهد تا بتواند زندگی عاقلانه‌ای داشته باشد، تعابیر اخلاقی «تعارض عقل و نفس» مربوط به همین جاست، عقل درک می‌کند کاری رجحان دارد و چون آدمی همیشه طالب سعادت و کمال خود است باید طبق راهنمایی عقل عمل کند، اما گاهی عوامل دیگر، مانع می‌شوند.

اینجا این بحث پیچیده همواره مطرح بوده است که اگر آدمی واقعاً طالب سعادت خود است و عقل هم تشخیص داده است، چرا بدنبال آن نمی‌رود؟

فلاسفه در پاسخ، اختلاف دارند: عده‌ای معتقدند، ناشی از ضعف شناخت است، یعنی، برآستی باور ندارد که این راه به ضرر اوست، لذا توصیه می‌کنند که باید شناخت و معرفت قوی‌تر گردد.

از سقراط و افلاطون نقل می‌کنند که گفته بوده‌اند: معرفت و حکمت ما در فضیلتها است ولی با تجربه‌هایی که خود در زندگی داریم می‌توانیم بپذیریم که گاهی با وجود شناخت همراه با یقین، راه خطا را انتخاب می‌کنیم از جمله در موارد «عادت».

این فهرست ناقصی است از خواسته‌های انسان و مسائل آن.

باید توجه داشت که قرآن کریم، یک کتاب علمی نیست تا همه چیز

را در هر مورد به تفصیل بیان کند و چنین توقعی نیز از قرآن بیجا است. گرچه موضوع مورد بحث ما، با اهداف قرآن همسو و به آن مربوط است زیرا در مورد انسان و سرنوشت اوست ولی قرآن تنها بر آنچه لازم و توجه به آن ضرور بوده، تکیه فرموده است و اگر می‌خواست هر یک از این مسائل را به صورت یک علم مستقل بیان کند حجم قرآن صدها برابر حجم کنونی آن می‌شد و حکمت خدا اقتضا دارد که قرآن در حجمی محدود باشد تا همه بتوانند بخوانند و استفاده کنند، و تفصیل مطالب را تا آنجا که مربوط به علوم است به عهده دانشمندان و در آنجا که مربوط به تفسیر موضوعات است، به معلمان و مفسران قرآن که نخست پیامبر ﷺ و ائمه معصوم سلام الله علیهم اجمعین هستند، واگذارده است. باری، در موضوع مورد بحث ما، تکیه قرآن در مورد «ترجیح خواست‌ها» است و توجه دادن به نقاط ضعف انسان و یادآوری اینکه اگر انسان در صدد رفع آن‌ها بر نیاید چه عواقب وخیمی در بر خواهد داشت...

اهتمام قرآن، مصروف به بیدار کردن عقل و خواسته‌های متعالی انسان است و اگر این خواسته‌های متعالی بیدار گردد و عقل نیز به جای خود رهنمون باشد و در مواردی که ادراکات عقلی، نارسایی دارد، از ادراکات وحی کمک گرفته شود، آدمی به راه سعادت گام می‌نهد.

خواسته‌های پست

متقابلاً، در قرآن، پاره‌ای از خواسته‌های حیوانی، با تحقیر و نکوهش ذکر شده است: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً، إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً... إِلَّا الْمَصْلِينَ﴾^۱.

انسان، ناشکیبا و حریص آفریده شده است، چون سختی بدو رسد بیقراری می‌کند و چون به نعمتی رسد، منع احسان می‌نماید جز نمازگذاران...

انسان به گونه‌ای آفریده شده که برخی خواسته‌های پست در او وجود دارد، اما انسانی که می‌خواهد با اختیار خویش به کمالهای بسیار بالا دست یابد، نباید اسیر این امیال گردد، بلکه باید آنها را در جهت دستیابی به کمالات، بکار گیرد، آنجا که کمال در گرو ایثار است نباید شهوت پرستی و شکم‌بارگی و امثال آن سد راه او گردد.

و حتی، آنجا که کمال منوط به فداکاری است، میل به حیات مادی

نباید مانع رسیدن او به فیض شهادت گردد.

این اساس همه ادیان آسمانی و اساس همه مکتب‌های صحیح اخلاقی است:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمَسْوُومَةِ وَالْإِنْعَامِ وَالْحَرِثِ، ذَلِكَ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَأْبُوتِ﴾^۱.

دوستاری خواستهای از زن و فرزندان و گنجینه‌های زر و سیم و رمه‌های اسب (با نشان و داغ خانوادگی) و چهار پایان و کشت و زرع، در نظر مردم، زیبا و فریبنده جلوه گر شده است، اینها کالای (بی ارزش) دنیایی است، اما، خدا (در سوی دیگر است) و سرانجام نیک و نیک سرانجامی نزد اوست.

زیر شمشیر غمش، رقص کنان خواهیم رفت

کآنکه شد کشته او «نیک سرانجام» افتاد

﴿اعْمَلُوا إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُو وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرِيهَ مُصَفَّرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲.

بدانید همانا زندگانی بازیچه و سرگرمی و آرایه و فخر فروشی به یکدیگر و زیاده خواهی در مال و فرزند است، مثل بارانی است (که گیاهی

۱- سوره آل عمران آیه ۱۴.

۲- سوره حدید آیه ۲۰.

برویاند) و سر سبزی آن کشتکاران را به شگفتی آورد سپس پژمرده و زرد گردد و آنگاه هیماه‌ای شود، و در آخرت شکنجه سخت و (نیز) آمرزشی از سوی خداوند و خشنودی است (ولی) زندگانی دنیا جز کالای فریب نیست.

شخصیت طلبی

از خواسته‌های دیگر انسانی که متعالی‌تر از خواسته‌های حیوانی است و معمولاً در جامعه، تحقق می‌یابد، شخصیت طلبی است که مظاهر گوناگونی دارد شاید نخستین جوانه‌های آن در حالت استقلال طلبی نوجوان ظهور کند.

شخصیت طلبی را هم چون میل به جنس مخالف، می‌توان از میل‌هایی شمرد که ریشه فطری دارد، و غالباً نخستین تجلیات آن، در سنین نوجوانی مشهود می‌گردد.

در روانشناسی، بلوغ، نقطه عطف آدمی بشمار می‌رود، تا پیش از این زمان، کودکان بیشتر مقلد بزرگترهایند.

از این زمان، دلش می‌خواهد «خودش باشد»، حرف دیگران را گوش نکند، هر چه خود می‌فهمد، عمل کند، به امر و نهی، حساسیت پیدا می‌کند. این حالت نیز، به جای خود برای تکامل انسان، مفید و مؤثر است. حکمت خداوند است و حقیقت آن حُب کمال است ولی بر اثر نقص معرفت در شکل‌های محدود، جلوه می‌کند.

این شخصیت طلبی، در سنین بالاتر و در اجتماع، کم کم به صورت ریاست طلبی، نمودار می‌گردد، می‌خواهد فرمانروا شود و دیگران حرف او را گوش کنند و امتیاز پیدا کند، این نیز شکلهای گوناگون دارد: شهرت طلبی، ریاست طلبی، جاه طلبی، علاقه به محبوب، در این موارد، آیاتی در قرآن آمده است، اما آیه‌ای که هم به این خواست اشاره دارد و هم راه تعالی آن را نشان داده است:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾^۱.

همه طالب عزت‌اند، قرآن اشاره می‌فرماید که حتی برخی از بت پرستان به انگیزه جلب احترام و عزت، بت می‌پرستیده‌اند. به هر حال، اصل جلب عزت و احترام و آبرو، بد نیست اما باید دانست، عزت تنها در عزت‌های اعتباری موجود در جامعه، خلاصه نمی‌شود، آیه مذکور در بالا در صدد است که به این خواستها، جهت بدهد و می‌گوید:

می‌خواهید عزیز باشید؟ کاری انجام دهید که نزد خداوند عزیز باشید، اگر تو می‌خواهی نزد انسانها که خود فقیر و محتاج‌اند، عزیز باشی، چرا نمی‌خواهی نزد پروردگار غنی و متعال، عزیز باشی؟!

میل به بقاء نیز از خواسته‌های فطری انسان است

آدمی هیچگاه نمی‌خواهد بمیرد زیرا می‌اندیشد که مردن، نابود شدن است، می‌خواهد عمری طولانی داشته باشد.
قرآن از بنی اسرائیل نقل می‌کند که می‌خواستند هزار سال عمر کنند:

﴿يُودَ أَحَدَهُمْ لَوْ يَعْمُرُ الْف سِنَةً﴾^۱.

(هزار، نماد کثرت است نه اینکه مثلاً هزار و یکسال نمی‌خواسته است) این خواست در همه، حتی در پدر همه ما حضرت آدم عليه السلام نیز وجود داشت و شیطان بر اساس همین خواست، او را فریفت:

﴿هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى﴾^۲.

آیا می‌خواهی تو را به درختی جاودان و سلطنتی نافرستدنی، رهنمون شوم؟

آیه هم اشاره به میل بقاء و هم مقام طلبی انسان دارد.

۱- سوره بقره آیه ۹۶.

۲- سوره طه آیه ۱۱۸.

باری، پس این خواست در همه است و اصل آن بد نیست، منتها باید نقص شناخت را بر طرف ساخت، و توجه کرد به این که این جهان، قابل بقاء نیست و ملک ابدی نزد خداست، انسان باید به جای دنیا به آخرت علاقمند گردد زیرا:

﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۱.

و:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۲.

سر انجام و بر تراز همه دلبستگی‌ها، میل نهانی ویژه در ژرفای وجود انسان نسبت به خدا و در سوی اوست که متأسفانه برای بسیاری از روانشناسان ناشناخته مانده است، این میل، نه از گونه احساس و نه از گونه واطف بلکه از این هر دو نیز لطیف‌تر و پنهان‌تر است، و از آنجا که کمال نهایی انسان به آن وابسته است شکوفا کردن آن نیز اختیاری و به دست خود انسان میسور است.

غرائز و امیال طبیعی خود بخود شکوفا می‌گردند، گرسنگی از لحظه تولد با طفل وجود دارد، غریزه جنسی به هنگام بلوغ خود شکوفا می‌گردد و آدمی راه ارضاء آن را نیز تشخیص می‌دهد.

اما در کمالات معنوی: اولاً خود شکوفا نمی‌گردد و باید آنرا شکوفاند و ثانیاً پس از شناخت متعلق و موضوع و مورد آن باید اعمال اختیار کرد یعنی اندک اندک چون میلی در او پیدا شد، در صدد بر آید که قدمی جلوتر رود تا

۱- سوره اعلی آیه ۱۷.

۲- سوره عنکبوت آیه ۶۴.

به مراحل نهایی نزدیک گردد.

آیات مربوط به داستان حضرت ابراهیم علیه السلام در این مورد رهنمود می‌دهد:

ابراهیم علیه السلام پس از غروب ستاره (زهره) فرمود:
﴿لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ﴾^۱.

من غروب کنندگان را دوست ندارم، یعنی همهٔ انسانها، به سوی موجودی غروب نکردنی، کشیده می‌شوند، خواست و میل پرستش باید به چیزی تعلق گیرد که همیشه حاضر باشد، محبوبی باشد که بتوان همواره در کنار او بود و او جز الله نیست.

به دنبال محبت به خدا آنچه مربوط به خداست مورد حُب انسان قرار می‌گیرد:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حُبِّ الْإِيمَانِ﴾^۲.

ایمان به خدا هم محبوب انسان می‌شود، چون راهی به سوی خداست.

و تا جایی در این راه می‌توان رسید که انسان در زندگی هیچ خواستی نداشته باشد:

﴿إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾^۳.

۱- سوره انعام آیه ۷۶.

۲- سوره حجرات آیه ۷.

۳- سوره الليل آیه ۲۰.

معیار انتخاب

در بحث‌های گذشته به این نتیجه رسیدیم که حرکت اختیاری انسان مبتنی بر سه امر: میل، آگاهی، و قدرت است، این مثلث، زمینه را برای اختیار و سیر انسان فراهم می‌کند، اگر انسان را به ماشینی تشبیه کنیم، میل در واقع عامل اصلی حرکت است یعنی به منزلهٔ موتور است که انرژی لازم را برای حرکت تولید می‌کند، علم و آگاهی، چراغی است که راه را روشن می‌کند و مسیر حرکت را مشخص می‌سازد و قدرت به منزلهٔ سایر ابزار آن از چرخ و دیگر چیزهاست که حرکت به وسیلهٔ آنها، انجام می‌شود یعنی ابزاری که انرژی را می‌گیرند و به مصرف می‌رسانند، پس هر یک از اضلاع آن مثلث، اهمیت ویژهٔ خود را دارد، در مورد خواستها و امیال، تقسیماتی و مباحثی بود که قبلاً اشاره کردیم، تقسیمات دیگری هم برای آنها در نظر می‌توان گرفت:

از یک دید، خواسته‌های انسان به دو دسته تقسیم می‌شود: فردی و اجتماعی.

امیال غریزی معمولاً از دستهٔ فردی و سایر امیال از جمله عواطف،

غالباً جنبه اجتماعی دارد، انفعالات نیز همینطور است: گاه آدمی از خطری برای جان خود می‌ترسد که فردی است و گاه خطری جامعه را تهدید می‌کند.

از دیدی دیگر می‌توان خواسته‌ها را به مادی و روحی نیز تقسیم کرد: امیال و خواسته‌هایی که نتیجه ارضاء آنها، رفع نیاز بدن است، مثل غرائز، اما برخی امیال، پس از رفع نیازهای بدن نیز، ظهور می‌یابند مثل نیاز به شادی، گرچه تن سالم است ولی ممکن است روان، شاد نباشد.

از دیدی دیگر، تمایلات آدمی را به سه مرحله تقسیم کرده‌اند:

۱ - آنچه جنبه مادی و فیزیولوژیک دارد.

۲ - آنچه جنبه روانی دارد اما از خواسته‌های نازل روحی است مثل شادی و آرامش.

۳ - آنچه جنبه روانی دارد اما از خواسته‌های عالی روحی است مثل آرمان‌خواهی، آزادی طلبی و...

بعضی به دنبال این تقسیم، آرمانهای والای انسانی را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

۱ - حق‌جویی ← شناخت واقعیات و حقایق.

۲ - فضیلت‌خواهی ← عدالت، حریت و...

۳ - زیبا طلبی ← مطلق زیبایی‌هایی که علاقه انسان به آنها

تعلق می‌گیرد که بسیار مختلف است: برخی مربوط به دیدنیهاست و برخی به شنیدنیها و بعضی مربوط به تخیل است چون شعر.

بعضی، قسم چهارمی را نیز اضافه کرده‌اند و آن را «حس مذهبی»

نامیده‌اند و گفته‌اند این هم خواسته‌های است در عرض آن سه، و بعضی آن سه را نیز در شعاع این چهارمی، قرار داده‌اند.

و نیز بحث کرده‌اند در مورد اینکه این خواسته‌ها کدام اصیل و کدام غیر اصیل است و خواسته‌های اصیل چندتاست و از ۲ تا ۱۲ خواست اصیل برای انسان قائل شده‌اند.

این تقسیم بندی‌ها، به عنوان یک مبحث علمی، کار روانشناسان است و برای ما چندان اهمیت ندارد، آنچه مهم و به بحث «اختیار انسان» مربوط است این است که این خواسته‌ها معمولاً همه و همه جا و همیشه، قابل ارضاء نیست، یعنی خواسته‌ها به هنگام ارضاء، تزاخم می‌یابند و انسان باید یکی را ترجیح دهد و درست همینجاست که نقش انسان به عنوان موجودی انتخابگر ظاهر می‌شود.

و اینک بحث این است که به هنگام تضاد خواسته‌ها، چه چیز موجب ترجیح می‌شود؟

روانشناسان در این مورد چیزهایی را موجب تقدّم خواستی برخواست دیگر دانسته‌اند که از جمله آنها، هیجانات است، می‌گویند وقتی میلی به مرحله هیجان رسید و شدت یافت، خواه در جهت مثبت و خواه منفی، سایر خواسته‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد، مثلاً اگر غریزه جنسی در انسانی بحرانی شد و هیجان شدید ایجاد کرد، این هیجان بر اثر عاملی که پدید آمد توجه را به ارضاء این خواست متمرکز می‌کند، عامل دیگر «عادت» است: آدمی چون به کاری خو گرفت، بی توجه و خودبخود در صد ارضاء آن بر می‌آید، و در روانشناسی در این مورد نیز مفصل بحث شده

است، ولی برای ما، آنچه اهمّیت دارد این است که: در جایی که انسان می‌خواهد آزادانه انتخاب کند یعنی می‌خواهد نقش فعّال داشته باشد، چگونه می‌تواند؟

میله‌های حیوانی معمولاً در اثر عوامل دیگری به مرحله هیجان می‌رسد و عوامل خارجی هستند که این حالت را در نفس به وجود می‌آورند مثلاً در غریزه جنسی، ترشحات هورمون‌هایی موجب این حالت می‌شود، در اینجا روح نسبت به بدن، حالت انفعالی دارد، این، در انسان و حیوان، مشترک است، آنچه برای ما مهم است این است که: وقتی در «خواستها» تراحم به وجود می‌آید و یا حتی عواملی مثل عادات و هیجانات، آدمی را به سویی می‌کشد انسان چگونه می‌تواند منفعل نماند و نقش فعّال داشته باشد؟

بر اساس آنچه از قرآن و روایات بر می‌آید، ارزش اصلی انسان، در گرو همین فعالیت مثبت اوست، و اگر خواستیم با اختیار و انتخاب خود، خواستی را ترجیح دهیم، اساس انتخاب و معیار آن، چیست؟

می‌دانیم اصل انتخاب‌ها لذت است و با اینکه گاهی منشاء انتخاب مصلحت یا منفعت شمرده می‌شود، اما به نظر دقیقتر، همه به لذت بر می‌گردد زیرا مصلحت یا منفعت وسیله‌ای است اگر چه به چند واسطه، برای تأمین نیاز مندیهای انسان که این نیز به نوبه خود لذتی در انسان پدید می‌آورد، اگر چه لذتی روحی یا معنوی باشد ولی به هر حال ملایم با طبع و روح انسان است، ولی در اصطلاحات متعارف بین لذت، منفعت و مصلحت فرق گذاشته می‌شود. باری، محرک، لذت یا اجتناب از آلم است

به معنای وسیع نه لذت و آلم حسی بطور خاص.

حال، چنانکه گفتیم سؤال این است که در مقام ترجیح، چه خواستی را مقدم بداریم؟ و معیار چیست؟

یک معیار این است که ببینیم کدامیک لذت بیشتری دارد، طبعاً وقتی می‌توانیم این مقایسه را بکنیم که قبلاً تجربه کرده باشیم.

معیار دیگر نیز مربوط به لذت است اما از جهت زمان: هر یک لذتش پایدارتر است آنرا انتخاب کنیم، ممکن است انسان از کاری لذتی شدید هم ببرد اما کار دیگر، لذتی طولانی‌تر بوجود آورد.

معیار سوم: این است که ببینیم آن کار، چقدر کمال در ما ایجاد می‌کند، البته حصول هر کمالی لذتی در بردارد ولی اگر تجربه نکرده باشیم می‌توانیم با دلیل عقلی بپذیریم که اگر آن کمال را بدست آوریم، لذت بیشتر و بهتری بدست می‌آید.

این سه معیار را می‌توانیم در نظر بگیریم ولی همه اینها کم و بیش ما را دچار سرگردانی می‌کند: گاهی می‌خواهیم لذتها را بسنجیم اما لذتی فراموش شده و اکنون در خیالمان نیست.

از سوی دیگر، گاهی ممکن است هیجان خاصی التفات ما را از دیگر لذتها، سلب کند، نیز ممکن است طعم برخی لذتها را نچشیده باشیم، طبعاً مقایسه‌ای هم نمی‌توانیم بکنیم مثل طفلی که لذت جنسی را نچشیده است.

این است که قضاوت قطعی در مقام مقایسه لذتها با هم، برای عموم انسان میسر نیست، پس، معیار انتخاب چه باید باشد؟

در اینجا نقش علم و شناخت بیشتر روشن می‌شود و می‌توان گفت در آن مثلث مذکور در سابق، این ضلع، اهمیت بیشتری دارد.

باری، انسان، به مقتضای طبع، دنبال لذت می‌رود، لذت حالت ویژه‌ای است که از ارضاء یک خواست اعم از فیزیولوژیک یا پسیکولوژیک، بوجود می‌آید، و حالت کمبود، حالت درد و رنج و آلم است.

پس عامل تحرک در واقع لذت‌خواهی و اجتناب از آلم است، منتها گاه بدنی و گاه روحی است، و البته بین روح و بدن نیز تأثیر و تأثرات متقابل وجود دارد، گاه حتی خوردن برخی از غذاها می‌تواند در حالات روحی مؤثر باشد چنانکه مشهور است زعفران نشاط می‌آورد یا عدس، رقت قلب، اما گاهی کمبودهایی احساس می‌شود که شاید هیچ ربطی هم به بدن ندارد مثل احساس کمبود در نیاز به انس گرفتن.

این است که انسان وقتی می‌خواهد تصمیم بگیرد، متحیر می‌شود که ملاک لذت را در چه بدانند؟ در چه زمان؟ و برای چه کسی؟ این نقصی است که در معیار اول وجود دارد.

اما در معیار دوم هم که در نظر گرفتن مدت لذت بود، کُلّیتی وجود ندارد، زیرا: اگر دو لذت وجود داشته باشد با مدت طولانی اما برابر، کدامیک ارجح است؟ به علاوه نمی‌توانیم پیش بینی کنیم که وجود خود ما چقدر دوام خواهد یافت تا از بین لذائذ میسور، پایدارتر را برای خود برگزینیم.

در معیار سوم یعنی کمال هم، همین سرگردانی هست، یعنی نمی‌دانیم انسان تا چه حد امکان کمال یابی دارد و تا انسان را شناسیم، معیاری نداریم.

پس، گرچه هر یک از آن معیارهای سه گانه، آنجا که امکان تحقق داشته باشد، فی الجمله کارایی دارد اما برای اینکه طرح کامل و برنامه‌ای صحیح در زندگی انسان بوجود آورد و بتواند قاطعانه قضاوت کند، کارایی ندارد.

نخستین کاری که انسان باید بکند تا دستکم از همین معیارهای محدود استفاده کند، این است که درباره وجود خود بهتر بیاندشید:

آیا عمر ما چقدر است؟ ممکن است این سؤال احمقانه به نظر آید زیرا چه کسی می‌داند چقدر عمر می‌کند!

اما سؤال، باطن دیگری دارد، مسأله این است که: آیا عمر انسان همین عمر معمول است، یا عمر دیگری هم دارد؟

آیا حیات انسان منحصر به همین زندگی محدودی است که لحظه‌ای دیگر آن، مشخص نیست، چه رسد به صد سال و بیشتر آن، و یا آنکه حیاتی داریم که خاطرمان جمع است که در جای خود باقی است؟ این مسأله را باید حل کنیم.

از سوی دیگر: کمالاتی که انسان می‌تواند پیدا کند، چیست و در رابطه با چه چیز، پیدا می‌شود؟

آدمی چه کند تا کامل شود؟

بی شک، برای رسیدن به کمال باید چیزی را به دست آوریم که اکنون نداریم. پس تحصیل کمال، یعنی تحصیل یک امر وجودی که فعلاً فاقد آن هستیم. این امر وجودی باید از جایی بیاید. از کجا می‌آید؟ منشاء آن چیست؟ آیا تصادفی است یا قانونی دارد؟

بنابر این، پیش از هر گونه تصمیم، باید از یکسو بررسی کنیم که کمال از کجا و با چه ضابطه‌هایی به وجود می‌آید که به بحث خداشناسی مربوط می‌شود.

از سوی دیگر: باید ببینیم که تا چه هنگام ادامه خواهد داشت که به بحث معاد مربوط می‌گردد.

پس، انسان برای اینکه بتواند نظام ارزشی درستی برای زندگی خود در نظر بگیرد، بدون مبدأ و معاد، راه به جایی نمی‌برد. این نکته بسیار مهمی است. ما به برکت نور قرآن و تعالیم انسان و پیشوایان دین، براحتی می‌توانیم این مسائل را حل کنیم ولی دانشمندان بشری دچار سرگردانی بسیار شده‌اند. چندان در مبانی اخلاق و فلسفه اخلاق و معیار خیر و شر، تلاش کرده‌اند که قابل شمارش نیست و روز به روز سرگردان‌تر هم شده‌اند. ما به راحتی می‌توانیم اثبات کنیم که شناخت ارزشی صحیح، بی‌شناخت مبدأ و معاد میسر نیست.

پس اگر می‌خواهیم انسان را درست بشناسیم باید آخرت او را در نظر بگیریم. مسأله دنیا و زندگی این جهان، چندان جاذب است که حتی تربیت یافتگان دین هم، در محاورات خود، به زندگی آخرت، چندان بها نمی‌دهند.

وقتی می‌پرسیم عمر فلانی چقدر است تنها به نظر می‌آید که چند سال در این دنیا زندگی خواهد کرد و زندگی ابدی را به حساب نمی‌آوریم در صورتی که بدون آن نمی‌توانیم برای یک نظام ارزشی راستین حسابی جدی و اصیل، باز کنیم.

شناخت‌های لازم در تعیین راه زندگی

گفتیم: اختیار انسان بر سه چیز استوار است:

۱- امیال فطری

۲- قدرت بر ارضاء این امیال

۳- شناخت اصلح و ارجح

گرچه انسان می‌تواند برای تقویت امیال یا کسب قدرت عمل، کارهایی انجام دهد ولی مایه‌های این دو در وجودش هست، این دو عامل محقق‌الوجودند.

تقویت قدرت یا امیال، خود عملی اختیاری است و در مرحله مؤخر از آن دو، قرار دارد. به عبارت دیگر افعال اختیاری انسان در چند مرحله، تحقق می‌یابد.

نخستین دسته، در زمینه‌ای است که به اراده الهی میلهایی در درون او بوجود آمده و نیز قدرتی به اراده الهی در جهت ارضاء آن، در اختیارش قرار گرفته است. در کسب این شرایط ابتدایی، انسان لازم نیست تلاش کند ولی وقتی این خواسته‌ها تراحم پیدا می‌کند در اینجا است که اهمیت

نقش شناخت و معرفت روشن می‌گردد.

اینکه آیا انسانهایی هستند که این علم را به طور خدادادی داشته باشند یا خیر، این بحث دیگری است. ما فعلاً دربارهٔ افراد عادی مثل خود بحث می‌کنیم.

خوب، این علم از چه راهی به دست می‌آید و به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد؟

بی‌شک، ابزار تحصیل علم باید از ناحیهٔ الهی فراهم گردد: حواس ظاهری، ادراکات باطنی و عقل را خدا داده اما بکارگیری این ابزارها برای تحصیل معرفت لازم، در افراد عادی، منوط به فعالیت خود آنهاست. اما چه معرفتی را باید بدست آورد؟

به عبارت دیگر: برای آنکه بدانیم خط سیر زندگی ما چیست، باید معرفتهای کلی داشته باشیم، وقتی بخواهیم، حرکت خود را در جهت ویژه‌ای، قرار دهیم باید ضوابطی داشته باشیم تا منفعت و مصلحت نهایی را تأمین کند و ما را به کمال برساند و به بهترین و بالاترین لذتها دست یابیم.

این همان است که در اصطلاح امروز، «ایدئولوژی» نامیده می‌شود: دانستن ضوابطی کلی برای تعیین خط مشی زندگی.

و برای بدست آوردن این قواعد کلی لازم است که قبلاً بینشهایی داشته باشیم که به آن اصطلاحاً جهان بینی می‌گویند.

بنابر این، ایدئولوژی، مبتنی بر جهان بینی است. یعنی اگر بخواهیم خط مشی زندگی را عاقلانه و درست تعیین کنیم، باید قبلاً بینشهایی

داشته باشیم.

در سال‌های اخیر، بین غربیها، مباحثی بسیار وجود داشته است مبنی بر اینکه:

آیا بین جهان بینی و ایدئولوژی، رابطه وجود دارد یا خیر؟
 اگر وجود دارد، این رابطه چگونه است و تبیین منطقی آن چیست؟
 از جمله، بعضی قائل شده‌اند به اینکه ایدئولوژی از قبیل مفاهیم انشایی است و واقعیت خارجی ندارد و قابل صدق و کذب نیست، ولی این نظر صحیح نیست، زیرا اولاً مفاهیم ایدئولوژی لزوماً انشایی نیست و به فرض که به صورت انشایی بیان شود، مبتنی بر حقایقی است و به تبع آن حقایق، قابل صدق و کذب و صحت و خطا می‌گردد و می‌توانیم گفت: که این ایدئولوژی درست و آن دیگر، مخالف حقیقت است....

و اما در تبیین منطقی اینکه چگونه ایدئولوژی از جهان بینی استنتاج می‌شود، اجمالاً می‌توان گفت: مفاهیم ایدئولوژی به ضرورت بالقیاس باز می‌گردد، یعنی وقتی ما یک مطلوب فطری داریم که رسیدن به کمال است مقدمات آن ضرورت بالقیاس پیدا می‌کند، یعنی مقدمات، علل و اسباب پیدایش این نتیجه‌اند، پس وجود آنها نسبت به وجود نتیجه، ضرورت بالقیاس دارد و «بایدها» از همین جا ناشی می‌شود: باید فلان کار را انجام داد چون برای نتیجه‌ای مطلوب، مقدمه است.

ایدئولوژی اسلامی مبتنی بر جهان بینی اسلامی است و خطوط کلی این جهان بینی که نقش اساسی در تعیین ایدئولوژی دارد، سه است:

۲ - شناخت معاد

۳ - شناخت رابطه دنیا با آخرت و زندگی ابدی

و اما، ارتباط آن با مسأله خداشناسی:

کسی که نمی‌داند آیا این هستی قائم به ذات است یا وابسته به غیر، نمی‌تواند در مورد شوون این هستی و کمالات آن، قضاوت صحیحی داشته باشد، از سوی دیگر اگر به خدا معتقد نباشیم، نمی‌توانیم این فرض را که آیا انسان می‌تواند به خدا راهی داشته باشد و به او قُرب یابد یا خیر، مورد بررسی قرار دهیم.

یعنی اینکه بخواهیم بگوییم: «کمال انسان در قرب به خدا است» وقتی قابل طرح است که قبلاً وجود خدا اثبات شده باشد.

کسی که خود را مملوک خالص خدا می‌داند و نیز کُلّ هستی را، با کسی که جهان را قائم به ذات می‌پندارد و حوادث جهان را مولود تصادف یا فعل و انفعالات مادی محض می‌انگارد، هرگز نمی‌توانند، خط مشی واحدی داشته باشند و بر اساس آن راه معقول واحدی برای زندگی بر گزینند.

پس: نخست باید بینش درستی نسبت به خدا داشته باشیم.

اصل دوم: شناخت زندگی نهایی انسان است.

ما اگر بدانیم که زندگی، منحصر به همین زندگی مادی و دنیوی نیست و وسیعتر از آن است در ترجیح برخی لذات بر برخی دیگر، قضاوت درستی خواهیم داشت.

توضیح آنکه: کارهای ما گاهی برای لذت است که مستقیماً از آن کار

بدست می‌آید مثل غذا خوردن، و گاهی به خاطر نتایجی است که با واسطه و بعداً از آن عاید می‌گردد، حال اگر لذت‌های میانی، با آن نتیجه تزاخم پیدا کرد، انسان عاقل، از آن صرف‌نظر می‌کند مثلاً خوردن فلان غذا هر چند لذت دارد اما گاهی برای سالم ماندن بدن، باید از آن چشم‌پوشید، پس در اینجا یکی از معیارهایی که برای ترجیح لذت ذکر کردیم، بر دیگری حاکم می‌گردد: یعنی باید بسنجیم کدام لذت طولانی‌تر است، شخص مریض که ترشی برای او مضر است اگر ترشی بخورد لذت می‌برد اما باید یک هفته بیشتر مریضی را تحمل کند پس، عقل حکم می‌کند از لذت چند لحظه‌ای صرف‌نظر کند تا از سلامت دراز مدت بهره‌مند گردد.

درست همین معیار در مورد لذات بینهایت، صادق است، اگر قرار است دهسال رنج ببریم تا بیست سال لذت نصیبمان گردد، کدام را انتخاب خواهیم کرد؟ حال اگر قرار است یک عمر رنج ببریم تا لذت جاودانه و بینهایت حاصل شود عقل چه حکمی می‌کند؟ پس این یک معیار است که باید لذت کوتاه را فدای لذت طولانی کرد، اما آیا لذت طولانی‌تر، وجود دارد یا نه؟

این از مقوله «هست» هاست و باید در جهان بینی ثابت شود که آیا انسان می‌تواند زندگی ابدی داشته باشد یا نه.

پس ایدئولوژی مبتنی بر این اصل نیز هست که ببینیم انسان می‌تواند زندگی ابدی داشته باشد یا نه؟

این توضیح مختصر، از آن جهت ذکر شد که روشن شود انتخاب

ایدئولوژی صحیح و در کنار آن تعیین خط مشی درست زندگی مبتنی بر مسأله معاد است.

به همین روی، همه ادیان آسمانی، پیش از هر چیز و بیش از هر چیز به مسأله مبدأ و معاد می پرداخته‌اند: ایمان بالله وبالیوم الآخر، آنان علاوه بر آن که این اصل را، در صدر بینش‌های الهی خود قرار می داده‌اند، در راه تحقق و رساندن و ابلاغ آن، رنج‌های فراوانی می کشیده‌اند.

اگر از انبیاء گذشته اطلاع فراوانی نداشته باشیم، از قرآن کریم و دعوت اسلام به خوبی آگاهیم: اغلب سوره‌های کوتاه قرآن در مکه و در آغاز نزول وحی، نازل شده است، همه یا دسته کم برخی از آیات آنها، درباره معاد است، یعنی پس از آنکه پیامبر ﷺ شعار توحید را اعلام فرمود، آیاتی که نازل می شد و بر مردم قرائت می فرمود، حول مسأله معاد بود، لذا تکیه بر همین امر که برای مردم آن سرزمین و آن زمان نا مانوس بود، موجب شد که به او تهمت جنون بزنند.

اگر چه سیاست رهبری در موازین اجتماعی موجود، اقتضاء دارد که رهبر جامعه ابتداءً شعارهایی انتخاب کند که برای اکثر مردم جالب باشد و سیاستمداران در طول تاریخ چنین کرده‌اند اما پیامبران بر عکس، همواره بر دو مسأله که مورد مخالفت اکثر مردم بود، تکیه می کردند و سرسختانه پای آن می ایستادند و با خشم و خروش بر مردم می خروشیدند که: «اف لکم و لما تعبدون من دون الله»^۱.

۱- سوره انبیاء آیه ۶۷.

وای بر شمایان و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید!
 این کلام حضرت ابراهیم علیه السلام به قوم بت پرست خویش است.
 کسانی که زندگی انبیاء را تحلیل می‌کنند، باید به این نکته توجه داشته باشند که حرکت آنان، بر موازین عادی یا سیاسی نبوده است بلکه رسالت الهی ویژه داشته‌اند و گرنه هر عاقلی می‌داند که هر کس بخواهد کسانی را دور خود جمع کند چیزی را مطرح می‌کند که آنان بپسندند. این هدفشان چندان غیر قابل اغماض بوده است که حتی حاضر نبودند نخست مردم را دور خود با همدلی و همراهی و همفکری با آنان جمع کنند و سپس بگویند خدا یکی است.

از همان نخستین لحظه رسالت بر چیزی که اصالت داشته و همه چیز بدان وابسته بوده است، تأکید می‌کرده‌اند: نخست توحید و بی‌درنگ پس از آن، معاد. باز مسأله توحید تا اندازه‌ای، زودپذیرتر بود زیرا حتی بت‌پرستان، اصل پرستش را قبول داشتند، اما معاد، چیزی نبود که فکر عادی بشر بتواند آن را هضم کند زیرا هر انسانی طبعاً می‌بیند که انسانها بدنیا می‌آیند و زندگی می‌کنند و بعد ظاهراً می‌میرد و خاک و نابود می‌شوند، به همین جهت، مقاومت اقوام در برابر انبیاء، در مسأله معاد، بسیار سرسختانه بود.

قرآن کریم از این مقاومت، مطالب بسیاری نقل فرموده است:
 ﴿إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ۖ أَنَا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ آبَاءُنَا الْأَوَّلُونَ﴾^۱.

۱- سورة صافات آیه ۱۶ و ۱۷.

اگر راست می‌گویی که مردم زنده می‌شوند، پدران ما را زنده کن!

﴿مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ؟﴾^۱.

چگونه موجودی که خاک شده است، زنده می‌شود؟

و گفتیم، به همین جهت پیامبران را مسخره می‌کردند و حتی از تهمت جنون به آنها، ایا نمی‌کردند.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِتُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مُمْرِقٍ
انكُم لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^۲.

... آیا به شما خبر دهیم از کسی که چنین حرفهایی را می‌زند...؟

لحن آیه را در نظر بگیرید: می‌خواهید شخصی را به شما نشان دهیم که چنین حرفهایی می‌زند؟ پیداست که در انجمنی نشسته‌اند، کسانی می‌آیند و چنانکه گویی امری شگرف و غیر منتظره را می‌خواهند اعلام کنند به دیگران می‌گویند:

شخصی پیدا شده است که می‌گوید: وقتی انسانها مردند و بدنهایشان متلاشی شد، دوباره زنده می‌شوند. در این حال پیداست که شنوندگان تعجب می‌کردند و به قهقهه می‌خندیدند و می‌گفتند: مگر دیوانه شده است که چنین حرفی می‌زند؟

«ءَاَفْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ»^۳.

آیا به خدا دروغ می‌بندی یا دیوانه شده است!

۱- سوره یس آیه ۷۸.

۲- سوره سبأ آیه ۷.

۳- سوره سبأ آیه ۸.

از اینجا یعنی از این مقاومت مردم در می‌یابیم که چرا قرآن آنقدر بر مسأله معاد تکیه می‌فرماید.

﴿اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَاِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ...﴾^۱.

چون، آسمان بشکافتد و اختران، بپراکنند...

این همه تأکید از آن روست که اعتقاد به فناء انسان چیزی نبوده است که با یکی دو جمله از دل آدمیان، برکنده شود.

باری، تا ما این مسأله را از نظر عقلی و منطقی حل نکنیم نمی‌توانیم یک ایدئولوژی استوار عرضه کنیم. نمی‌توانیم گفت: اساس مسائل اجتماعی یک نظام را تنها با مسائل اقتصادی و حقوقی و حتی طرفداری از مستضعفان عرضه می‌کنیم، بدون آنکه ریشه‌های اعتقادی در دل مردم مستحکم شود، نمی‌توان تنها به پذیرفتن پاره‌ای از احکام اسلام بسنده کرد. و اگر چنین کنیم، درخت بی ریشه‌ای کاشته‌ایم که چون بادی بوزد، سرنگون خواهد شد.

اگر ریشه‌های نظام در دل مردم جای گرفت می‌توان گفت: بروید کشته شوید و آنان نیز عاشقانه می‌روند اما اگر هزار بار بر ارزش‌های اجتماعی تکیه کنیم و بگوییم شما در فقر بسر می‌برید و امپریالیسم اموال شما را غارت می‌کند، هر کار بکند هرگز عاشقانه مشتاق شهادت نخواهد شد.

اعتقاد به این آیات است که آن عشق را به وجود می‌آورد:

۱- سوره انفطار آیه ۱ و ۲.

﴿ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة﴾^۱.

خدا جان و مال مؤمنان را در برابر بهشت از آنان خریداری کرد.

﴿ومن أوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به...﴾^۲.

چه کسی از خدا به پیمان خویش پایدارتر است پس مژده باد شما را به معامله‌ای که با وی کردید. کسی که اعتقاد به معاد ندارد منطقاً نمی‌تواند فداکاری کند و از جان بگذرد زیرا در برابر مال و جانی که از دست می‌دهد چیزی را دریافت نمی‌کند.

البته گاهی در میان افرادی که اعتقاد به مبدأ و معاد ندارند، فداکاریهایی مشاهده می‌شود [هر چند از جهت کمیت و کیفیت قابل مقایسه با فداکاریهای مسلمانان و مؤمنان نیست] از این روی چنین سوالی مطرح می‌شود که اگر تنها ایمان به خدا و آخرت موجب این نوع فداکاری است، اینان چگونه گاه، چنین می‌کنند؟

پاسخ به اجمال و متناسب با حوصله بحث این است که:

یک بار، حرکت‌ها بر اساس عقل انجام می‌گیرد یعنی انسانی فرض می‌گردد، مسلط بر همه نیروها و کششهای خویش که تنها بر اساس احکام عقل، عمل می‌کند چنین انسانی بین لذتها و رنجهایی که پیش می‌آید، مرجح را انتخاب می‌کند اما همیشه همه انسانها در چنین وضعی قرار ندارند [حتی کسانی که به مبدأ و معاد هم ایمان دارند] و بسیاری از عوامل روانی بر انسان مسلط می‌شوند و آدمی را از تبعیت

۱- سوره توبه آیه ۱۱۱.

۲- سوره توبه آیه ۱۱۱.

عقل، می‌لرزانند.

قبلاً گفتیم که هیجانات و عادات، دو عامل مهم روانی در ترجیح کاری بر کار دیگرند هر چند رجحان عقلی نداشته باشد.

مثلاً ضرر سیگار کشیدن بر هیچکس پوشیده نیست اما عادت به لذت آن و انس به این لذت عادی، مانع از ترک آن می‌شود.

هیجانات نیز مانند عادات، محرک‌های بسیار قوی هستند مثلاً عصبانیت و غضب هنگامی که بر نفس مسلط شد دیگر جایی برای تفکر و تدبیر باقی نمی‌گذارد.

یکی از انواع هیجانات نیز با عوامل تبلیغاتی و قرار گرفتن در جو ویژه و کادر بسته به وجود می‌آید.

جوانی است در ریعان شباب و سرشار از شور جوانی، اگر این شور تحت کنترل یک دستگاه تبلیغی قرار گیرد و دائماً شعارهای هیجان‌انگیز بر او فرود آید دیگر مجال اندیشیدن نمی‌یابد درست چنان که کسی زیر آبشاری تند و بلند، تن بشوید، دیگر فراغت دیدن اطراف را نمی‌یابد و مجبور است چشم‌ها را زیر فشار آب فرو بندد.

پس از انقلاب برخی گروهکها حتی اجازه خواندن تیتراهای روزنامه‌ها را به جوانان و نو جوانان طرفدار خویش نمی‌دادند، نیز احساساتشان را در یک سو، در حالت تحریک و تهییج نگه می‌داشتند، پیدا است که چنین کسی ممکن است بر اثر هیجانات کاذب، جان خویش را نیز به خطر اندازد.

پس، اگر ما می‌گوییم ایدئولوژی می‌تواند انسانها را به ایثار و شهادت

و دارد منظورمان در مورد انسانهای عادی است که تحت تأثیر هیجانات قرار نگرفته‌اند و معیار انتخاب آنها عقل است.

پس جواب شبهه این است که عامل مؤثر در آنان که بی اعتقاد به معاد خود را به کشتن می‌دهند، هیجانات و احساسات تحریک شده درونی است که بر اثر تبلیغات و جوسازی به وجود می‌آید.

از همین روی، اسلام سعی می‌کند تا محیط آموزش و پرورش، سالم و عقل بر آن حاکم باشد و می‌کوشد عواملی را که موجب تیرگی فکر می‌گردد و جلوی درخشندگی عقل را می‌گیرد، از جامعه دور کند، لذا با هوا و هوسهای کدر کننده عقل یا تعصبات و تقلیدهای کور کننده خرد، مبارزه می‌کند تا انسان بر گرسی اختیار آگاهانه بنشیند تا بر اساس عقل، زندگی خود را تنظیم کند.

قرآن می‌خواهد انسان بسازد، قوام انسان به اختیار اوست، تا آگاهی و آزادی فکری، بر انسان حکمفرما نباشد، انسان، انسان نخواهد بود. و در واقع انسان نمایانی هستند که چون گله‌های گوسفند، با زنجیرهای نامرئی به هم بسته شده‌اند و به همان سو می‌روند که گرگهای چوپان نما آنان را سوق می‌دهند. پس باید زنجیرهایشان باز گردد:

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ أَصْرَهُمُ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۱.

از تنگنا در آیند و زنجیرهایی که بر دست و پایشان است

برداشته شود.

پس، دگر باره تأکید می‌کنیم که: ایدئولوژی صحیح، مبتنی بر شناخت صحیح است، وقتی انسان بخواهد به لحاظ اینکه موجود آزادهٔ مختاری است کاری را انتخاب و سعادت خود را تأمین کند، باید دارای حرکتی آگاهانه باشد.

باری، پس از شناخت مبدأ و مسائل مربوط به آن که در ایدئولوژی مؤثر است، دو مطلب باقی است:

۱ - بررسی مسائل مربوط به معاد از این جهت که انسان موجودی دارای حیات جاودانه است.

۲ - تبیین رابطهٔ این زندگی موجود با آن زندگانی جاودانه.

زیرا اگر فرض شود که آدمی دارای دو نوع زندگی است که هیچ ربطی با هم ندارند، اعتقاد به زندگی دوم نمی‌تواند نقش در جهت دادن به زندگی اول داشته باشد مثل کسی که در شهری شهرت و اعتبار و خویشان و سرمایه و خانه‌ای دارد و به شهری دور دست می‌رود که در آنجا فاقد همهٔ آنهاست و در آنجا باید از نو برای تأمین نیازمندی‌هایش تلاش کند. پس، وقتی اعتقاد به معاد می‌تواند نقش دقیق خود را در تعیین مسیر زندگی بازی کند که بدانیم این زندگی با زندگی آخرت، رابطهٔ دقیق و صحیحی دارد و می‌توان برای آنجا در همین جا کاری کرد و به قول سعدی: برگ‌ی از پیش فرستاد.

برگ سبزی به گور خویش فرست ندهد کس، تو خود ز پیش فرست
باری، آنچه که اثبات آن مهم است، دو چیز است:

۱. نخست باید بقاء آدمی را در دنیای پس از مرگ اثبات کرد.
۲. دوّم رابطه علی و معلولی بین این دو زندگی را باید ثابت نمود^۱.

۱. بحث قدرت انسان برداشتی از کتاب معارف قرآن حضرت آیه الله مصباح یزدی.

اسلام چگونه دینی است ؟

وقتی به تحقیق می پردازیم و تاریخ را هم بدنبال آن ورق می زنیم، در خواهیم یافت که ادیان مختلف غیر از اسلام همه از جهتی لنگ هستند و پاسخ کافی و قانونی کافی در جهت ترقی و پیشرفت معنوی انسان ندارند، به راستی وقتی به اسلام عزیز می نگریم، در خواهیم یافت که از کوچکترین مسائل تا بزرگترین آن را پاسخگوست، بهترین وجه ممکن یک زندگی دلچسب و ایده آل را ارائه می دهد او حتی برای کمترین و پست ترین حرکت انسان که همان قضای حاجت است، قانون دارد و برای سالم ماندن انسان از خباثت و پلیدی و بیماری به بشر می آموزد که راه و روش صحیح تخلیه چگونه می باشد، و به چه طریق می توان سلامتی داشت، دقت اسلام در بزرگترین مسائل افراد بشر در حدی است که انسان را به شگفتی وامی دارد، شگفتا که چه کسی مأمور رساندن چنین دین مترقی و کاملی است، کسی که بزرگترین و بهترین اخلاق انسانی را دارا می باشد، حال چگونه می توان او را شناخت تا بتوانیم دینش را بشناسیم، باید دید چگونه موجودی است و وقتی به آن پی بردیم دینش را هم

خواهیم شناخت. برای انتخاب یک قالی به تشخیص و قضاوت خود اطمینان نداریم و آن را به خُبره‌ای وامی‌گذاریم که قالی‌شناس باشد اما در انتخاب یک انسان، حتی برای همسری، که به شناخت دقیق و درست نیازمند است، قضاوت عطار سر کوجه، فراش اداره و مهمتر از همه کلفت خانه و یا همکار بازار یا اداره او را و یا اطلاعاتی از قبیل سن و رتبه و بالاخص مبلغ حقوق و قد و بالایش را و آقا جان و دایی‌جانش را کافی میدانید و با همین اندازه تحقیق مطمئن می‌شوید که یک روح را شناخته‌اید.

و اما محمد ﷺ ...

بدیهی است که انسانهایی هستند و بسیار هم هستند که برای شناختشان کافی است که تنها اندازهٔ قد و وزنشان را داشته باشیم، اما روح‌هایی که پیچیدگی و عظمت فوق‌العاده دارند. آسان به چنگ فهم‌های عادی نمی‌آیند روح‌هایی هستند که همچون یک اقلیم‌اند و دقیق‌ترین تصویری که از آنان میتوان داشت همچون نقشه‌ای است که از یک اقلیم بر روی یک اطلس جغرافیائی رسم می‌شود، روح‌هایی نیز هستند که به ارتفاع و گسترش آسمانند و احساس‌هایی که به کشش کهکشان، آسمان را و کهکشان را همه می‌پندارند که می‌بینند، اما چه کسی می‌تواند دید؟

بگفته «شبلی شَمیل نویسندهٔ داروین‌ست عرب، خطاب به یکی از متفکرین در اسلام که می‌گوید، محمد ﷺ در نظر من که به خدا و وحی معتقد نیستم و او را پیغمبر نمی‌دانم بسیار بزرگتر از محمدی است که تو به چشم پیامبر خدا در او می‌نگری، و این سخن درستی است چه، عظمت‌های خارق‌العادهٔ روح محمد ﷺ را که یک مسلمان به خداوند منسوب می‌کند، یک متفکر غیر مسلمان آن همه را از آن خود او می‌داند و در نتیجه

«محمد ﷺ» که بشری است مثل دیگران که تنها به او وحی می‌شود» در نظر او، یک موجود ما فوق بشری جلوه می‌کند و پیداست که شناخت چنین موجودی، برای ما که جز با ملاکهای عادی نمی‌توانیم اندیشید سخت دشوار است.

حال باید به این روح نزدیک شد ولی «اشراف» بر کوه بلندی که سر در ابرها فروبرده است برای انسان «خاکزی» محال است اما به کوشش میتوان «به پای این کوه رسید و سنگینی و صلابت بزرگی و شکوه و بلندی آنرا بر روح خویش احساس کرد و این خود کاری است بزرگ که می‌توان کرد.

محمد ﷺ از نظر اصالت خانوادگی یک نجیب زاده است، قبیله‌اش قریش، برجسته‌ترین قبیله عرب حجاز که از نظر تجارتي موقعیت حساسی در شبه جزیره دارد و خاندانش بنی هاشم که انتسابش به کعبه بدان عزت و احترامی مذهبی بخشیده است.

محمد یتیم است و از سر پرستی و محبت پدری کاملاً محروم، پدرش پیش از تولد وی می‌میرد آیا این محرومیت در رشد آزادانه شخصیت وی اثری مثبت نداشته است؟ باید اندیشید و فکر کرد زیرا یک روز که سقراط ساعتها در زیر باران تند اندیشه‌ها نشسته بود و در این فکر که چگونه «فلسفه را از آسمان بزمین فرود آورد» زنش بر سرش تافت که: «مرد! از صبح همین گوشه لمیده‌ای و چرت می‌زنی، نمی‌بینی که من از کله سحر، یک پا ننشسته‌ام و مثل فرفره برای زندگی تو میدوم و تو ککت نگزیده که پاشی و کمی کمک کنی. بگو از صبح چکار

کرده‌ای؟ عاطل و باطل! سقراط با مظلومیت خاصی جواب داد که: دارم فکر می‌کنم زن که بیشتر از کوره در رفت، فریاد زد که «آخر مرد! خجالت نمی‌کشی! فکر کردن هم کار شد؟» و سقراط باز با همان لحن: «آخر... فکر کردن کار مرد است!»

بله، محمد، آنکه باید راهی تازه پیش پای انسان باز کند، آنکه باید مدرسه‌ها را به بندد و مدرسه‌ای دیگر بگشاید، آنکه باید قالبها را همه در هم شکند و قالبی نو طرح ریزد، آنکه باید مغزها را از اندیشه‌های گذشته بشوید و اندیشه‌ای بدیع خلق کند، پدر نباید او را بر «راهی که رهروان رفتند» ببرد و مدرسه بگونه‌ای که می‌پسندند تعلیم دهد و بی‌رود، تمدن روح و شخصیتش را در قالبهای خویش شکل دهد و فلسفه و علم مغزش را از آنچه در همه مغزهای اندیشمندان زمان هست پینبارد، آنکه باید مدنیتی نو بریزد، نباید تربیت یافته مدنیته کهنه باشد.

محمد ﷺ تربیت یافته هیچ تمدنی نیست، از میان مردمی انتخاب شده است که همچون گیاهان خود روی صحرائشان، دست هیچ باغبانی آنان را نپرورده است، سر نوشت از کسی که رسالت ساختمان آینده را بدو واگذار کرده است، پیش از آنکه چشم بجهان بگشاید، پدر را گرفته است تا سرپرستی پدر نبوغ انقلابی و نوساز وی را در چهار چوب سنتهای منجمد موروثی نخشکاند و اندیشه پرتکان و طوفانیش، به هدایت او، در قالب «عقل مصلحتی جامعه» خویش آرام نگیرد و به رنگ جماعت در نیاید.

محمد ﷺ شبان است، پیغمبران گذشته نیز همه شبان بوده‌اند، مگر

میان شبانی و نبوت شباهتی درکار؟ مگر نه شبانی خود رهبری است؟ چوپان گله را از خطرات مصون میدارد، گرگ‌ها را از حریم گله میراند، گذشته ازین، چوپان، تنها انسانی است که زندگی خویش را همه وقف زندگی گله کرده است، از شهر و دیار و خانواده و خویشاوند بریده و به صحرا آمده است، سرنوشت خود را با سرنوشت گله‌ای که در اختیار او است یکی کرده است، خود را از همه مواهب زندگی محروم ساخته و در بیابان‌ها، بخاطر گله، تنها بسر می‌برد، خود را بمعنی واقعی کلمه، فدای گله می‌کند، چوپان درس دردناک دیگری نیز می‌آموزد، درسی که تحملش بر دیگر انسانها، اگر نگوئیم محال، لا اقل سخت دشوار است. چرا باید تحمل آبیاری کردن باغی کزان گل کاغذین روید؟

خود را فدا کردن بخاطر گروهی که نمی‌فهمند، او را نمیشناسند، کاری را درک نمی‌کنند، همواره در اندیشه کسانی بودن که در سرنوشت اندیشه شکم خویشند و شریخی خویش و زندگی و سرنوشت خویش را با قومی بخشیدن که جز به زندگی و آسایش خود نمی‌پردازند این عالیترین مرحله رهبری است و ازین رو است که پیغمبران همه چوپان بوده‌اند، و بخاطر سعادت قومی که گوسفندوار پوزه در زمین فرو برده‌اند و جز چریدن نمی‌فهمند، رنج بردن و شکنجه دیدن را در چوپانی آموخته و تمرین کرده‌اند.

دیدار چهره‌های احمق رنج‌زنا و اختناق آورا است تا چه رسد به آمیزشی با آنها و اشتراک در زندگی معنوی و اجتماعی و کار، آنهم کار فکری و سیاسی و بویژه «مبارزه سیاسی» در چنین محیطی و با چنین

کسانی! اینجا است که پیغمبر بدرد میگوید: «سوره هود مرا پیر کرد» درس دیگر، فن «تنها زیستن» و بقول یک نویسنده روسی «هنر، زندگی کردن در خویش است» استقلال، استغنا، اقلیم بودن و اسیر آنس‌ها و دلداریه‌ها، تفنن‌ها، آشنائی‌ها، پشتگرمی بدیگران و نه تکیه بر دستایش و کمک، برخی خود هیچ نیستند و با دیگران «من» اند، از تنهایی محبت دارند زیرا در تنهایی پوچی و پوکی خود را بروشنی احساس می‌کنند تا دیگران را که «هستند» احساس کنند و هیچی خود را از یاد ببرند، گیاهند، علفند و باید سر بهم دهند تا چیزی باشند، زندگی کنند و نمود.

شبانی درس گرانبهای «تنهایی» و «زیستن در خویش» و بی نیازی مطلق می‌دهد، گنجشکی را که در شلوغی و روشنایی می‌برد و می‌خواند، مرغ حقیقی میکند که در تاریکی و تنهایی، بی‌آنکه در انتظار پاسخ باشد، بی‌نیاز از همه، استوار می‌ایستد و آواز خویش را همواره تکرار می‌کند.

تیمی، زندگی دشوار بادیه تا پنج سالگی، مرگ مادر در شش سالگی، مرگ عبدالمطلب، جد مهربان و مقتدر و ثروتمندش در هشت سالگی، زندگی چوپانی و تنهایی و رنج صحرا، رنج فقر و تهیدستی و احساس محرومیت از مواهب مادی زندگی تا بیست و پنج سالگی، درسهای گرانبهایی برای انجام رسالت سنگینی که در انتظارش بود به وی آموختند: صبر، صفا، سادگی، تحمل خشونت و آشنایی با طبیعت را از صحرا آموخت، رهبری مسئولیت و فداکاری به خاطر دیگران بی‌چشم داشت پاداشی، را از شبانی، و ورزشیدگی و استقامت در برابر همسبها و صلابت روح و پختگی و پیوند با توده و دشمنی با اشرافیت و زور و بی‌عدالتی را از فقر و

گرسنگی، و بدین طریق، مردی که می‌بایست راه تاریخ را عوض کند، یتیمی بود که بی‌پناهی و صحرا و شبانی و فقر او را در مکتب خویش پروراندند و رنج، شمشیری را که می‌بایست بر فرق امپراطوران جبار جهان فرود آید، اینچنین آبدیده کرد.

از خلال اسناد دست اول تاریخی، درست است که ما هیچگاه محمد ﷺ را نمی‌بینیم که در برابر بتان به نیایش پرداخته باشد و یا چون دیگران در جنب و جوشهای مذهبی زمان شرکت کرده باشد، اما هرگز او در صف کسانی نیز که بتان را به مسخره گرفته باشند و زبان آشکارا به انتقاد از آنان و از پرستندگان آنها گشوده باشند دیده نشده است و این، یکی از آن عقده‌های پیچیده و غیر عادی حیات محمد ﷺ است.

لقب «امین» که به او داده‌اند نشان دهنده تلقی جامعه است از شخصیت وی در صورتی که هوشمندان مکه چهار تن مشخص‌اند (دهاء اربعه) و محمد در میان آنان نیست: معاویه بن ابوسفیان است و مغیره بن شعبه و عمرو عاص و زیاد بن ابیه، کسانی که با خارج رفت و آمد داشتند، شعرا و تجار و کاروانداران معروفی هستند و محمد از آنان نیست.

کسانی که با مذاهب یهود و مسیحیت آشنا بوده‌اند و جزء «دانشمندان» به شمار می‌رفته‌اند، ورقه بن نوفل و چند شاعر و یا غیر عرب‌اند که می‌شناسیم و محمد در آن میانه نیست.

کسانی که طبع بلند و خیال موج و روح لطیفی داشته‌اند و مردم آنان را فهمیده‌تر از دیگران می‌شمرده‌اند، نامشان در تاریخ هست و محمد در آن میانه نیست.

کسانی که علناً زبان به طعن بتان باز کرده‌اند و مخالفت با دین قریش را آغاز نموده‌اند و یا رسماً ترک بت‌پرستی کرده‌اند، چنانکه اشاره کردم، عثمان بن حویرث است و زید بن عمرو و مالک بن کلثوم و عدی بن حاتم و... و محمد در میان آنان نیست.

کسانی که در عرب «کامل» خوانده می‌شوند یعنی سواد داشتند و تیراندازی و شنا می‌دانستند چند تنی هستند که تاریخ همه را می‌شناسند و محمد در میان آنان نیست.

کسانی که نوشتن می‌دانسته‌اند و خواندن و طبعاً می‌توانسته‌اند با کتب و نوشته‌های ادیان و افکار دیگران آشنا گردند هفت یا یازده نفرند و محمد در آن میان نیست.

بنابراین، آنچه مسلم است این است که محمد نه شاعر است، نه باسواد، نه «کامل» است و نه تحت تأثیر ادیان تازه قرار گرفته، نه با افکار نوین و دنیای خارج آشنا است نه جزء هوشمندان و زیرکان بسیار برجسته عرب است، نه دانشمند است و نه در عداد روشنفکران گستاخی است که به قدرت اندیشه خویش در برابر بت‌پرستی ایستاده‌اند و افکار تازه‌ای یافته و گمراهی و انحطاط عقاید موروثی را دریافته‌اند، محمد تنها و تنها یک «امین» است، مرد مهربان و شرافتمند و اصیل و راست و درستی است، اینها همه فضایل اخلاقی فردی است، از نظر فکر اجتماعی و سیاسی و مذهبی نمودی ندارد، تنها تغییری که در او دیده می‌شود این است که بیست و پنج سال اول حیاتش را در یتیمی و سختی و فقر و صحرا و گوسفند چرانی گذرانده است، امام اکنون، پس از

از دواج با همسر ثروتمندش زندگی مرفهی دارد و کانون خانوادگی گرمی و فرزندان.

آنچه هست، در یک کلام، این است که در او «وجدان» قوی تر است از هوش، مغزش مغز ساده یک مرد امی عرب است ولی دلش، روحش به عظمتی که آدمی را به وحشت می افکند.

آغاز

رمضان امسال را هم محمد بن عبدالله، شوهر خدیجه به حراء رفت تا دور از غوغای زندگی روزمره و ابتذال شهر با خود بیندیشد، روزه بگیرد ریاضت بکشد و روح خویش را از شومیهای زندگی در جمع و تلاش برای نام و نان و آثار آسودگیها و لذت‌های زندگی در خانه و خانواده و کوچه و بازار، پاک سازد شهر را سالی یک بار ترک کردن، در انزوا زیستن و به تنهایی و تفکر پرداختن در آن عصر منحصر به محمد ﷺ نبود که بتوان گفت این خود او را غیر عادی جلوه می‌داده است و مردم در انتظار سخنی یا ادعایی غیر عادی از جانب او بوده‌اند، بلکه سنتی بوده است و رجال قریش (حنفاء) چنین می‌کرده‌اند منظور از حنفاء کسانی بودند که خود را پیرو دین ابراهیم ﷺ می‌دانستند.

امسال هم چون سالهای پیش و چون دیگران، محمد به غار حرا رفته است تا مدتی را در انزوا بسر برد، امسال هم ساعتها در غار تنها با خویشتن می‌نشسته است و می‌اندیشیده است، به خود، به گذشته خود به آینده‌اش، به دیگران، به خانه ابراهیم، به بتان، به نیایشگران بتان به

عرب، به بشر، به زمین و آسمان و به هستی، و بعد بیرون می آمده است و ساعتها روی کوه حرا پیرامون غار قدم می زده است، وقار کوهستان را می نگریسته است و خاموشی دشت را، عظمت و سکوت آسمان زلال عربستان را و انبوه ستارگانی را که خاموش سخن می گویند و همچون روزنه های روشنی نگاه انسانی را که آفرینش و حیات بر روحش تنگی می کند، بسوی ابدیت می برد.

آن شب صدای گامهای مرد که در سکوت کوهستان می تنید ناگهان خاموش شد، خسته از اندیشه های دراز و دردناک که، بی سرانجام، در روح او گره خورده بودند، به غار برگشت و نگاه کنجکاوش، بی آنکه راه به جایی برده باشد، از آسمانها و دوردستها به چشمان منتظرش باز آمد اندکی نشست و باز لحظه هایی به خود اندیشید و به انتظار ناشناخته ای که خود احساس می کرد، افسرده و دردناک از اینکه چیزی هست و او نمی داند به خواب رفت، ناگهان از خواب به شدت می پرد، مثل اینکه کسی گلایش را می فشرد، چنان به سختی که احساس مرگ می کند، وحشت به قدری شدید است که هنوز نمی تواند آن را احساس کند دست مرموزی که «گویی از همه ذرات عالم، از همه ذرات وجودش برمی آید».

«بخوان!»

«نمی توانم بخوانم».

و باز چنان گلایش را می فشرد که احساس مرگ می کند و رها می کند

و باز همان صدا:

«بخوان».

«نمی‌توانم بخوانم».

و باز چنان گلویش را می‌فشارد که احساس مرگ می‌کند و رها می‌کند و باز همان صدا:

«بخوان»:

«چه بخوانم»؟

﴿ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ • خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ • اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ • الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ • عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴾.

تمام شد، همه هستی یکباره ایستاد و سکوت کرد، محمد ﷺ ماند و غار آرامش و تنهایی، وحشتش برداشت، از غار بیرون پرید و سرازیر شد، گویی از هر سو به جانش وحشت می‌ریزد، به سرعت میدوید تا خود را به خانه برساند، می‌ترسید سرش را بالا بگیرد، در کمره کوه، ناگهان احساس کرد باز «او» در سینه آسمان شب پدیدار شد، گویی با او سخن می‌گوید، ترسید، رویش را به سوی دیگری برگرداند، باز او را دید، از همه سو، مثل اینکه همه جا هست.

روایات در مورد آخر الزمان

حال به روایاتی می‌پردازیم که چگونگی حالات مردم آخر الزمان را بررسی می‌کند و از این روایات چنین بدست می‌آید که در آخر الزمان مردم در فرود آمدن دین و از بین بردن آن و عدم توجه به خواسته‌های درونی انسان چگونه عمل می‌کنند و چنین سوآلی به ذهن می‌رسد که آیا زمان کنونی و عصر قرن بیستم تا چه اندازه با گفته‌ها و کلمات مهم پیامبر گرامی اسلام تطابق دارد و قضاوت آن به خواننده محترم واگذار می‌شود، گر چه بعید نیست کسانی در فکر توجیه برآیند و هیچگونه مطابقتی را قبول نداشته باشند.

یکی از روایات بسیار مهم روایتی است که علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش آورده است.

علی بن ابراهیم قمی که در بیش از هزار سال پیش می‌زیسته است و تفسیر او در نهایت اتقان و اعتبار و مورد مطالعه و مراجعه علمای بزرگ در این مدّت طویل بوده است و از مصادر کتب شیعه محسوب می‌گردد.

روایتی را در آن تفسیر از سلمان فارسی از رسول خدا ﷺ نقل

می‌کند که در «حجة الوداع» رسول خدا در مسجد الحرام در حالی که حلقه‌های دَرِ کعبه را به دست گرفته بودند بیان کرده‌اند.

این روایت به طوری است که از مضمون آن هیچ احتمال خدشه در آن نمی‌رود، چون مطالبی را راجع به آخرالزمان بیان می‌کند که در آن زمان اثری از آن نبوده است و حتی زمینه هم برای چنین وقایعی موجود نبوده تا بتوان احتمال داد که بعداً به وجود می‌آید، و بر اساس آن جعل چنین حدیثی را نمود.

بنابر این به این روایت و امثال آن در کتب متقنه حدیث و تفسیر می‌توان اطمینان حاصل نمود و آنها را از روایات دالّه بر ظهور و علائم آخر زمان شمرد.

این روایت را در ذیل این آیه در تفسیر آمده است.

﴿ فَمَنْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذْ جَاءَتْهُمْ ذِكْرُنَهُمْ ﴾^۱

آیا این کافران و مشرکان امید و انتظاری را دارند مگر انتظار ساعت قیامت که ناگهان بیاید و آنها را در برگیرد؟ حَقّاً که علامات قیامت آمده است، در آن وقتی که قیامت بیاید یاد قیامت و تذکر آن چه سودی بر آنان خواهد داشت؟

سیاق این آیه سیاق مؤاخذه و تهکم است، مثل اینکه کافران در موقفی هستند که یا باید از حق تبعیت کنند و بنابر این عاقبت آنها مقرون

به خیر و سعادت گردد و یا باید انتظار ساعت قیامت را ببرند تا به واسطه مشاهده تحقق وقوع و اشرافی که بر آن پیدا می‌کنند و خصوصیات را که از آن ببینند متذکر گردند و ایمان آورند و از حق متابعت کنند.

اما پیروی از حق را امروز ننموده‌اند و بنابر این یک احتمال بیشتر نمی‌ماند و آن آمدن خود قیامت است.

امروز که علائم قیامت از قسمت شدن انسان به افراد صالح و تبه‌کار که لازمه‌اش وجود قیامت و رسیدگی به حساب است و پیدایش مرگ که عبور برای وصول به آن است و یا ظهور پیامبر آخر الزمان و انشقاق قمر و نزول قرآن که آخرین کتاب آسمانی است برای آنها فایده‌ای ننموده و با مواعظ بلیغه و حُجج واضح و عبرت‌های پی‌درپی در مقابل حق خضوع نکردند، و برای خود با ایمان به خدا و عمل صالح توشه‌ای برنگرفتند، هیچ راه دیگری برای هدایت و ایمان آنها نیست مگر وقوع قیامت، و اما در آن حال دیگر ایمان فایده‌ای ندارد، چون کار یکسره شده و عالم عمل بسته و عالم جزا، و حساب پیش آمده است.

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى * يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^۱.

«در آن روز انسان متذکر می‌گردد و متنبّه می‌شود * ولی تذکر برای او چه فائده‌ای دارد؟»

انسان می‌گوید: کاش برای حیات و زندگی خود، از دنیا با خود چیزی

پیش فرستاده بودم».

اشراف جمع شرط به معنای علامت است، و روایت چنین است.

علی بن ابراهیم می‌گوید: حدیث کرد برای من پدرم (ابراهیم بن هاشم) از سلیمان بن مسلم خَشَّاب، از عبدالله بن جریح کلی، از عطاء بن ابی ریح، از عبدالله بن عباس که او گفت: ما با رسول خدا ﷺ در «حجّة الوداع» به حج مشرف شدیم.

رسول خدا حلقه در خانه خدا را گرفت و رو به ما نموده و با سیمای مبارکش ما را مخاطب قرار داد:

فَقَالَ: أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ، وَكَانَ أَدْنَى النَّاسِ يَوْمَئِذٍ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ؟

فقال: بلى يا رسول الله!

و گفت: آیا می‌خواهید من شما را به علائم و نشانه‌های قیامت با خبر کنم؟

و در آن هنگام نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا سلمان بود، و گفت: ای رسول خدا! بله ما می‌خواهیم ما را با خبر کنی!

فقال ﷺ: إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ الْقِيَامَةِ، إِضَاعَةَ الصَّلَاةِ.

وَإِتِّبَاعَ الشَّهَوَاتِ، وَالْمَيْلَ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَتَعْظِيمَ الْمَالِ.

وَبَيْعَ الدِّينِ بِالدُّنْيَا، فَعِنْدَهَا يُذَابُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ.

وَجَوْفُهُ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ، مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُتَنَكِّرِ وَلَا

يَسْتَطِيعُ أَنْ يُغَيِّرَهُ.

پس از آن رسول خدا ﷺ فرمود: به درستی که از علامات

قیامت آن است که مردم نماز را خراب می‌کنند، و از شهوات پیروی می‌نمایند، و تمایلشان به سوی هوای نفس است، مال را بزرگ می‌شمرند و دین را به دنیا می‌فروشند، و در چنین شرایطی و موقعیتی، همانطور که نمک در آب حل می‌شود، دل مؤمن و اندرون آن آب می‌شود و حل می‌گردد، چون منکرات را در برابر دیدگان خود می‌بیند، و قدرت تغییر و اصلاح آنها را ندارد.

قال سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ!

قال ﷺ: أَيُّ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

سلمان گفت: اینها از اموری است که حتماً تحقق می‌یابد؟
رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست.

يَا سَلْمَانُ إِنَّ عِنْدَهَا يَلِيهِمْ أُمْرَاءُ جَوْرَةٌ، وَوُزَرَاءُ فَسَقَةٌ وَعُرَفَاءُ ظَلَمَةٌ، وَأَمْنَاءُ خَوْنَةٌ.

ای سلمان! در آن وقت افرادی که بر مردم حکومت دارند و زمام آنها را در دست داشته، و بر آنها ولایت و سیطره دارند، عبارتند از حاکمانی که همه آنها ستمکار و ظالمند، وزرایی که فاسقند، و حکام و استانداران و فرماندارانی که همه اهل جور و ستم هستند، و امین‌هایی که همه اهل خیانتند.

فَقَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال ﷺ: أَيُّ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

سلمان گفت: و اینها از امور مسلمهای است که پیدا خواهد شد؟
رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به خدایی که جان من در دست
اوست.

حال خواننده گرامی قبل از ادامه حدیث سخنی دارم و آن اینکه بعد
از ۱۴۰۰ سال و بیشتر از ظهور اسلام می بینیم مسلمانان در عصر کنونی
مظلومند در هر کجای این دنیا بروید می بینید که جلوی مسلمان را سد
کرده و از پیشروی او جلوگیری می کنند چرا که مسلمان تسلیم اسلام است
و اسلام هم با بی عدالتی و بی دینی در ستیز است.

آیا همین عربستان سعودی که پایگاه وحی بوده است در عصر کنونی
چه وضعیتی دارد؟ آیا بی دینی و بی عدالتی و لا ابالیگری، آلت دست پول و
ثروت بودن و در آن غرق شدن، نوکر دیگران بودن و تمام زندگی را از
بی دینان ز الوصف الگو گرفتن رواج ندارد؟

کشوری که سردمداران متملق و دروغ گو و خویشتن پرست او را پر
کرده و بر مسلمانان حکومت می کنند، اگر به زندگی شخصی فهد شاه
عربستان وارد شوید و مورد مطالعه قرار دهید می بینید که سرتاسر زندگی او
در شهوت و خودپرستی پُر شده است او که در هر چند روز سهمیه ای از
دختران باکره مصری و غربی دارد و برنامه تفریحی و عیاشی و
خوشگذرانی در ویلاهای کنار دریای فرانسه دارد می توان گفت حاکمی
عادل است؟ آیا گفته پیامبر بزرگ اسلام در عصر کنونی مصادیقش چنین
حاکمانی نیستند؟

تمام وزراء و فرمانداران چنین کشوری عادلند و به خدمت مردم

خوشدل؟! آیا در عراق در کویت در کشورهای حاشیه خلیج فارس در اردن در مصر و دیگر کشورهای عربی که مسلمان نشین هستند چنین نیست؟ آیا امروز در کشورهای غربی مصادیق بی دینی و شهوت پرستی، بی نمازی که در گفته پیامبر ﷺ آمده مصداق پیدا نکرده است؟ هر کجای دنیا را می بینیم که به مسلمانان و حق گویان و موحدان ظلم می شود و تا صدای مسلمانی یا حقگویی بلند شود او را از ریشه خفه می کنند بگذریم که همگی در این فکرند که ریشه اسلام را بسوزانند و از نطفه از بین ببرند، وقتی کمال و شرافت انسانی محو و نابود می شود باید ببینیم که شهوت پرستی و دنیا طلبی و بی دینی به اوج می رسد.

در مجله ای می خواندم که در آمریکا فلان خواننده محبوب در کاباره بزرگ شهری مشغول هنرنمایی بوده و تماشاچیان به قدری او و کارهای پست و حیوانی او را دوست دارند که در بالای صحنه کاباره تخت و عریان شده و مشغول قضای حاجت می شود و پس از آن مدفوعها را به طرف تماشاچیان می اندازد و آنها هم با حرص و ولع تمام او را به دست گرفته و افتخار بزرگی نصیب خود کرده اند که مدفوع چنین حیوانی را لمس می کنند آیا این محو شرافت و کمال انسانی نیست؟

اینگونه بشریت در عصر کنونی به لگدکوب کردن دین و اخلاق می پردازد و صورت تمام حیوانات پست روی زمین را سفید می کند. آیا حیوانات چنین عملی را که این بشر در این دوره از زمان انجام می دهد مرتکب می شوند؟

وقتی جنایت و ظلم و پلیدی و فساد تا مغز و استخوان افراد بشر

رسوخ می‌کند جای این سؤال خالی است که آیا مصداق روشن سخنان بزرگ پیامبر مبنی بر عصر آخر الزمان تجلی نمی‌کند؟

ما خدا را شکر می‌گوییم که در کشوری زندگی می‌کنیم که جرقهٔ اسلام از همان ابتدای ظهور اسلام در او زده شده و هم اکنون هم به عنوان بچه مسلمان در کشوری اسلامی زندگی می‌کنیم که محو دین در او رؤیایی بیش نیست و روز به روز به عظمت و شوکت دین افزوده می‌شود. حال به دنبالهٔ حدیث می‌پردازیم.

يَا سَلْمَانَ! إِنَّ عِنْدَهَا يَكُونُ الْمُنْكَرُ مَعْرُوفًا، وَالْمَعْرُوفُ مُنْكَرًا،
وَاتُّمِّنَ الْخَائِنَ، وَيُحَوِّ الْأَمِينَ وَيُصَدِّقُ الْكَاذِبَ وَيُكَذِّبُ
الصَّادِقَ.

ای سلمان! در آن موقعیت کارهای بد و ناپسند در بین مردم به صورت کارهای شایسته و پسندیده در آید، و کارهای پسندیده و نیکو به صورت کارهای نکوهیده و ناپسند جلوه کند، و مردمان خیانت پیشه مورد وثوق و امانت واقع شوند، و به افراد امین و درستکار نسبت خیانت داده شود، و مرد دروغگو را تصدیق کنند و به دروغ‌های او صحه درستی بنهد، و مرد راستگو و درست را دروغگو شمارند و به گفتار او ترتیب اثر ندهند.

قال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال ﷺ: أَيْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ؟

سلمان گفت: و اینها مسلماً واقع خواهد شد ای رسول خدا؟

رسول خدا ﷺ: فرمود: آری سوگند به آن کسی که جان من در دست

اوست!

يَا سَلْمَانَ فَعِنْدَهَا إِمَارَةُ النِّسَاءِ، وَمُشَاوَرَةُ الْأِمَاءِ وَقُعُودُ
الصَّبِيَّانِ عَلَى الْمَنَابِرِ وَيَكُونُ الْكِذْبُ طُرْفًا، وَالزَّكَاةُ مَغْرَمًا،
وَالْفَيْئُ مَغْنَمًا وَيَجْفُو الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ، وَيَبْرُ صَدِيقَهُ، وَيَطْلُعُ
الْكُوكَبُ الْمُذْنَبُ.

ای سلمان! در آن هنگام زنان بر مردان حکومت می‌کنند و با کنیزان مشورت می‌نمایند (یعنی در امور سیاسی کنیزان که در خانه‌های آنها هستند مورد مشورت قرار می‌گیرند) و بچه‌ها که کنایه از افراد بی‌بصیرت و بی‌دانش باشد بر منبرها بالا می‌روند و برای مردم خطبه می‌خوانند و زمام امور تبلیغاتی مردم را این افراد کم‌تجربه و کم‌خرد در دست می‌گیرند. و دروغ‌گویی و دروغ‌پردازی از کارهای طرفه و فکاهی و ظریف شمرده می‌شود، و دادن زکات مال را ضرر و غرامت می‌پندارند و هر گونه دسترسی به بیت‌المال و ربودن اموال عامه را غنیمت و بهره می‌شمارند، مردم با پدر و مادر خود جفا می‌کنند و به آنها بی‌اعتنایی نموده آنان را سبک می‌شمرند و از ادای حقوق واجب و مستحسنة آنها بر نمی‌آیند و لیکن با دوستان خود احسان و نیکویی می‌نمایند، و ستاره دنباله‌دار در آسمان طلوع می‌کند.

فَقَالَ سَلْمَانُ: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال ﷺ: ای والذی نفسی بیده!

سلمان گفت: و این امور مسلماً به وقوع می پیوندد ای رسول خدا؟
رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آن خدایی که جان من در دست اوست.

يا سلمان! وَعِنْدَهَا تُشَارِكُ الْمَرْأَةَ زَوْجَهَا فِي التَّجَارَةِ، وَيَكُونُ
الْمَطْرُ قَيْظًا، وَيُعَيْظُ الْكِرَامَ غَيْظًا وَيُخَقِّرُ الرَّجُلَ الْمُعْسِرُ،
فَعِنْدَهَا تُقَارِبُ الْأَسْوَاقُ، إِذَا قَالَ هَذَا: لَمْ أَبِخْ شَيْئًا، وَقَالَ هَذَا:
لَمْ أَرْبَحْ شَيْئًا، فَلَا تَرَى إِلَّا ذَامًا لِلَّهِ.

ای سلمان! در آن زمان زنان با شوهرانشان در امور خارج از منزل مانند تجارت شرکت می کنند، و باران در تابستان می بارد، و مردمان بزرگ و بزرگوار پیوسته در خشم و غضب و غیظ فرو می روند و مردم بی چیز و تنگدست مورد اهانت و تحقیر قرار می گیرند، در آن زمان بازارها به هم نزدیک می شوند، و در صورتی که محل خرید و فروش بسیار است همه مردم از کار و کسب خود در گله و شکوه هستند، یکی می گوید: من چیزی نفروختم، و دیگری می گوید: سودی نبردم، و در آن وقت می نگری که تمام مردم در مقام گلایه از خداوند و مذمت او هستند.

قال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال ﷺ: ای والذی نفسی بیده!

سلمان گفت ای رسول خدا! چنین اموری واقع می شود؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست. یا سلمان: فَعِنْدَهَا يَلِيهِمْ أَقْوَامٌ إِنْ تَكَلَّمُوا قَتَلُوهُمْ وَإِنْ سَكَتُوا اسْتَبَاحُوهُمْ لِيَسْتَأْثِرُوا بِفَيْئِهِمْ، وَلِيَطَّوُنَّ حُرْمَتَهُمْ، وَلِيَسْفِكُنَّ دِمَاءَهُمْ، وَلِيَمَلُّونَ قُلُوبَهُمْ رُغْبًا، فَلَا تَرَاهُمْ إِلَّا وَجِلِينَ خَائِفِينَ مَرْغُوبِينَ مَرْهُوبِينَ.

ای سلمان! در آن زمان بر مردم حکومت می‌کنند کسانی که اگر مردم برای دفاع از حقوق خود و برای حق اولیّه خود کوچکترین مطلبی که در آن شائبه سیادت و حریت و آزادی فکر باشد سخن گویند، آنها را می‌کشند، و اگر مردم سکوت هم اختیار کنند آنان اموال و نفوس و اعراض ایشان را مباح می‌شمرند و برای استفاده از کار و زحمت و دسترنج آنها از خوردن خون آنها دریغ نمی‌کنند، و زنان و دختران ایشان را به بیگاری می‌برند و اعمال منافی عفت انجام می‌دهند و احترام آنها را پایمال می‌کنند و خون مردم بیچاره و ضعیف را بی‌مهابا و بدون پروا می‌ریزند و در دل‌هایشان از خوف و دهشت و هراس به اندازه‌ای وارد می‌کنند که هیچ کس حق نفس کشیدن ندارد، ای سلمان در آن زمان تمام مردم رعیت ترسناک و خائف و وحشت زده و هراسناک خواهند بود.

قال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال ﷺ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

سلمان گفت: ای رسول خدا آیا این امور واقع شدنی است؟
رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آن کسی که نفس من در دست
اوست.

يا سلمان: إِنَّ عِنْدَهَا يُؤْتِي بِشَيْءٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَشَيْءٍ مِنَ
الْمَغْرِبِ، يُلَوِّنُ أُمَّتِي، فَأَلْوَيْلُ لِضِعْفَاءِ أُمَّتِي مِنْهُمْ وَالْوَيْلُ لَهُمْ
مِنَ اللَّهِ، لَا يَرْحَمُونَ صَغِيرًا، وَلَا يُوقِرُونَ كَبِيرًا، وَلَا يَتَجَاوَزُونَ
عَنْ مَسِيئَةٍ، أَخْبَارُهُمْ خَنَاءَ جُنَّتِهِمْ جُنَّةَ الْأَدَمِيِّينَ، وَقُلُوبُهُمْ
قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ.

ای سلمان! در آن زمان چیزی را از طرف مشرق برای مردم
می آورند و چیز دیگری را از طرف مغرب، و بدین وسیله
امت مرا رنگ می کنند، پس ای وای بر ضعیفان امت من از
دست این ستمگران، وای وای بر ایشان از خدا، به افراد
کوچک و زیر دست رحم نمی کنند و احترام و توقیر بزرگان را
ادا نمی کنند و از خطا کار و شخصی که در امور شخصی بدی
کند در نمی گذرند و او را مورد عفو و اغماض خود قرار
نمی دهند، گفتار آنان همه فحش و زشتی است، هیکل آنان
هیکل آدمی است ولی دل‌های آنها دل‌های شیاطین است.

قال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال رسول الله ﷺ: آي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این از امور مسلمه واقع شدنی است؟
رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست.

يا سلمان! وَعِنْدَهَا يَكْتَفَى الرَّجَالُ بِالرِّجَالِ، وَيُغَارُ عَلَى
الْغُلَمَانِ كَمَا يُغَارُ عَلَى الْجَارِيَةِ فِي بَيْتِ أَهْلِهَا وَتَشْبَهُ الرَّجَالِ
بِالنِّسَاءِ وَالنِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَيَرْكَبْنَ ذَوَاتُ الْفُرُوجِ الشُّرُوجَ،
فَعَلَيْنَهُنَّ مِنْ أُمَّتِي لَعْنَةُ اللَّهِ!

ای سلمان! در آن وقت مردها به مردها اکتفا می کنند و زنها
به زنها اکتفا می نمایند، و در آن زمان همانطور که زن در
خانه شوهرش مورد حفظ و حراست واقع می شود که کسی
به او تعدی نکند و در استمتاعات اختصاص به مرد خود
داشته باشد، همینطور افرادی، جوانان تازه به سن رسیده را
به خود اختصاص داده در اعمال نامشروع مورد حراست و
حفظ خود قرار می دهند تا کسی دیگر به آنها توجهی نکند،
مردها خود را شبیه به زنان می کنند، و زنان خود را شبیه به
مردان می نمایند، و افرادی که دارای رَجِمٌ هستند و برای
تولید مثل آفریده شده اند که منظور زنان می باشند، سوار بر
زینها می شوند، پس بر آن زنان از امت من لعنت خدا باد.

قال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِبٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال ﷺ: أَيْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

سلمان گفت: ای رسول خدا! اینها از امور واقع شدنی هستند؟
رسول خدا ﷺ فرمود: آری! سوگند به آن کسی که جان من در دست

اوست.

يا سلمان! إِنَّ عِنْدَهَا تُزْخَرُفُ الْمَسَاجِدَ، كَمَا تُزْخَرُفُ الْبَيْعُ

وَالْكَنَائِسَ، وَتُحَلَّى الْمَصَاحِفُ، وَتُطَوَّلُ الْمِنَارَاتُ وَتَكْثُرُ
الصُّفُوفُ بِقُدُوبٍ مُتَبَاغِصَةٍ، وَالسُّنَنِ مُخْتَلَفَةٍ.

ای سلمان! در آن وقت مردم مساجد را زینت می‌کنند، همچنان که معبدهای نصاری و یهود را زینت می‌کنند، و قرآن‌ها را به زیور و شکل نقاشی‌ها آراسته و پیراسته می‌کنند، و مناره‌ها و مآذنه‌های مساجد را بلند می‌سازند تا اشراف بر خانه‌های اطراف پیدا می‌کند، و صف‌های نماز جماعت بسیار می‌شود و مردم در این نمازها زیاد شرکت می‌کنند ولی با دل‌هایی پر از کین و حسد و عداوت با یکدیگر، و با زبان‌هایی منافقانه و سخن‌هایی مزورانه و آلوده به نیت‌های فاسده.

فقال سلمان: وإن هذا لكائنٌ يا رسول الله؟

قال ﷺ: ای والذی نفسی بیده!

سلمان گفت: ای رسول خدا آیا اینها واقع می‌شوند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آنکه نفس من در دست قدرت

اوست.

يا سلمان! وَعِنْدَهَا تُحَلَّى ذِكُورُ أُمَّتِي بِالذَّهَبِ، وَيَلْبَسُونَ

الحريرَ والديباجَ وَيَتَّخِذُونَ جُلُودَ النَّمُورِ صَفَاقًا!

ای سلمان! در آن وضعیّت، مردان امت من خود را به طلا

زینت می‌کنند، و لباس حریر و دیبا می‌پوشند، و پوست

کفتار و پلنگ را برای خود جامه می‌کنند.

قال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال رسول الله ﷺ: أَيْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

سلمان گفت: آیا اینها از امور واقع شدنی است ای رسول خدا؟
رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آنکه جان من در قدرت اوست!
یا سلمان! وَعِنْدَهَا يَظْهَرُ الرَّبُّا وَيَتَّعَامَلُونَ بِالْغَيْبَةِ وَالرَّشَى،
وَيُوضَعُ الدِّينُ وَيَرْفَعُ الدُّنْيَا.

ای سلمان: در آن موقع، رباخواری در بین مردم ظاهر و آشکار می‌گردد، و مردم با یکدیگر با غیبت و رشوه معامله می‌کنند، و دین در نزد مردم ضعیف و به درجات نازلی پایین می‌آید، و لیکن دنیا قوی و به درجات عالی در بین مردم بالا می‌رود.

قال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال رسول الله ﷺ: أَيْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها از امور واقع شدنی است؟
رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آنکه جان من به دست اوست.
یا سلمان! وَعِنْدَهَا يَكْثُرُ الطَّلَاقُ، فَلَا يُقَامُ لِلَّهِ حَدٌّ وَلَنْ يَضُرَّ
اللَّهُ شَيْئاً.

ای سلمان در آن زمان، طلاق زیاد واقع می‌شود، و حد الهی جاری نمی‌گردد، و اینها ابدأ به خداوند ضرری نمی‌رساند!

فقال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِنٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال رسول الله ﷺ: أَيْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ!

سلمان گفت: ای رسول خدا آیا این مسلماً واقع می‌شود؟
رسول خدا ﷺ فرمودم آری سوگند به آنکه جان من در دست اوست.
یا سلمان! وَعِنْدَهَا تَظْهَرُ الْقَيْنَاتُ وَالْمَعَارِزُ وَيَلِيهِمْ أَشْرَارُ
أُمَّتِي.

ای سلمان در آن زمان زنان آوازه‌خوان در بین مردم به هم
می‌رسد، و استعمال آلات موسیقی رواج پیدا می‌کند، و بر
مردم شریرترین افراد از امت حکومت می‌کند.

خواننده محترم قبل از پرداختن به ادامه حدیث این توضیح را
متذکر می‌شویم و آن اینکه عصر کنونی عصری است که حیا و عفت
در درجه بسیار پستی قرار دارد اساساً خداوند در بین زنان حیا خاصی
قرار داده است، این حیا وقتی تقویت شود موجب پاکدامنی و عزت
زن است ولی وقتی این حیا مورد هجوم واقع شود کم‌کم از بین رفته
و دیگر قُبْحی برای او نمی‌ماند، شما تصور کنید وقتی که انسان برای
اولین بار مرتکب گناهی می‌شود وجدان او مرتب سرزنش می‌کند
و او را عذاب می‌دهد بار دوم که مرتکب خلافی می‌شود باز هم
وجدان ملامت می‌کند چون در وجود هر انسانی خداوند بزرگ وجدان
قرار داده است و اگر مرتب این گناه تکرار شود نفس انسانی به او
عادت می‌کند قُبْحش از بین می‌رود و به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر
برای او هیچ حیایی باقی نمی‌ماند و در نتیجه آلودگی تمام جان او را
می‌گیرد و حجاب بزرگی بین او وجدانش قرار گرفته و دیگر اگر گناه نکند
مریض می‌شود.

خداوند عزّت و شکوه و عظمت زن را در این می بیند که این موجود لطیف در جامعه مردان زیاد ظاهر نشود زیرا مسلم است که قطعه گوشت لُحْم را اگر رها کنی به زودی گربه های گوشتخوار او را پیدا کرده و می خورند هر چه قدر زن در جامعه و در بین مردان بیشتر ظاهر شود به همان اندازه و بیشتر در خطر محض قرار می گیرد، در جامعه های غیر اسلامی و غربی زن دیگر چیزی برایش باقی نمانده است و تماماً وسیله عیاشی و خوشگذرانی مردان قرار گرفته است، اگر قوانینی در غرب وضع شده مبنی بر تساوی حقوق زن و مرد و دیگر قوانینی که به مقام زن ارج می نهد این کاغذ پاره هایی بیش نیستند زیرا می بینیم کمتر زن دانشمند و محقق وجود دارد شغل اصلی زن بیشتر تبلیغات برای فروش اجناس - آوازخوانی در کاباره ها و دانسینگها - هنرپیشگی و... اینها شغل های محترمی نیستند آلت خوشگذرانی دیگران بودن برای زن هیچ افتخاری ندارد این به لجن کشیدن زن است، وقتی در مقابل دوربین شبکه های تلویزیونی جهانی یک زن چندین مرد را در مقابل چشم میلیونها نفر می پذیرد و خود را عریاناً در اختیار آنان قرار می دهد و هر کدام به طریقی از او استمتاع می برند آیا این حقوق زن است و ارج نهادن به اوست؟

وقتی می بینیم طبق آمار منتشره اکثر دخترهای ۵ سال به بالا توسط برادر - عمو - پسر عمه و حتی پدر خود مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند به یاد این کلمه گهربار پیامبر می افتیم که در آخر الزمان زنان آوازه خوان زیاد می شود یا مرد زن می شود و زن مرد، و دین

کمزنگ می‌شود.

چگونه بشر عصر کنونی به مرحله‌ای می‌رسد که آن قانون تکان دهنده را تصویب می‌کنند آن قانونی که هیچ دینی و هیچ مذهبی و هیچ اخلاقی او را نمی‌پذیرد و حتی حیوانات هم در جامعه خود چنین قانونی را مذمت می‌کنند و آن قانون مجاز بودن همجنس‌گرایی است.

آیا این غیر از این است که دین اُفول پیدا کرده و جامعه‌ای وقتی خود را در چارچوب قوانین الهی قرار ندهد و از این افسار گسیختگی بیرون نرود روز بروز از این بدتر و لجن زارتر خواهد شد. و به نظر می‌رسد آیا عصر کنونی ممکن است مقدمه‌ای برای آخر الزمان باشد؟

دنباله روایت را پی می‌گیریم.

یا سلمان! وَعِنْدَهَا يَحْجُ أَغْنِيَاءُ أُمَّتِي لِلنُّزْهَةِ وَيَحْجُ أَوْسَاطُهَا
لِلتَّجَارَةِ وَيَحْجُ فُقَرَاءُهُمْ لِلرِّئَاءِ وَالسَّمْعَةِ فَعِنْدَهَا يَكُونُ أَقْوَامٌ
يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ لِغَيْرِ اللَّهِ، وَيَتَّخِذُونَهُ مَزَامِيرَ، وَيَكُونُ أَقْوَامٌ
يَتَفَقَّهُونَ بِغَيْرِ اللَّهِ، تَكْثُرُ أَوْلَادُ الزَّنَا وَيَتَغَنُّونَ بِالْقُرْآنِ،
وَيَتَهَافَتُونَ بِالدُّنْيَا.

ای سلمان! در آن زمان، اغنیا و ثروتمندان امت من که به حج می‌روند برای تفریح و تفرج است، و منوسطین از امت من برای تجارت و خرید و فروش است، و فقرا از امت من، برای خودنمایی وصیت و شهرت است.

در آن هنگام بسیاری از افراد مردم قرآن را برای غیر خدا یاد می‌گیرند، و قرآن را به صورت آهنگ موسیقی در مزمار و

آلات موسیقی می‌نوازند، و دستجات و گروه‌هایی هستند که برای غیر خدا به دنبال علوم دینیّه اسلامی می‌روند و برای فقاقت تلاش می‌کنند، و اولاد زنا در بین مردم بسیار پدید می‌آید، و قرآن را به صورت لهو و با صوت تغنی غیر مشروع می‌خوانند، و همگی مردم برای رسیدن به دنیا و شئون دنیا کوشش می‌کنند و مسابقه می‌دهند و سعی می‌کنند که تا بتوانند در امور دنیا از یکدیگر پیشی گیرند.

قال سلمان: وإنّ هذا لكائنٌ يا رسول الله؟

قال ﷺ: ای والذی نفسی بیده!

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها از امور حتمیه است؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آن کسی که نفس من در دست

اوست!

يا سلمان! ذاك إذا انثهكت المحارم، واكتسبت المآثم، وسلط الأشرار على الأخيار، ويفشوا الكذب، وتظهر اللجاجة، وتفشوا الفاقة، ويتباهون في اللباس ويمطرون في غير أوان المطر، ويستحسنون الكوبة والمعازف ويُنكرون الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر حتى يكون المؤمن في ذلك الزمان أدلّ من في الامّة ويظهر قراءهم وعبادهم فيما بينهم التلاوم، فأولئك يدعون في ملكوت السماوات: الأزجاس والأنجاس.

ای سلمان! در آن زمان پرده عصمت مردم پاره می‌شود و

محرمات الهیه به جای آورده می‌شود و حریم عفاف دریده می‌گردد، و معصیت‌های خدا رواج می‌گردد؛ و بدان و اشرار بر اخیار و خوبان تسلط پیدا می‌کنند، و دروغ علناً رایج و در بین توده مردم شایع می‌شود، و لجاج و خودسری و استکبار ظاهر می‌گردد، و نیازمندی و احتیاج، همه توده‌ها را فرا می‌گیرد، مردم به لباس خود بر یکدیگر فخریه و مباحات می‌کنند، و بارانهای فراوان در غیر فصل باران پیدا می‌شود، و اشتغال به لهو و لعب از قبیل بازی کردن با باطل و تار و آلات موسیقی را امری پسندیده و نیکو می‌شمرند، و امر به معروف و نهی از منکر را گذاشته از آنکه به جای نمی‌آورند، امر نکوهیده و ناپسند نمی‌دانند.

زمانه و وضعیت محیط در آن زمان به قدری انحطاط پیدا می‌کند که مردمان مؤمن و استوار با ایمان راستین در آن زمان از تمام افراد امت پست‌تر و حقیرتر و ذلیل‌تر خواهند بود و در بین زهاد و عبّاد و همچنین در بین علماء و قُرّائشان حس بدبینی و بدخواهی ظهور نموده و پیوسته در صد عیب‌جویی و ملامت از یکدیگر بر می‌آیند.

این چنین افرادی با چنین روحیه و عادت و با چنین ملکات و صفاتی در ملکوت آسمانها به ارجاس و انجاس یعنی موجودات پلید و کثیف و نجس خوانده می‌شود.

قال سلمان: **وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِرٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟**

قال رسول الله ﷺ: ای والذی نفسی بیده!
 سلمان گفت: ای رسول خدا آیا اینها واقع شدنی است؟
 رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به آن خدایی که جان من در دست
 اوست.

يا سلمان! فَعِنْدَهَا لَا يَخْشَى الْغِنَى إِلَّا الْفَقْرَ حَتَّى أَنْ السَّائِلَ
 لَيَسْأَلُ فِيمَا بَيْنَ الْجُمُعَتَيْنِ، لَا يُصِيبُ أَحَدًا يَضَعُ فِي يَدِهِ
 شَيْئًا.

ای سلمان! در آن هنگام افراد ثروتمند و متمول بیش از
 همه کس از فقر نگرانند، به فقرا و ضعفا کمکی نمی‌شود و
 کسی بر آنان رحمت نمی‌آورد، حتی افراد سائل در مدت
 یک هفته، از این جمعه تا آن جمعه باشد سوال می‌کنند و
 کسی پیدا نمی‌شود که در دست آنان چیزی گذارد.

قال سلمان: وَإِنَّ هَذَا لَكَاثِرٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قال رسول الله ﷺ: ای والذی نفسی بیده!

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا اینها شدنی است؟
 رسول خدا ﷺ فرمود: آری سوگند به خدایی که نفس من در دست
 قدرت اوست.

يا سلمان! عِنْدَهَا يَتَكَلَّمُ الرُّؤْيِبِضَةُ. فَقَالَ: وَمَا الرُّؤْيِبِضَةُ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي؟

قال ﷺ: يَتَكَلَّمُ فِي أَمْرِ الْعَامَّةِ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَتَكَلَّمُ فَلَمْ
 يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى تَخُورَ الْأَرْضُ خَوْرَةً، فَلَا يَظُنُّ كُلُّ قَوْمٍ

الَا أَنَّهُا خَارَتْ فِي نَاحِيَّتِهِمْ، فَيَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُنْكُثُونَ
 فِي مَكْتَبِهِمْ، فَتُلْقَى لَهُمُ الْأَرْضُ أَفْلَاذَ كَيْدِهَا.
 قال: ذَهَبَ وَفِضَّةٌ، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى اسَاطِينِ.
 فقال: مِثْلُ هَذَا.

فَيُؤْمِئِدُ لَا يَنْفَعُ ذَهَبٌ وَلَا فِضَّةٌ، فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ:
 فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا.

ای سلمان! و در آن موقعیت رویبضه تکلم می کند و سخن
 می گوید، سلمان گفت: فدایت شود پدر و مادرم! ای رسول
 خدا! مراد از رویبضه چیست؟

رسول خدا ﷺ فرمود: در امور اجتماعی مردم و اوضاع عامه
 کسی تکلم می کند و ارشادات مردم را به عهده دارد که شأن
 او ارشاد و هدایت و ولایت بر مردم نیست.

چون این قضایا واقع گردد، و این علائم تحقق یابد دیگر
 مدت درازی به طول نمی انجامد، بلکه درنگ نمی کنند
 مردم، مگر زمان اندکی که ناگهان زمین صیحه عجیبی
 کشد، و این صدا و صیحه به طوری تمام بسیط زمین را فرا
 می گیرد که هر کس چنین می پندارد که این صیحه در
 ناحیه موطن او واقع شده است، و پس از صیحه به قدری که
 خداوند اراده اش تعلق گیرد باز مردم در روی زمین درنگ
 می کنند، و در این اقامت و درنگ، دچار تکانها و مشقات
 می گردند.

و زمین پاره‌های جگر خود را بیرون می‌ریزد، و منظور از پاره‌های جگر زمین طلاها و نقره‌ها است.

حضرت رسول اکرم در این حال با دست خود اشاره کردند به ستونهایی که در آنجا نصب شده بود، و فرمودند: پاره‌های جگر زمین و قطعات طلا و نقره مثل این ستونها.

اما در آن روز دیگر طلا و نقره فایده‌ای ندارد، و این است معنای گفتار خدای تعالی:

فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا^۱.

پس به درستی که حقاً علائم قیامت به وقوع پیوسته است.

در بعضی از آیات قرآن آمده است: ﴿وَالِيهِ تَقْلِبُونَ﴾^۲.

یعنی شما برای حضور در قیامت در پیشگاه پروردگار قلب و واژگون می‌شوید. و چون آن عالم، عالم بیداری محض و عالم صدق و واقعیت است، معلوم می‌شود که مردم در این دنیا که عالم اعتبار است بر اساس غفلت و خواب و بر پایه کذب و اعتباریات موهومه زندگی می‌نمایند، تا قلبش و واژگونیش بیداری و صدق و واقعیت باشد.

پناه بر خدا از نفس اماره بسوء که تمام نکبت‌ها و بدبختی‌ها را بر سر انسان می‌آورد و حقاً اگر به خود واگذارده شود در سرکشی و شماتت نظیر ندارد و با خیره‌سری و عجله خاص به سوی سراشیب بدبختی‌ها و

۱- تفسیر علی بن ابراهیم از ص ۶۲۷ تا ۶۲۹ و در تفسیر المیزان ج ۵ از ص ۴۳۲ تا ۴۳۵ از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می‌کند.

۲- سوره عنکبوت آیه ۲۱.

شقاوت‌ها سرازیر می‌گردد و در این صورت غیر از آن جهنم گداخته، چیزی
علاج وی را نخواهد نمود.

قیامت چه موقع برپا می‌شود ؟

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۱.

تنها خدا بر غیب آسمان و زمین آگاهست و بس، و کار ساعت قیامت (در سرعت و آسانی) مانند چشم بر هم زدن یا نزدیک‌تر بیش نیست که خدا البته بر هر چیز تواناست.

معاد بازگشت انسان است به سوی خدا، و اقرار و اعتراف به مقام توحید و عظمت و وحدانیت و صفات جمال و جلال اوست، بنابر این عالم معاد و قیامت در عرض این عالم نیست، بلکه احاطه بر این عالم دارد، چون مقام توحید پروردگار، و صفات و اسماء حسناى او احاطه بر همه عوالم دارد، و ادراک عالم قیامت و ظهور نفس نیز احاطه بر این عالم دارد، بنابر این از اینکه می‌پرسند: قیامت چه موقع برپا می‌شود؟ یا جای قیامت کجا است؟ آیا در زمین است؟ در یکی از کرات آسمانی است؟ آنجایی که

خداوند عزوجل، بهشت و جهنم را برای مؤمنین و کافرین قرار داده کجاست؟ محلش کجاست؟ زمانش کی خواهد بود؟

کما اینکه از پیغمبر اکرم ﷺ سؤال می کردند: قیامت چه موقع است؟ قیامت کی برپا می شود؟ این وعده که شما می دهید کی می رسد؟ و در اذهان مردم و عامه طبقات همین طور این سؤال از آن زمان هست.

مقدمتاً باید بگوییم: این عالمی را که ما در آن زیست می کنیم، عالم ماده و طبع است، یعنی موجودات این عالم دارای ماده هستند، و دارای طبایع مختلف، و لازمه عالم ماده، زمان و مکان است، یعنی هیچ ماده‌ای که خارج از زمان و مکان باشد وجود ندارد، و زمان و مکان از عوارض لاینفک این جوهر مادی است.

و لذا اسم این عالم را جهان طبع و ماده گذارده‌اند.

یک عالم دیگر داریم که در آن ماده نیست، و طبایع وجود ندارد آن عالم، عالم مثال و برزخ است که در آنجا حقیقت و ملکوت موجودات بسیار قوی تر و عجیب تر و شریف تر و عالم تر و قادر تر است، و آن جهان به طور کلی از این جهان بسیار قوی تر است از تمام جهات.

ولی آن عالم بر این عالم احاطه دارد، دنبال این عالم نیست، که این عالم طبع و ماده سپری شود، و چون سپری گردد، آن زمانی که به دنبال این است عالم برزخ و مثال باشد.

از عالم مثال و برزخ بالاتر، عالم نفس است که در آنجا موجودات خیلی عجیب تر و قوی ترند، علمشان ادراکشان، قدرتشان بیشتر از عالم برزخ است.

و آن عالم نیز دنبال عالم برزخ نیست که بگوییم در زمانی که عالم برزخ سپری شود، در آن زمان عالم قیامت طلوع می‌کند، چون اصولاً عالم قیامت زمانی نیست، مافوق زمان است.

بنابر این عالم قیامت که ظهور تجلیات نفس است احاطه بر عالم برزخ دارد.

عالم برزخ احاطه بر این عالم دارد، و عالم قیامت احاطه بر عالم برزخ.

بنابراین الآن، عالم برزخ و قیامت موجود است، ولی الآن که می‌گوییم صحیح نیست، چون الآن یعنی این زمان، و اشاره کردیم به عالم طبع که زمان دارد، باید بگوییم: عالم برزخ موجود است عالم قیامت موجود است.

و اینکه می‌گوییم الآن عالم قیامت موجود است از باب ضیق عبارت است، چون عبارتی غیر از این، برای رسانیدن این معنی نمی‌توانیم استخدام کنیم، فقط می‌توانیم بگوییم: عالم قیامت موجود است و دنبال این عالم نیست بلکه احاطه بر این عالم دارد.

و اگر به جای الآن لفظ فعلاً استعمال کنید، باز هم همین اشکال هست چون اینها عباراتی هستند که یک معنی را می‌رسانند، بالاخره عوالم تو در تو است و یکی بر دیگری سیطره و احاطه دارد.

این عالم مورد نظر و سیطره عالم برزخ است و عالم برزخ مورد نظر و سیطره عالم قیامت است.

چون آن عوالم، سیطره بر این عالم دارند، تمام جهات این عالم زیر

نظر آن عوالم است ولی عکسش اینطور نیست، عالم برزخ سیطره و احاطه بر عالم قیامت ندارد، و عالم طبع سیطره و احاطه بر عالم برزخ ندارد، موجوداتی که در عالم طبع و ماده‌اند، سیطره‌ای بر عالم مثال و صور ملکوتی ندارند، و موجوداتی که در عالم مثال و ملکوت اسفل هستند، سیطره‌ای بر عالم ملکوت اعلی و نفس ندارند.

این اجمال مطلب است، و با یک مثال شاید این مسئله خوب روشن شود.

شما می‌دانید مثلاً ما فعلاً که اینجا نشسته‌ایم محلی است، فرض کنید: در پشت این محل یک باغ است آن طور که برای ما از باغهای برزخی شرح داده‌اند، از بهشت برزخی یا جهنم برزخی، و این دیوار دیواری است طولانی، یعنی این دیوار که بین ما و این باغ، و یا این جهنم فاصله دارد طولانی است.

به ما می‌گویند: شما باید از اینجا حرکت کنید! و بروید در آن باغ، و این سیری است که تمام افراد بشر بدون استثناء باید بکنند، همه باید وارد عالم برزخ گردند.

اگر انسان در اثر تعلیمات الهیه و متابعت از دستورات خدا، تزکیه نفس کرد و به مقام طهارت رسید و سرش را پاک کرد، به طوری که بتواند موجودات عالم ملکوت را در اینجا ببیند، او همان طوری که در این محل نشسته است یکسره به سراغ دیوار می‌رود، و دیوار را با کلنگی و با چکشی می‌زند، می‌زند می‌زند، تا بالاخره آن را سوراخ می‌کند و کم‌کم سوراخ را توسعه می‌دهد به طوری که بتواند از داخل آن

وارد باغ شود.

در این دنیا است، ولیکن به برزخ رسیده، و راهش، راه مجاهده با نفس است که آنچه را که خدا می‌گوید پیروی کند، و آنچه را که نفس اماره امر می‌کند، انسان از آن پرهیز نماید.

این کلنگ‌ها و چکش‌هایی را که می‌زند، و از هر ضربه‌ای یک تکه سنگی می‌افتد، و یا یک قطعه آجر، و یا سیمانی جدا می‌شود، حکم آن اعمال صالحه‌ای است که انسان در دنیا انجام می‌دهد، و با هر یک از اعمال صالحه، یک رفع حجابی می‌شود، تا بالاخره این دیوار برداشته می‌شود، و انسان وارد باغ می‌گردد.

افرادی که اینکار را نمی‌کنند، اعمال صالحه‌ای انجام نمی‌دهند، به طوری که بتوانند این دیوار را بشکافند و وارد آن باغ شوند یا اعمال صالحه‌ای انجام می‌دهند اما کم و بیش چکشی می‌زنند به دیوار اما نه مرتب، زمان هم دارد می‌گذرد، چون این دیوار، زمان است که بین ما و آن باغ واقع شده است، و امتداد طول این دیوار امتداد زمان است بنابر این آن زمان اینها را از جلوی آن دیوار می‌برد کنارتر و آن طرفتر، و هر چه زمان می‌گذرد، اینها با زمان در طول دیوار حرکت می‌کنند. می‌آیند جلو، و عوض آنکه دیوار را بشکافند، جلو می‌روند و طول دیوار را طی می‌کنند.

یا اینها موفق می‌شوند بالاخره پس از یک سال، دو سال، ده سال، و کمتر و بیشتر آن دیوار را بشکافند وارد عالم برزخ شوند، یا اینکه موفق نمی‌شوند، و این طی زمان اضطراراً آنها را به امتداد دیوار جلو می‌برد، تا

آنکه دیوار زمان آنها به پایان می‌رسد، یعنی مرگشان می‌رسد، آنجا بالاخره نقطه‌ای است که باید وارد برزخ گردند.

دیده‌اید: در بعضی از کارخانجات ریلی روی زمین می‌سازند و سپس چند چرخ با تسمه حرکت می‌کند و دائماً به روی این ریل می‌گردد، و اگر یک صندلی، و یک صندوق یا چیز دیگر را بخواهند به آخر کارخانه ببرند، روی این ریل می‌گذارند، و حرکت تسمه و چرخها از سقف کارخانه که به این ریل متصل است، موجب حرکت این چیز خواهد شد، تا به انتهای کارخانه برسد.

شما خود را روی این ریل ببینید که در کنار دیوار زمان و به موازات آن کشیده شده است، و این تسمه عالم غیب، چرخهای زمان را به حرکت درآورده. و بالتیجه صندلی شما را که بر روی آن نشسته‌اید حرکت می‌دهد، و پیوسته به جلو می‌آورد، الآن فرضاً اگر وقت ظهر باشد، صندلی ما در مقابل یک نقطه از این دیوار است، یک ساعت که بگذرد، صندلی جلوتر می‌رود، و در مقابل نقطه دیگر قرار می‌گیرد.

و دائماً و پیوسته جلوتر می‌رود، بدون اختیار و اراده شما، دائماً این چرخها در حرکت است و انسان را خواهی نخواهی به جلو می‌برند، تا هنگامی که مرگ انسان فرا رسد و دیوار به پایان رسد و به نقطه آخر کارخانه منتهی گردد، این دیوار سدّ بین ما و شما و بین عالم برزخ است.

افرادی که دیوار را بشکافند، و از روی ریل از داخل دیوار به درون باغ وارد شوند، وارد در برزخ شده‌اند، و افرادی که نشکافند، و همین طور از روی

صندلی خود تکان نخورند ریل پیوسته آنها را به جلو می‌برد، و اینها پیوسته منتظر برزخند که بعد از این عالم بر ایشان پیدا شود.

دیگر نمی‌دانند که آن برزخ روبروی آنها است، و یک دیوار بیشتر فاصله نیست، از روبرو باید رفت نه از درازای دیوار، ولی چون همت شکستن این سد را ندارند، چرخ زمان پیوسته آنها را به جلو می‌برد، تا هنگام مرگ برسد، و دیوار خراب گردد و وارد برزخ شوند.

بنابر این برزخ در پشت این دیوار زمان موجود است، حور العین در پشت این دیوار حاضرند، درخت‌ها، آبها، نسیم‌ها، ارواح طیبه و طاهره، و عذاب‌ها و نعمت‌ها همه حاضرند، اما یک دیوار هست، یک حجاب هست، یک پرده‌ای است که مانع از رؤیت می‌شود.

آن مردمانی که در راه خدا، به امر خدا، حرکت می‌کنند، وارد می‌شوند، افرادی که حرکت نمی‌کنند، وارد نمی‌شوند، تا اینکه مرگ آنها فرا رسد، و آنان نیز راه به برزخ را طی کرده‌اند تا زمان مرگ رسیدند.

و مرگ در حقیقت آنان را به مرگ نرسانده است، بلکه موجب اطلاع آنان از احوالات برزخ شده است، کما اینکه الآن برزخ هست و اطلاعی ندارند، دیوار فاصله است. این راجع به برزخ.

اما راجع به قیامت نیز مطلب از همین قرار است.

فرض کنید: آن کسانی که وارد برزخ شده‌اند پشت آنها باز هم باغی است به نام قیامت به نام تجلیات نفس، ولی باز هم بین آن باغ و بین این باغ برزخی، دیواری فاصله است، اگر آن کسانی که در عالم مثال وارد شده‌اند بتوانند با تزکیه نفس و مجاهدت با نفس اماره، قَدْ أَفْلَحَ

مَنْ زَكِيَّهَا، خود را از لوث عالم صورت پاک کنند و سرّ خود را تطهیر نمایند، و غیر خدا را در عالم وجود خود داخل نکنند و تمام کارها، و افکار، و حرکات و سکنت آنها طبق امر خدا باشد آن حجاب قیامتی هم از جلوی چشم آنها برداشته می‌گردد و یا اینکه در دنیا هستند، و روی زمین طبع و عالم زمان زیست می‌کنند، از برزخ وارد عالم نفس و قیامت شده، و آن بهشت‌هایی که در عالم قیامت وعده داده شده است همه در نزد آنان حاضر و مشهود است.

افرادی که این کار را نمی‌کنند، رفته‌اند در برزخ، اما نمی‌توانند بروند در قیامت، آنان باز هم باید آن دیواری که در جلوی آنان قرار دارد، و فاصله بین آنان و قیامت شده است طی کنند، تا برسند به زمانی که در نفخ صور در عالم قیامت حاضر شوند.

بنابر این قیامت در عرض برزخ نیست، در طول آن است، و لیکن انکشاف به عالم قیامت و معرفت بر خصوصیات و احوال و خواص و آثار آن عالم متوقف بر نفخ صور و اضمحلال عالم برزخ است.

بنابر این افرادی که در دنیا هستند هم به برزخ می‌رسند، و هم به قیامت، مشاهده می‌کنند که عالم برزخ بر این عالم طبع احاطه دارد، و عالم قیامت بر عالم برزخ و دنیا هر دو احاطه دارد.

پس از بیان این مطلب که به عنوان مقدمه یادآور شدیم، معلوم می‌شود که اگر از ما سؤال کنند که زمان قیامت چه موقع است؟ جواب آن چیست؟

جواب آن این است که قیامت حاضر است حاضر، از یک چشم به هم

زدن به انسان نزدیکتر است. و رضوان خدا از یک چشم به هم زدن به انسان نزدیکتر است، چون برزخ انسان در خود انسان است، و چون قیامت انسان در خود انسان است. نفس انسان احاطه بر عالم مثال و صورت انسان دارد، و مثال احاطه بر بدن دارد و بنابر این از همه چیز به انسان حتی از یک چشم بر هم زدن هم نزدیکتر، همان برزخ و قیامت انسان است.

غایة الامر برای رسیدن و ادراک کردن این معنی، این دیوار باید طی شود آن دیوار برزخی باید طی شود، باید در صور دمیده شود. اینها برای طول مسافت است، نه بعد راه.

کسی که نمی‌تواند الآن این دیوار را بشکافد، و فوراً به مقصود برسد، طول این دیوار را باید طی کند، حالا این دیوار در چه مدّت طی می‌شود، پنجاه سال، شصت سال، هفتاد سال، صد سال، باید زندگی کند تا بفهمد برزخ چیست؟ بعد می‌رود در برزخ، فوراً که نمی‌تواند برود در قیامت چون اسیر عالم مثال و صورت است.

باید برود دنبال آن دیواری که بین برزخ و قیامت است، آنقدر راه برود تا برسد به آخر آن دیوار، در حالی که اگر بتواند فوراً دیوار را بشکافد، و به رضوان خدا و آن نعمت‌هایی که خداوند عزوجل در قیامت وعده داده است برسد، دیوار را می‌شکافد، و خود را در قیامت می‌بیند.

می‌پرسند: قیامت کجاست؟ و چه موقع است؟

از یک چشم بر هم نهادن نزدیکتر.

پس قیامت چه موقع برپا است؟ نمی‌شود گفت: اکنون برزخ چه موقع

برپا است؟

نمی‌شود گفت: اکنون. ولی می‌شود گفت: قیامت و برزخ هر دو برپا هستند و دو موجودند چه موقع انسان به برزخ می‌رسد و ادراک آثار آن عالم را می‌کند؟

وقتی از عالم طبع قدم بیرون گذارد، و سلسله اسباب و مسببات را محکوم در دست خدا ببیند.

چه موقع از عالم برزخ بیرون می‌آید، و ادراک عالم قیامت می‌کند؟ وقتی عالم صورت را مضمحل کند، و از آن بگذرد، آن وقت وارد عالم قیامت می‌شود، هر چه زودتر، زودتر، و افرادی که نمی‌توانند دیرتر. مؤمنین زودتر از کفار، و کفار دیرتر، و برای بعضی عبور از عقبات برزخشان خیلی طول می‌کشد، و برای رسیدن به قیامت مشکلات بسیاری در پیش دارند، و لیکن برای بعضی آسان است.

برای ائمه طاهرین علیهم‌السلام و اولیای خدا بسیار آسان است، آنها در دنیا برزخ و قیامت را پیموده‌اند، حساب و کتاب و صراط و میزان و عدل و بهشت و جهنم، همه را دیده و عبور کرده‌اند، و به مقام فنا در ذات حضرت احدیت رسیده و سپس به عالم بقا رجوع کرده، و برای ما خبر آورده‌اند.

از رسول خدا می‌پرسند ﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؟﴾ «وَعْدَةُ قِيَامَتِ رَاكِهِ خَدَا دَادَهٗ اَسْتِ كِي اَسْتِ؟» ﴿وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ؟ قُلْ عَسَىٰ اَنْ يَكُونَ قَرِيْبًا﴾^۱.

ای پیامبر! بگو: امید است که نزدیک باشد.

آنهایی که از پیغمبر سؤال می‌کردند چه می‌فهمیدند، این معانی چیست؟

عالم نفس و روح و احاطهٔ عالم نفس بر برزخ و برزخ بر این عالم، اینها مباحث مهمی است، بسیار مهم، این مطالبی که در این چند سطر بیان شد، شیره کشیده شده تمام آیات قرآن و روایات و اخباری است که دربارهٔ معاد و معارف الهیه وارد شده است.

آن شخص که مشرک بوده، و تازه ایمان آورده، یا آن مشرکی که هنوز ایمان نیاورده، و از رسول خدا ﷺ سؤال می‌کند: قیامت را که وعده می‌دهی، چه موقع برپا می‌شود؟ رسول اکرم ﷺ در جواب او چه بگوید؟ چه قسم او را تفهیم کند؟ چه قسم متوجهش سازد که هم اکنون تو در آتش می‌سوزی! سراپایت را آتش فرا گرفته است! اما ادراک نمی‌کنی! الآن قیامت تو با تو است ولی نمی‌فهمی! باید این دنیا را سپری کنی! بروی در برزخ از آن عذاب‌های سخت برزخی، آنقدر بچشی تا بررسی به قیامت! در صور دمیده شود، در محشر حاضر کنند اولین و آخرین حاضر شوند، در روزی که پنجاه هزار سال به طول می‌انجامد، باید طی شود تا بفهمی که قیامت چگونه است؟!

غیر از این پیغمبر نمی‌تواند بگوید، و چقدر عالی و صحیح و حساب شده و طبق واقع جواب داده است، و چقدر نیکو فرموده: قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا «بگو شاید نزدیک باشد، امید است نزدیک باشد».

دیگر از این جمله بهتر و عالی تر چه گفتاری است؟

﴿ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ * قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ، فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ﴿۱﴾ .

«و می گویند: این وعده‌ای که شما می‌دهید: (می‌گوئید: بهشتی و جهنمی هست، جهنم محل کافران و بهشت محل مؤمنان است) اگر راست می‌گوئید، وقتش را معین کنید و بگوئید: چه موقع برپا می‌شود».

«ای پیامبر! به آنها بگو: این است و غیر از این نیست که علمش در نزد خدا است، من آمده‌ام شما را از عواقب وخیم و کفر و شرک و نفاق و کردار زشت بترسانم، و من به وضوح و روشنی شما را از این خطر برحذر می‌دارم، شما بروید خودتان را اصلاح کنید! شما چکار به وقتش دارید؟»

اطلاع وقت آن دردی از شما دوا نمی‌کند، خود را درست کنید که گرفتار نشوید، این مهم است!

این کفار وقتی که می‌بینند که قیامت نزدیک شده است، چهره و سیمای کسانی که کافر بودند سیاه و تباه و خراب می‌گردد، آن وقت به آنها خطاب می‌شود که این است همان قیامتی که شما بطلان و عدم آن را می‌پنداشتید، و بر عقیده خود که نبود آن بود صحه می‌نهادید.

شما قیامت را مسخره می‌کردید که چه موقع می‌آید؟ چگونه زمین از

بین می‌رود؟ کرات آسمانی فرو می‌ریزد؟ دیدید که در یک چشم به هم زدن به شما نزدیکتر بود! ادراک نمودید که قرب آن از چه قرار بود!

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾^۱.

«ای پیامبر! کاش می‌دیدید زمانی را که این کفار و مشرکین را که برای جهنم می‌گیرند و می‌برند، چگونه فزع و جزع می‌کنند و هیچ یک از آنها نمی‌تواند خود را نجات دهد، و آنها را از مکان نزدیک می‌گیرند، ناگهان آنان را می‌ربایند و در میان آتش می‌برند».

در اینجا قرآن کریم نزدیکی دنیا را به قیامت به مکان نزدیک تعبیر کرده است در آیه دیگر دارد:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾^۲.

«روزی می‌رسد که در آن روز هر نفسی آنچه را که از اعمال نیکو بجای آورده است، حاضر می‌بیند، و دوست دارد بین او و بین اعمال زشتی که انجام داده است فاصله دوری باشد».

این آیه دلالت دارد بر آنکه اعمالی که انسان انجام می‌دهد از خیر و شر، نفس این اعمال در قیامت حاضر است، یعنی عین این اعمال در برزخ است، و در قیامت است، غایة الامر به صورت برزخی و قیامتی آن در دنیا دیده نمی‌شود، پس قیامت و برزخ آنقدر به دنیا نزدیکند که نفس عمل دنیوی به مجرد انجام دادن آن هم در برزخ و هم در قیامت

۱- سوره سبأ آیه ۵۱.

۲- سوره آل عمران آیه ۳۰.

حاضر است.

چون انسان در دنیا، در پشت دو دیوار برزخ و قیامت است، این اعمال را به صورت قیامتی نمی‌بیند، وقتی عبور کرد، اعمالی که قبل فرستاده، همه را حاضر و موجود و محفوظ می‌نگرد.

صورت برزخی عمل، در عالم طبع موجود، و هر یک در موطن و ظرف خود قرار می‌گیرند، در آیه دیگر دارد:

﴿يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِيهَا إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا، إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَنِ يَخْشِيهَا كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحِيَّةً﴾^۱.

«ای پیامبر! از تو سؤال می‌کنند از تعیین ساعات و موقعی که می‌خواهد قیامت برپا شود، که تحقق وقوعش چه موقع است؟ ای پیامبر ما! به ساعت قیامت چه کار داری؟ انتهای ساعت به سوی پروردگار تو است! و به تحقیق که تو برای ترسانیدن و بیم دادن و برحذر داشتن افرادی آمده‌ای که از قیام قیامت در خوف و خشیت هستند، و چون در قیامت آیند و آن مناظر را مشاهده کنند، مثل آن که یک شب، یا یک روز بیشتر توقف نکرده‌اند».

آنقدر آن عالم را به این عالم پیوسته و چسبیده و نزدیک می‌بینند.

﴿كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ﴾^۲.

«مثل آن که افراد انسان در روزی که می‌بینند، آنچه را که آنها

۱- سوره نازعات آیات ۴۶ تا ۴۲.

۲- سوره احقاف آیه ۳۵.

را از آنها برحذر داشته‌اند، و بیم داده‌اند، یک ساعت از یک روزی را بیشتر در عالم دنیا و برزخ توقّف ننموده‌اند، و به زودی به قیامت رسیده‌اند.»

شخصی که در حال غضب است، احساسات عصبیش بالا رفته، عقلش در آن حال ادراک ندارد، می‌زند کاسه را می‌شکند، کوزه را می‌شکند، آدم می‌کشد، هزار جنایت می‌کند، و ادراک نمی‌کند، وقتی غضبش فرو نشست، آن وقت می‌فهمد که چه آتشی به جانش افتاده است.

وقتی کسی در حال شهوت است، هزار کار شنیع انجام می‌دهد و قبحش را نمی‌فهمد، و وقتی به حال عادی بازگشت، می‌فهمد در حال شهوت چه کرده است، با مادر خود و با دختر خود زنا نموده است و خود را از حیوان نیز ساقط‌تر نموده است.

مردم در دنیا گرفتار شهوتند، این شهوات، روح و نفس و عقل آنها را گیج کرده نمی‌گذارد بفهمند چگونه دردناک و مبتلا هستند؟

مردم دنیا که در آرزوهای دراز بسر می‌برند و به حبّ جاه و حبّ مال مبتلا هستند، ادراک حقایق نمی‌کنند، در آتش می‌سوزند اما سوزش را نمی‌فهمند، وقتی عالم اسباب و مسببات و سلسله علل و معلولات، و تشکیلات این عالم به هم خورد و نور خدا طلوع کرد، و انسان از مسیر شهوت بیرون آمد، آن وقت ادراک می‌کنند که آتش فراوان است و عجیب آتش است، و چقدر از بدن آنها سوخته و تفتیده گردیده است.

مستی شهوت و غضب انسان را از ادراک سوختن و آتش گرفتن و مشتعل شدن جلوگیری می‌نماید چون **حُبُّكَ الشَّيْءَ يُغْمِي وَيُصِمُّ** محبت هر چیز، انسان را از نظر به غیر آن کور و کر می‌کند.

و چون عالم دگرگون گردد و از طبع و ماده بیرون آید، و بار سفر به عالم تجرد را ببندد، می‌بیند که چه بلاهایی به سرش آمده است، و چگونه نفس لطیف خود را جریحه‌دار نموده و در آتش افکنده است.

لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً ناگهان قیامت در می‌رسد، و همه را می‌برد، به کجا؟ **إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا وَإِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ** بازگشت همه به سوی خداست منتهی و آخر هر سیری و مسیری خداست، مقصد و مقصود هر قاصدی خداست.^۱

۱ - مطلب راجع به قیامت برگرفته از معاد شناسی آیه الله طهرانی ج ۵.

اینک روایتی دیگر

این روایت را محمد بن یعقوب کلینی در کتاب شریف روضه کافی با سند خود از حمران بن أعین نقل کرده است که در اینجا به ذکر ترجمه فارسی آن اکتفا می‌کنیم و متن دقیق عربی آن را طالبان می‌توانند در کتاب روضه کافی مشاهده کنند.

حمران می‌گوید: روزی در محضر حضرت صادق علیه السلام بودیم و سخن از وضع زمان پیش آمد، و گرفتاریهای شیعیان و ملامت و خستگی آنها، و شوکت و عظمت دولت بنی‌عباس، و ستمی که آنها به شیعیان روا می‌داشتند.

حضرت فرمودند: من یک روز با ابو جعفر منصور دوانیقی می‌رفتم، و منصور با موکب خود حرکت می‌نمود و بر روی اسبی نشسته بود و در مقابلش یک دسته از اسب‌سواران و در پشت سرش یک دسته دیگر از اسب‌سواران او را احاطه کرده بودند، و منصور در نهایت اُبّهت و جلال و شوکت حرکت می‌کرد و من هم در روی یک الاغی نشسته و در کنار منصور می‌رفتم، در حال حرکت منصور روی به من نموده گفت: ای

ابا عبدالله! سزاوار است که از این جلال و قدرتی که خدا به من عنایت فرموده، و از این درِ عزّت و شوکتی را که به روی ما گشوده است، تو هم بسیار خوشحال و مسرور باشی، ولیکن به مردم مگو که تو و اهل بیت تو در این ریاست و حکومت و ولایت بر مردم از ما سزاوارترید، زیرا بدین گفتار، ما را بر ضرر خودت و اهل بیتت، تحریص، و بر اقدام علیه خود و آنها ترغیب نمایی!

حضرت فرمود: من به منصور گفتم: هر کس چنین خبری به تو داده و از قول من به تو چنین سخنی گفته است، حقاً دروغ گفته و کذب محض است.

منصور گفت: آیا بر این مدعی و گفتارت سوگند می‌خوری؟!

من گفتم: مردم سخنی را می‌شنوند و آن را تحریف نموده و تغییر می‌دهند و سپس آن گفتار محرف را نقل می‌کنند، یعنی دوست دارند که نیت و نظریه تو را به من تغییر دهند و طرز تفکرت را نسبت به من خراب و فاسد کنند.

گوش به سخن آنها مده، و گفتار آنان را به جان و دلت می‌پذیر، چون ما فعلاً به تو نیاز بیشتری داریم از آنچه تو به ما نیازمندی!

منصور گفت: آیا به خاطر داری که قبل از اینکه من به خلافت برسم، روزی از تو سؤال کردم که دولت و حکومت نصیب ما خواهد شد؟ و تو در جواب گفتی: بله دولت و حکومت عریض و طویلی و قدرت و مَلِکِیَّتِ شدیدتی نصیب شما خواهد شد، و پیوسته خدا به شما مهلت می‌دهد، در امر حکومت و ریاست مجال واسع پیدا می‌کنید، و دنیا بر شما فراخ و گشاده

خواهد شد تا جایی که دست به ریختن خون ما که حرام است در ماه حرام و در بلد حرام خواهید زد.

(خون حرام یعنی خون محترم در ماه محترم و در شهر محترم)

منصور چون این مطالب را ذکر کرد، دانستم که آن حدیثی را که برای او نقل کرده بودم در حفظ دارد.

من در پاسخ منصور گفتم: من در آن حدیث، تو را بخصوص در این جنایت مشخص نکردم، و شاید که خداوند عزوجل تو را کفایت کند، و آن عمل به دست تو انجام نگیرد! از همه اینها گذشته، آن فقط حدیثی بود که من روایت کردم و ممکن است که کسی غیر از تو از اهل بیت تو متصدی این عمل شود.

منصور در مقابل سخنان من ساکت شد.

و چون از موکب منصور به منزل بازگشتم، بعضی از دوستان و موالیان که مرا در موکب منصور دیده بودند به منزل من آمده و گفتند: فدایت شوم! سوگند به خدا که ما ترا امروز در موکب منصور به وضع عجیبی دیدیم، تو روی الاغی سوار بودی و او بر روی اسب و در پهلوی او راه می‌رفتی، و او نیز گهگاه از روی اسب نظری به تو نموده و با اشرافی که پیدا می‌نمود با تو به سخن می‌پرداخت به طوری که چنین می‌نمود که گویا تو در زیر او قرار گرفته‌ای، و من با خود گفتم: این حجت خدا است در روی زمین و بر تمام افراد مردم، و صاحب این امر و مقام ولایت است که مقتدی و پیشوای مردم بوده و باید همه به او اقتدا کنند، و اما آن دیگری با مردم به جور و ستم رفتار

می‌کند، و فرزندان پیامبران را به قتل می‌رساند و خونهای بی‌گناهان را که خدا دوست ندارد به روی زمین می‌ریزد، و با این حال او با موکب و با جلال و عظمت حرکت می‌نمود، و تو روی الاغی سوار بودی! از این منظره شکی در دل من وارد شد، به طوری که من بر دین خودم و بر نفس خودم ترسیدم، حضرت فرمودند: من به آن شخص گفتم: اگر تو آن صفوف فرشتگان الهی را که در گرداگرد من حرکت می‌کردند می‌دیدی! و آن ملائکه‌ای را که در اطراف من بودند، در جلوی من و در پشت سر من و از طرف راست من و از طرف چپ من می‌نگریستی، هر آینه منصور را با آن عظمت بسیار حقیر و کوچک می‌شمردی! و آن موکب، و اسب تازان را که با آن کیفیت همراه او بودند، نیز کوچک و حقیر می‌شمردی!

آن مرد گفت: اینک دل من آرام گرفت، و سپس گفت: دولت این دسته تا به کی به طول می‌انجامد، و مردم چه وقت از دست اینها راحت می‌شوند؟

من گفتم: آیا نمی‌دانی که هر چیزی یک مدت و زمان خاصی دارد؟
گفت: آری.

گفتم: آیا می‌دانی که این امر (امر ما که همان ظهور و قیام است) اگر فرارسد، از یک چشم به هم زدن سریع‌تر است؟ اگر تو بدانی که حال آنها در نزد خداوند عزوجل چگونه است؟

و چگونه در سختی و عذاب و نکبت بسر می‌برند، هر آینه بغض و عداوت تو نسبت به آنها افزون خواهد شد.

و اگر تو و تمام افراد روی زمین کوشش کنید که آنها را در حالی خرابتر و شدیدتر و بدتر از آن گناہانی که آنها فعلاً بدان دست بگریبانند درآورید، نمی‌توانید!

﴿فَلَا يَسْتَفْرِئُكَ الشَّيْطَانُ^۱ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲.

شیطان تو را نلغزاند، چون حقاً عزت اختصاص به خدا و به رسول خدا و به مؤمنان دارد، و لیکن منافقان نمی‌دانند.

آیات تو نمی‌دانی کسی که انتظار ظهور امر ما و فرج ما را بکشد و بر مراتب و درجات خوف و اذیتی که بر او وارد می‌شود شکیبایی کند، فردای قیامت در گروه و دسته ما خواهد بود.

پس هر گاه دیدی که حق مرده و (حق جویان) اهل حق از میان رفتند و دیدی که ستم همه شهرها را فرا گرفته، و دیدی که (دستورات) قرآن کهنه شده و چیزهایی که در آن نیست در آن پدید شده و (آیات آن) طبق دلخواه توجیه شده، و دیدی که آئین زیر و رو گشته چنانچه آب زیر و رو شود و دیدی که اهل باطل بر اهل حق بزرگی جویند، و دیدی که شر و بدی آشکار است و از او نهی نشود و هر که بد کند او را معذور دانند و دیدی که بزهکاری آشکار گردیده، و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا کنند، و دیدی که شخص مؤمن مهر پر لب زده و سخنش را نپذیرند، و دیدی که

۱ - اقتباس از آیه ۶۴ از سوره اسراء است: وَاسْتَفِزُّزْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ.

۲ - اقتباس از آیه ۹ از سوره منافقون است: وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ.

شخص فاسق دروغ گوید و کسی دروغ و افترایش را بر او باز نگرداند، و دیدی که (بچه) کوچک (مرد) بزرگ را خوار شمارد و دیدی که قطع رحم کنند، و دیدی هر که را به کار بد بستایند خندان گردد و سخن گوینده را به او باز نگرداند و دیدی که پسر بچه همان کند که زنان کنند، و دیدی که زنان با زنان تزویج کنند، و دیدی که مدح و ثنا (و تملق و چاپلوسی) بسیار گردد، و دیدی که مرد مال خود را در غیر راه اطاعت خدا خرج کند و کسی از کار او جلوگیری نکند و دستش را نگیرند، و دیدی که چون شخصی کوشش مؤمن را (در اطاعت خدا) ببیند از کوشش او به خدا پناه برد، و دیدی که همسایه، همسایه آزاری کند و مانعی برای او در این کار نیست و دیدی که کافر خوشحال است از آنچه در مؤمن می‌بیند و شاد است از اینکه در روی زمین فساد و تباهی بیند، و دیدی که شراب را آشکارا بنوشند و برای نوشیدنش گرد هم برآیند کسانی که از خدای عزوجل نمی‌ترسند، و دیدی که امر کننده به معروف خوار است، و فاسق در آنچه خدا دوست ندارد نیرومند و ستوده است، و دیدی که اهل قرآن و تفسیر خوارند و هر که آنان را دوست دارد نیز خوار است، و دیدی که راه خیر بسته شده و به راه شر و بدی رفت و آمد گردد، و دیدی که خانه کعبه تعطیل شده و دستور به نرفتن آن می‌دهند، و دیدی که مرد به زبان گوید آنچه را عمل بدان نکند، و دیدی که مردان برای استفاده مردان خود را فربه کنند و زنان برای زنان، و دیدی که زندگی مرد از پشش اداره گردد و زندگی زن از فرجش، و دیدی زنان نیز چون مردان برای خود انجمنها ترتیب دهند، و دیدی که در فرزندان عباس کارهای زنانگی آشکار شد و خضاب کنند و سر را شانه زنند چنانچه زن

برای شوهر خود خضاب کند و به مردها برای فروج خود پول دهند (یعنی برای اینکه مردان با آنها کار شنیع انجام دهند، پول دهند تا مردان با زنانشان جمع شوند)، و دیدی که درباره استفاده از مرد رقابت شود و مردان بر سر این کار غیرت ورزی کنند، و پولدار عزیزتر از مؤمن باشد، و ربا آشکار شود و بر آن سرزنش نشود، و زنان بر دادن زنا ستایش شوند، و دیدی که زن برای نکاح مردان با شوهر خود همکاری کند، و دیدی بیشتر مردم و بهترین خانه‌ها آن باشد که با زنان در هرزگی آنها کمک کنند، و دیدی که مرد با ایمان غمناک و پست و خوار گردد، و دیدی که بدعت و زنا آشکار گردد، و دیدی که مردم به شهادت ناحق اعتماد کنند، و دیدی که حرام حلال شود و حلال حرام گردد، و دیدی که دین به رأی تعیین شود و قرآن و احکام آن تعطیل گردد، و دیدی که از روی دلیری بر خدا مردم برای انجام کار بد انتظار آمدن شب را نکنند، و دیدی که مؤمن نتواند کار بد را انکار کند جز به دلش و دیدی که مال کلان در مورد خشم خدای عز و جل خرج شود، و دیدی که زمامداران به کافران نزدیک شوند و از خوبان دوری گزینند، و دیدی که فرمانروایان در داوری رشوه گیرند، و دیدی که حکومت و فرمانروایی در مزایده قرار گیرد، و دیدی که خویشاوندان محرم را نکاح کنند و به همانها اکتفا کنند، و دیدی که به صرف تهمت و سوء ظن مردم را بکشند و درباره استفاده از مرد غیرت‌ورزی شود و جان و مال سر این کار دهند، و دیدی که مرد برای آمیزش با زنان مورد سرزنش قرار گیرد (و به اصطلاح روز، هم جنس بازی مد شود)، و دیدی که مرد از کسب زنش از هرزگی نان می‌خورد، آن را می‌داند و به آن تن می‌دهد، و دیدی که زن بر

مرد خود مسلط شود و کاری را که مرد نمی خواهد انجام دهد و به شوهر خود خرجی می دهد، و دیدی که مرد زن و کنیزش را (برای زنا) کرایه می دهد و به خوراک و نوشیدنی پست تن در می دهد، و دیدی که سوگندهای بناحق به نام خدا بسیار گردد، و قمار بازی آشکارا شود، و شراب را بدون مانع علناً بفروشند، و دیدی زنان خود را در اختیار کافران گذارند، و دیدی ساز و ضرب علنی گردد و بر سر کوی و بازار آشکارا زنند و کسی از آن جلوگیری نکند و کسی جرأت جلوگیری آن را ندارد، و دیدی مردم شریف را خوار کند کسی که مردم از تسلط و قدرتش ترس دارند، و دیدی که نزدیک ترین مردم به فرمانروایان کسی است که به دشنام گویی ما خانواده ستایش شود، و دیدی هر کس ما را دوست دارد دروغ گویش دانند و شهادتش را نپذیرند و دیدی بر سر گفتن حرف زور، و ناحق مردم با همدیگر رقابت کنند، و دیدی که شنیدن قرآن بر مردم سنگین و گران آید و در عوض شنیدن چیزهای ناروا برای آنها آسان و مطلوب است، و دیدی که همسایه، همسایه را گرامی دارد از ترس زبانش، و دیدی حدود خدا تعطیل شده و در آن طبق دلخواه خود عمل کنند، و دیدی که مساجد طلاکاری و نقاشی شود، و دیدی راستگوترین مرد پیش آنها کسی است که به دروغ افتراء بزند، و دیدی که شر و سخن چینی آشکار گردد، و دیدی که ستمکاری شیوع یافته و دیدی که غیبت را سخن خوشمزه و نمکین شمارند، و مردم همدیگر را بدان مزده دهند، و دیدی که برای غیر خدا به حج و جهاد روند، و دیدی که سلطان به خاطر کافر مؤمن را خوار کند، و دیدی که خرابی بر آبادانی چیره گشته، و دیدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود، و دیدی خونریزی را آسان

شمارند (و اهمیتی در نظر مردم ندارد)، و دیدی که مرد برای غرض دنیایی ریاست می‌طلبد و خود را به بدزبانی مشهور می‌سازد تا از او بترسند و کارها را به او واگذارند و دیدی نماز را سبک شمارند، و دیدی که مرد مال بسیار دارد و از وقتی که آن را پیدا کرده زکاتش را نداده، و دیدی که گور مرده‌ها را بشکافند و آنها را بیازارند و کفنهایشان را بفروشند، و دیدی که آشوب بسیار است، و دیدی که مرد روز خود را به نشئه (شراب) به شب برد و شب را به مستی صبح کند و به وضعی که مردم در آنند اهمیت ندهد، و دیدی که حیوانات را نکاح کنند، و دیدی که حیوانات همدیگر را بدرند، و دیدی که مرد به نمازخانه خود رود و چون برگردد جامه در تن ندارد، و دیدی که دل مردم سخت و چشمانشان خشک شده و یاد خدا بر آنان سنگین آید، و دیدی کسبهای حرام شیوع یافته و بر سر آن رقابت کنند، و دیدی که نمازخوان برای ریا و خودنمایی نماز می‌خواند، و دیدی که فقیه برای غیر دین مسئله می‌آموزد و طالب دنیا و ریاست است، و دیدی که مردم با کسی هستند که پیروز شود، و دیدی که هر کسی روزی حلال می‌جوید مورد سرزنش و مذمت قرار می‌گیرد و جوینده حرام مورد ستایش و تعظیم قرار می‌گیرد، و دیدی که در حرمین (مکه و مدینه) کارهایی که خدا دوست ندارد انجام گیرد، کسی از آنها جلوگیری نکند و میان مردم و انجام آنها کسی مانع نشود، و دیدی که ساز و آواز در حرمین آشکارا گردد، و دیدی که اگر کسی سخن حق گوید و امر به معروف و نهی از منکر کند دیگران او را نصیحت کنند و بگویند: این کار بر تو لازم نیست، و مردم به همدیگر نگاه کنند (و هم چشمی کنند) و به مردم بدکار اقتدا کنند (و به اصطلاح امروز

مدپرستی شایع گردد) و ببینی که راه خیر و طریقه آن خالی است و مشتری ندارد، و دیدی که مرده را به مسخره گیرند و کسی برای مرگ او غمناک نشود، و دیدی که هر سال بدی و بدعت تازه بیش از گذشته پیدا شده و دیدی که مردم انجمنها پیروی نکنند مگر از توانگران و دیدی که به فقیر چیز دهند در حالیکه به او بخندند و برای غیر خدا به او ترحم کنند، و دیدی که نشانه‌های آسمانی پدید آید ولی کسی از آن هراس نکند، و دیدی که مردم بر هم بجهند چنانچه حیوانات بر هم می‌جهند و هیچکس از ترس کار زشتی را انکار نکند، و دیدی که مردم در غیر اطاعت خدا زیاد خرج کنند ولی در مورد اطاعت از کم هم دریغ دارند، و دیدی ناسپاسی پدر و مادر آشکار گشته و پدر و مادر را سبک شمارند و حال آنها در پیش فرزند از همه بدتر باشد و فرزند خوشحال است که به آنها دروغ بدهد، و ببینی که زنها بر حکومت غالب گشته و هر کاری را قبضه کنند، و کاری پیش نرود جز آنچه طبق دلخواه آنان باشد، و دیدی که پسر به پدر افتراء زند و به پدر و مادر خود نفرین کند و از مرگشان خوشحال شود.

و دیدی اگر روزی بر مردی بگذرد که در آن روز گناهی بزرگ نکرده باشد مانند هرزگی یا کم فروشی یا انجام کار حرام یا میخوارگی آن روز گرفته و غمناک است و خیال کند که روزش به هدر رفته و عمرش در آن روز تلف شده، و دیدی که سلطان خوراک را احتکار کند و دیدی که حق خویشاوندان پیغمبر (خمس) بناحق تقسیم شود و بدان قماربازی کنند و میخوارگی کنند، و دیدی با شراب مداوا کنند و برای بیمار نسخه کنند و بدان بهبودی جویند، و دیدی که مردم در مورد ترک امر به معروف و نهی از

منکر و بی عقیدگی بدان یکسان شوند، و دیدی منافقان و اهل نفاق سر و صدایی دارند و اهل حق بی صدا و خاموشند، و دیدی که برای اذان گفتن و نماز پول گیرند، و دیدی که مسجدها پر است از کسانی که ترس از خدا ندارد، و برای غیبت و خوردن گوشت مردم حق (به وسیله غیبت) به مسجد آیند و در مسجدها از شراب مست کننده توصیف کنند، و دیدی که شخص مست که از خرد تهی گشته بر مردم پیش نمازی کند و به مستی او ایراد نگیرند، و چون مست گردد گرامیش دارند و از او ملاحظه کنند و بدون بازخواست او را رها کنند و او را به مستیش معذور دارند، و دیدی هر که مال یتیمان بخورد شایستگی او را بستایند، و ببینی که داوران به خلاف دستور خدا داوری کنند، و دیدی که زمامداران از روی طمع خیانتکار را امین خود سازند، و دیدی میراث (یتیمان) را فرمانروایان به دست مردمان بدکار و بی باک نسبت به خدا داده‌اند (تا مقداری را به آنها دهند و ما بقی را خود بالا کشند) از آنها حق و حسابی بگیرند و جلوی آنها را رها کنند تا هر چه می‌خواهند در آنها انجام دهند و ببینی که بر فراز منبرها مردم را به پرهیزگاری دستور دهند ولی خود گوینده آن به دستورش عمل نکنند، و دیدی که وقت نمازها را سبک شمارند، و دیدی که صدقه را بوساطت دیگران به اهلش دهند و بخاطر رضای خدا ندهند، بلکه روی درخواست مردم و اصرار آنها پردازند، و ببینی که تمام غم و اندوه مردم درباره شکم و عورتشان است، باکی ندارند که چه بخورند و با چه نکاح کنند و ببینی که دنیا به آنها روی آورده، ببینی که نشانه‌های حق مندرس و کهنه گشته.

در چنین وقتی خود را نگهدار و از خدای عزوجل نجات بخواه و بدان

که (در چنین وضعی) مردم مورد خشم خدای عزوجل قرار گرفته‌اند و خداوند بخاطر کاری است که به آنها مهلت داده، مراقب باش و کوشش کن تا خدای عزوجل تو را بر خلاف آنچه مردم در آنند مشاهده کند تا اگر عذاب بر آنها نازل گردد و تو در میان آنها باشی بسوی رحمت حق شتافته باشی و اگر جدا شوی آنان گرفتار شوند، و تو از روش آنان و بی‌باکی آنها نسبت به خدای عزوجل بیرون باشی و بدان که به راستی خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نکند و همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

حال یک سلسله روایات دیگر

قال رسول الله ﷺ: سيأتي على أمتي زمان تخبث فيه سرائرهم وتحسن فيه علانيتهم طمعاً في الدنيا، لا يريدون به ما عند الله عزوجلّ يكون امرهم رياء لا يخالطه خوف يعمهم الله منه بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجاب لهم^١.

رسول گرامی اسلام می فرماید: زمانی بر امت من خواهد آمد که باطن مردم کدر و آلوده و ظاهرشان نیکو و زیباست، این دورویی بخاطر طمع مردم در مظاهر دنیوی است، (و البته از باب المؤمن حزنة في قلبه وبشره في وجهه نیست^٢).

مردم از اظهار دوستی هرگز قصد الهی ندارند و کلیه کارهای عبادی مردم، بخاطر ریا است نه از خوف الهی، این مردم را خداوند شامل عذابی می کند که آن وقت هر چه دعا کنند مستجاب نمی شود.

محمد بن مسلم قال: سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: القائم منصور

١- بحار ج ٥٢ ص ١٩٠.

٢- کافی ج ٢ ص ٢٢٦ روایت اول.

بالرعب مؤید بالنصر، تطوی له الارض وتظهر له الكنوز، ویبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ویظهر الله عزوجل به دینه ولو کره المشرکون، فلا یبقی فی الارض خراب الا عمر، وینزل روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فیصلی خلفه، فقلت له یا بن رسول الله متى یخرج قائمکم؟ قال: اذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء وركب ذوات الفروج السروج، وقبلت شهادات الزور، وردت شهادات العدل واستخف الناس بالدماء، وارتاب الزنا، واكل الربا، واتقى الاشرار مخافة سنتهم^۱.

ترجمه:

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: امام زمان علیه السلام یاری می شود با رعبی (وحشتی) که خداوند در دل مخالفینش می اندازد، و تأیید می شود به یاری مردم، زمین برای او گسترده می شود، و ثروت های زمین برای او ظاهر می شود، حکومت او عالمگیر می شود، و خداوند به وسیله ایشان دین خودش را ظاهر می کند هر چند مشرکین سرباز زنند و مخالفت کنند، در زمین هر ویرانی را اصلاح می کند، و در این هنگام عیسی علیه السلام به زمین می آید و پشت سر حضرت علیه السلام نماز می خواند.

محمد بن مسلم از امام علیه السلام می پرسد که ای پسر پیامبر: چه موقع قائم شما آل محمد صلوات الله علیهم ظهور خواهد کرد، فرمود: زمانی که مردان خود را به شکل زنان درآورند و زنان نیز مثل مردان شوند، و مردان به مردان اکتفا می کنند (و تمایلی به جنس مخالف ندارند)، و زنان هم به همدیگر اکتفا

می‌کنند، و زنان سوار بر زین می‌شوند (اسب یا موتور یا دوچرخه)، و شهادت دروغ پذیرفته می‌شود، اما شهادت درست پذیرفته نمی‌شود و رد می‌گردد، خونریزی امر معمولی است و خون مردم احترام ندارد، و قبح زنا می‌شکند، رباخواری عادی می‌شود، و مردم از اشرار پرهیز می‌کنند چون از زبانشان می‌ترسند.

قال رسول الله ﷺ: يأتي على الناس زمان وجوههم وجوه الأدميين وقلوبهم قلوب الشياطين، كأمثال الذئب الضواري، سفاكون للدماء لا يتناهون عن منكر فعلوه، ان تابعتهم ارتابوك، وان حدثتهم كذبوك وان تواريت عنهم اغتابوك، السنة فيهم بدعة، والبدعة فيهم سنة، والحليم بينهم غادر والغادر بينهم حليم، المؤمن فيما بينهم مستضعف، والفاسق فيما بينهم مشرف، صبيانهم عارم، ونساءهم شاطر، وشيخهم لا يأمر بالمعروف، ولا ينهى عن المنكر، الالتجاء اليهم خزي، والاعتداد بهم ذلّ وطلب ما في ايديهم فقر، فعند ذلك يحرمهم الله قطر السماء في أوانه، وينزله في غير اوانه، ويسلّط عليهم شرارهم، فيسومونهم سوء العذاب، يذبّحون ابناءهم ويستحيون نساءهم فيدعو خيارهم فلا يستجاب لهم.^۱

فتعجبت الصحابة فقالوا: يا رسول الله ايعبدون الاصنام؟ قال: نعم، كل درهم عندهم صنم.

ترجمه:

رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: زمانی خواهد آمد که ظاهر مردم مثل

ظاهر انسان است اما قلبهای آنها مثل قلب شیطان است، نسبت به همدیگر مثل گرگ درنده‌اند (که هر یک می‌خواهند دیگری را بدرند)، مردم در آن زمان خونریز هستند، کسی مردم را از کار منکری که انجام می‌دهند نهی نمی‌کند (لذا بر منکر جرأت پیدا می‌کنند)، اگر از آنها پیروی کنی به تو شک می‌کنند (که مبادا جاسوس باشی) و اگر با آنها سخن بگویی ترا تکذیب می‌کنند، و وقتی از آنها جدا شوی تو را غیبت می‌کنند (بخلاف تملقات رو در رو)، سنت پیامبر ﷺ در این زمان بدعت شمرده می‌شود، و بالعکس بدعت یک سنت است، انسان بردبار و حلیم در این زمان مکار شمرده می‌شود و بالعکس مکار و (فرصت طلب) در این زمان حلیم شمرده می‌شود، مؤمن واقعی در این زمان مستضعف فکری و مرتجع شمرده می‌شود، و اما فاسق در این زمان بعنوان عاقل و روشنفکر شمرده می‌شود، بچه‌ها در این زمان اهل هوا و هوس و زنان بدزبان خبیث هستند.

و پیرمردان در این زمان اهل امر به معروف و نهی از منکر نیستند، پناه بردن بسوی اینها خفت و خواری است، و حساب باز کردن روی اینها ذلت است، کسی محتاج دست اینها باشد فقیر است، در این موقع است که خداوند باران رحمتش را از این مردم دریغ می‌کند و باران در غیر موقعش می‌آید، در این هنگام شرار الناس بر مردم مسلط می‌شوند و مردم را به انواع سختیها گرفتار می‌کنند و هر چه خوبان دعا کنند مستجاب نمی‌شود (خود کرده را تدبیر نیست).

قال رسول الله ﷺ: يأتي على الناس زمان بطونهم ألهتهم ونساءهم

قبلتھم، و دینانیرھم دینھم، و شرفھم متاعھم، لا یبقی من الایمان الا اسمہ، ولا من الاسلام الا رسمہ، ولا من القرآن الا درسہ، مساجدھم معمورة من البناء، و قلوبھم خراب عن الھدی، علماءھم شر خلق اللہ علی وجہ الارض، حینئذ ابتلاھم اللہ فی هذا الزمان باریع خصال: جور من السلطان و قحط من الزمان و ظلم من الولاة و الحکام.

فتعجب الصحابة فقالوا: یا رسول اللہ ایعبدون الا صنم؟ قال: نعم، کل درھم عندهم صنم^۱.

ترجمہ:

پیامبر ﷺ می فرماید: زمانی خواهد آمد کہ خدای مردم شکمشان است و قبلہ آنها زانیشان است و دینشان درھم و دینار است، عزت به مال دنیا است، ایمان امری تشریفاتی می شود و همه اسم اسلام را یدک می کشند، و برای حفظ ظاهر فقط قرآن را یاد می گیرند، و مساجد را زیبا می سازند اما قلبهای آنها از هدایت خالی است، علمای این زمان بدترین مخلوقات خدا هستند در روی زمین، در این هنگام است کہ خداوند چہار بلا بر اینها نازل می کند: ۱ - از سلاطین ستم می بینند و زمان قحطی فرا می رسد و ولایة و حکام هم بر اینها ستم می کنند، و صحابہ پیامبر با حالت تعجب پرسیدند! آیا مردم واقعاً بت پرست می شوند؟ پیامبر فرمود بلہ: ہر درھمی در این زمان یک بت است (کہ مردم آخر الزمان آن را می پرستند).
قال النبی ﷺ: یأتی فی آخر الزمان ناس من أمتی یأتون المساجد

يقعدون فيها حلقاً، ذكرهم الدنيا وحبهم الدنيا لا تجالسوهم فليس الله بهم حاجة^۱.

ترجمه:

پیامبر ﷺ می فرماید: در آخر الزمان امتی ظهور خواهند کرد که به مساجد می روند و در مساجد برای مسائل دنیوی حلقه می زنند (مسجد در نزد اینها حکم بنگاه معاملات را دارد) با این مردم هرگز همنشینی نکن که خداوند به عبادت چنین ریاکارانی نیاز ندارد.

وقال النبي ﷺ: سيأتي زمان على الناس يفرّون من العلماء كما يفرّ الغنم من الذئب، ابتلاهم الله بثلاثة أشياء: الأول يرفع البركة من أموالهم والثاني سلط الله عليهم سلطاناً جائراً، والثالث يخرجون من الدنيا بلا إيمان^۲.

ترجمه:

پیامبر فرمود: زمانی خواهد آمد که مردم از علمای خود فرار می کنند مثل گوسفند که از گرگ گرسنه فرار می کند، خداوند نیز اینها را به سه بلا مبتلا می کند: ۱- برکت از مال اینها می رود. ۲- حاکم ستمگر بر اینها مسلط می شود. ۳- بی ایمان می میرند.

عن أنس عن النبي ﷺ: انه قال: يأتي على الناس زمان الصابر منهم على دينه كالقابض على الجمرة.

ترجمه:

۱- بحارج ۲۲.

۲- بحارج ۲۲.

پیامبر ﷺ: می فرماید: زمانی خواهد آمد که نگه داشتن دین و ایمان برای انسان مثل این است که بخواهد سنگ گداخته را در دست خود نگه دارد.

وقال ﷺ: يأتي على أمتي زمان امرأؤهم يكونون على الجور، وعلمأؤهم على الطمع، وعبأدهم على الرياء، وتجارهم على اكل الربا، ونسأؤهم على زينة الدنيا، وغلمانهم في التزويج، فعند ذلك كساد أمتي ككساد الأسواق وليس فيها مستقيم، الاموات آيسون في قبورهم من خيرهم، ولا يعيشون الاخيار فيهم، فعند ذلك الهرب خير من القيام^۱.

پیامبر ﷺ فرمود: زمانی بر امت من می آید که سلاطین آنها دنبال زورگویی و علمای آنها دنبال طمع مال دنیا و عابدین آنها اهل ریا و تجار این زمان ربا خوار و زنان دنبال زینت دنیا هستند و جوانان فکر ازدواج هستند، اینجاست که کساد در امت من پیدا می آید مثل کساد بازار و هیچ کس دنبال صراط مستقیم نیست حتی مردگان هم از زندگان خویش خیری نمی بینند و در بین اینها انسان خوب یافت نمی شود اینجاست که مهاجرت لازم است و نباید ماند.

قال النبي ﷺ: سيأتي زمان على أمتي لا يعرفون العلماء الا بثوب حسن ولا يعرفون القرآن الا بصوت حسن، ولا يعبدون الله الا في شهر رمضان فاذا كان كذلك سلط الله عليهم سلطاناً لا علم له ولا حلم له ولا رحم له^۲.

۱- بحار ج ۲۲.

۲- بحار ج ۲۲.

ترجمه:

رسول اکرم ﷺ می فرماید: زمانی خواهد آمد که علماء به لباس فاخر شناخته می شوند و قرآن در صوت زیبا خلاصه می شود، و عبادت منحصر به ماه مبارک رمضان می شود در این زمان است که خداوند حاکمی بر آنها مسلط می کند که نه علم دارد و نه حلم و نه رحم.

قال رسول الله ﷺ: سيأتي على الناس زمان لا ينال الملك فيه الا بالقتل والتجبر، ولا الغنى الا بالغصب والبخل، ولا المحبة الا باستخراج الدين واتباع الهوى، فمن ادرك ذلك الزمان فصبر على الفقر وهو يقدر على الغنى، وصبر على البغضة وهو يقدر على المحبة، وصبر على الذل وهو يقدر على العز آتاه الله ثواب خمسين صديقاً ممن صدق بي^۱.

ترجمه:

پیامبر ﷺ می فرماید: زمانی خواهد آمد که کسی به حکومت نمی رسد مگر با کشتار و زورگویی و کسی ثروتمند نمی شود مگر به خوردن مال دیگران و بخل ورزیدن و کسی محبوب نمی شود مگر با دین فروشی و پیروی از هوا و هوس، کسی که این زمان را درک کند و بر فقر خویش صبر کند با اینکه می تواند با حرام خواری غنی شود و همچنین بر اینکه مبعوض واقع شود صبر کند با اینکه می تواند با دین فروشی محبوب شود، همچنین بر ذلت ظاهری صبر کند در حالی که قادر است با هوا و هوس خود را عزیز جلوه دهد، این شخص صبور را خداوند جزای پندجاه مؤمنی که

به من ايمان آورده اند مي دهد (چون به بهشت نديده ايمان آورده است).

روايت ديگر به سندی که در بحار آمده اينطور نقل مي کند:

خطبنا علي بن ابي طالب عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: سلوني ايها الناس قبل ان تفقدوني - ثلاثاً. فقام اليه صعصعة بن صوحان، فقال يا امير المؤمنين متى يخرج الدجال؟ فقال له علي: اقعده فقد سمع الله كلامك وعلم ما أردت، والله ماالمسئول عنه بأعلم من السائل، ولكن لذلك علامات وهيئات يتبع بعضها بعضاً كحذو النعل بالنعل وان شئت أنبأتك بها. قال: نعم يا امير المؤمنين، فقال علي عليه السلام: احفظ فان علامة ذلك اذا أمات الناس الصلاة، واضاعوا الامانة واستحلوا لكذب، واكلوا الربا، واخذوا الرشاء وشيدوا البنيان، وباعوا الدين بالدنيا، واستعملوا لسفهاء، وشاوروا النساء، وقطعوا الارحام، واتبعوا الأهواء، واستخفوا بالدماء.

وكان الحلم ضعفاً، والظلم فخراً، وكانت الامراء فجرة، والوزراء ظلمة والعرفاء خونة، والقراء فسقة، وظهرت شهادات الزور، واستعلن الفجور، وقول البهتان، والاثم والطغيان.

وحليت المصاحف، وزخرفت المساجد، وطولت المنار، واكرم الأشرار، وازدحمت الصفوف، واختلف الأهواء، ونقضت العقود، واقترب الموعود وشارك النساء أزواجهن في التجارة حرصاً على الدنيا، وعلت اصوات الفساق واستمع منهم، وكان زعيم القوم أرذلهم، واتقى الفاجر مخافة شره، وصدق الكاذب واوتمن الخائن، واتخذت القيان والمعازف، ولعن آخر هذه الأمة اولها، وركب ذوات الفروج السروج.

وتشبه النساء بالرجال والرجال بالنساء، وشهد شاهد من غير ان

يستشهد وشهد الآخر قضاء لذمام بغير حق عرفه، وتفقه لغير الدين، وأثروا عمل الدنيا على الآخرة، ولبسوا جلود الضأن على قلوب الذئاب، وقلوبهم أنتن من الجيف، وأمر من الصبر، فعند ذلك الوحا الوحاء العجل العجل، خير المساكن يومئذ بيت المقدس ليأتين على الناس زمان يتمنى أحدهم أنه من سكانه^۱.

ترجمه:

امیر المؤمنین علیه السلام روزی برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: مردم: قبل از اینکه مرا از دست بدهید هر چه می خواهید از من بپرسید - و این مطلب را سه بار تکرار کرد - در این هنگام صعصعة بن صوحان بلند شد و پرسید آقا: دجال کی و چه زمان خروج می کند؟ حضرت فرمود: بنشین: خداوند کلام تو را شنید و می داند که منظورت چه بود، در این مورد سؤال شونده داناتر از سؤال کننده نیست (یعنی زمان خروج دجال دقیقاً برای کسی معلوم نیست حتی برای امیر المؤمنین) و لکن خروج دجال علامات و نشانه هایی دارد که این علامات پی در پی ظاهر می شوند اگر می خواهی علامات را برای تو بگویم.

صعصعة گفت: بلی یا امیر المؤمنین می خواهم برایم بگویی. پس حضرت فرمود: بدان یکی از علامات این است که مردم نماز را می میرانند و دفن می کنند و از یاد می برند، و امانات را ضایع می کنند (چه مادی و چه معنوی) و دروغ گفتن امر عادی می شود و رباخواری شایع می شود و رشوه

خواری رایج می‌شود و برج‌سازی رواج پیدا می‌کند، و دین فروشی رونق می‌یابد، و سفیهان حاکم می‌شوند و زنان مورد مشورت واقع می‌گردند و صلهٔ ارحام بین اقوام دیگر نیست، هر کس دنبال هوا و هوس خویش است و قتل و خونریزی کار سهلی شمرده می‌شود در این زمان حلم و بردباری نوعی ترس و سستی حساب می‌شود، ظلم و تحکم افتخار حساب می‌شود، سلاطین اهل فسق و فجور می‌شوند و وزراء اهل ستم هستند، عالم نمایان همه خائن از آب درمی‌آیند، و مفسرین قرآن اهل فسق و فجورند، شهادت دروغ پدید می‌آید، و گناه علناً انجام می‌شود، و قول نادرست و تهمت و همچنین جور و طغیان علنی می‌شود، قرآن‌ها زیور می‌شوند و مساجد را با آب طلا زینت می‌دهند، مناره‌ها طولانی می‌شود، گرامی داشته می‌شود رجاله‌ها، جبهه‌گیریها زیاد می‌شود و هوا و هوس افراد گوناگون می‌شود (مذاهب گوناگون می‌شود) و کسی دنبال وفای به عهد نیست، و زمان موعود نزدیک می‌شود.

و زنان در تجارت با مردان هستند و شریک می‌شوند برای زراندوزی، صدای بلند فساق به همه جا می‌رسد و رئیس هر دسته‌ای پست‌ترین آن دسته است، مردم از فاجر دوری می‌کنند تا گرفتار شرش نشوند، در این زمان انسان دروغگو راستگو شمرده می‌شود و انسان خائن امین به شمار می‌آید، مردم سراغ آلات موسیقی می‌روند و مردم آخر الزمان سلف خود را لعن می‌کنند و زنان سوار بر زین می‌شوند و زنان خود را به شکل مردان و مردان خود را به شکل زنان درمی‌آورند، بدون علم و یقین بر مطالبی شهادت می‌دهند و بعضی دیگر برای ادای دین دیگری بدون علم شهادت

می‌دهند (شهادت دادن داد و ستد می‌شود) برای دنیا فقه می‌آموزند و ترجیح می‌دهند عمل دنیا را بر آخرت و لباس گوسفند را بر تن گرگ می‌پوشانند و قلب این مردم از مردار بدبوتر است، قلب اینها از صبر تلخ‌تر است. در این زمان هر کسی به جایی می‌شتابد و همه به ولوله می‌افتند و بهترین مکانها در این زمان بیت المقدس است که هر کسی آرزو دارد از ساکنین این مکان مقدس باشد.

فیر جابر بن عبدالله انصاری

و اوضاع عمومی آخر الزمان از زبان پیامبر ﷺ

در کتاب جامع الاخبار از جابر بن عبدالله انصاری روایت می‌کند که گفت: در سال حجة الوداع با پیغمبر به حج رفتم، پیغمبر بعد از انجام اعمال حج آمد تا با خانه خدا تودیع کند، حلقه در را گرفت و با صدای رسا فرمود: ای مردم! با این صدا تمام مردمی که در مسجد الحرام و بازار بودند، جمع شدند، آنگاه پیغمبر ﷺ فرمود: ای مردم! آنچه را که بعد از من روی می‌دهد و هم اکنون به شما می‌گویم از من بشنوید! و حاضران شما به غائبین خود برسانند.

سپس پیغمبر گریست بطوری که از گریه حضرت همه مردم گریستند، چون حضرت از گریستن آرام گرفت، فرمود: ای مردم! خدا شما را بیامرزد! بدانید که شما از این روز تا صد و چهل سال بعد مانند برگی هستید که خار نداشته باشد آنگاه تا دویمت سال برگ و خار خواهد داشت و بعد از آن خار بدون برگ است^۱ بطوری که در آن زمان جز سلطان ظالم یا

۱- برگ بی خار کنایه از رفاه و آسایش مردم است و برگ و خار کنایه از رفاه و سختی است و خار بدون برگ، سختی و مشقت مطلق است.

ثروتمند بخیل یا عالم دنیاپرست یا فقیر دروغگو یا پیرمرد زناکار یا بچه بی آبرو و یا زن احمق دیده نمی شود! آنگاه پیامبر ﷺ گریست، سلمان فارسی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله بفرمائید بدانیم آنچه فرمودید کی واقع می شود؟

فرمود: ای سلمان در زمانی که علمای شما کم شوند و قاریان قرآن شما از میان بروند و زکات خود را ندهند و کارهای زشت خود را آشکار سازند و عَلَتْ أَصْوَاتُكُمْ فِي الْمَسَاجِدِ كُمْ و صدای شما در مساجد بلند شود^۱ و امور دنیا را روی سر بگذارید، و دانش را زیر پا بنهید، سخنان شما دروغ، و شیرینی گفتارتان غیبت و آنچه بدست می آورید حرام باشد! نه بزرگان شما به کوچکتر رحم کنند و نه کوچکتران احترام بزرگان را نگاه بدارند.

در آن اوقات آثار غضب خدا بر شما فرود می آید، و سختی شما را به همان وضع در میان شما قرار می دهد. و در میان شما از دین جز لفظ آن که به زبان می آورید، باقی نمی ماند هنگامی که این خصلت ها را پیدا کردید منتظر باد سرخ یا مسخ شدن یا سنگ باران باشید، آنچه این را تصدیق می کند در کتاب خدا هست و آن این آیه است ﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِّنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسِكُمْ سِيعًا وَيُذِيقَ بَعْضُكُم بَأْسَ بَعْضٍ، أَنْظُرْ كَيْفَ نُصْرَفُ

۱ - می بینیم که امروز مساجد جایگاه انتخابات و رأی ریزی و عربده کشی انتخابات چیان است.

الآیات لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿۱﴾

یعنی ای پیامبر ﷺ بگو: خداوند قادر است که عذابی از بالای سر یا از زیر پاهایتان بر شما برانگیزد یا اینکه لباس تفرق به شما بپوشاند و مزه سختی بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشاند بین چگونه ما این علامات را می گردانیم، تا اینکه آنها بفهمند! ۲.

در این وقت جمعی از اصحاب برخاستند و عرض کردند: یا رسول الله! بفرمائید بدانیم اینها که فرمودید کی پدید می آید؟ فرمود: هنگامی که نمازها را از اوقات خود به تأخیر بیاندازند، و شهوترانی و شرابخواری پیشه گیرند، و به پدران و مادران ناسزا گویند بطوری که مال حرام را غنیمت و پرداخت زکات را زیان ببینند و «اطاع الرجل زوجته» مرد از زن خود اطاعت کند و به همسایه اش آزار رساند و پیوند خویشی خود را قطع کند. رحم بزرگان از میان برود و حیای کوچکتران کم شود، و «شیدوا

۱ - سورة انعام آیه ۶۵.

۲ - چون این آیه شریفه در تأیید علائم آخر الزمان، آمده است به خوبی می توان آن را با وضع کنونی جهان تطبیق کرد.

باد سرخ و مسخ شدن یا سنگ باران، همه علائم جنگهایی کنونی است و آیه شریفه هم مؤید آن است عذابی که از بالا می آید، بمباران یا سنگ باران است، و عذابی که از زیر می آید رگبارهای ضدهوایی است که با شلیک آن هواپیماها و سرنشینان آن مانند تگرگ فرو می ریزد. در نتیجه این عذاب دردناک تمدن و اجتماع از هم پاشیده می شوند و ساکنان شهرها پراکنده و دربدر می گردند.

این آیه و روایت با جنگ اتمی بهتر تطبیق می کند، بخصوص که می نویسند: بازماندگان بمباران اتمی جزیره «هیروشیما» ژاپن، بر اثر تشعشعات اتمی قیافه اولی خود را از دست داده، و به هیئت دیگر درآمده اند و امروز جهانگردان از مسافتهای دور به دیدار آنها می روند آیا این «باد سرخ» نیست که در نتیجه مردم «مسخ می شوند»!

البنیان» ساختمانها را محکم سازند و از روی هوای نفس شهادت دهند، و به ظلم حکم کنند و مرد پدرش را لعنت نماید و به برادرش حسد ورزد و شرکاء در معاملات خود خیانت کنند و وفا کم شود و زنا شیوع یابد و مردان خود را با لباس زنان بیارایند و روسری حیا از سر زنها برداشته شود! و خود فروشی در دلها راه یابد، مانند زهر که در بدنها رخنه می‌کند.

کارهای خوب کم شود، و گناهان آشکار گردد، و واجبات الهی از نظر بیافتند و با گرفتن مال، صاحبان مال را ستایش کنند، و ثروت را در راه خوانندگی صرف نمایند، و سرگرم دنیا گردند و از توجه به آخرت باز مانند، تقوا کم و طمع زیاد شود، و هرج و مرج پدید آید، مؤمنین خوار و اهل نفاق عزیز گردند، مساجد آنها با اذان گفتن آباد و دلهای آنها از ایمان خالی باشد، قرآن را سبک شمارند، و شخص با ایمان هر گونه خواری از آنها ببیند.

در آن اوقات می‌بینی که صورت آنها صورت آدمی ولی دلهاشان دلهای شیاطین است، سخنان آنها از عسل شیرین‌تر و دلهاشان از حنظل تلخ‌تر است، آنها گرگانی هستند که لباس آدمی پوشیده‌اند، در آن موقع روزی نیست که خداوند به آنها نفرین نفرماید: ﴿افحسبتم انما خلقناکم عبثاً وانکم الینا لا ترجعون﴾^۱ یعنی آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگشت نمی‌کنید؟ به عزت و جلال خودم سوگند اگر بخاطر آنها که از روی اخلاص مرا عبادت می‌کنند نبود،

به اندازه یک چشم به هم زدن به کسانی که نافرمانی من می‌کنند مهلت نمی‌دادم.

اگر به واسطه تقوای پرهیزگاران بندگانم نبود، یک قطره باران از آسمان فرود نمی‌فرستادم، و یک برگ سبز از زمین نمی‌رویانیدم، شگفتا! از مردمی که آرزوهایشان طولانی و عمرشان کوتاه است! در عین حال چشم دارند که در جوار رحمت حق منزلت کنند، در صورتی که جز با عمل به آن نمی‌رسند، و عمل هم بدون عقل کامل نمی‌شود.

و نیز در کافی از عبدالله بن سلیمان از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی بر مردم می‌آید که زناکار به ناز و نعمت برسد، و فرومایه مقرب می‌شود و مرد با انصاف ضعیف می‌گردد. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! این در چه وقت است. فقال اذا تسلطن النساء وسلطن الاماء وأمر الصبيان فرمود: به هنگامی که زنان و کنیزان بر امور مردم مسلط گردند و بچه‌ها به حکومت برسند!

رضی الدین حلی (برادر علامه حلی) در کتاب «العدد القویة» می‌نویسد: سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: به خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدم در حالی که حضرت تنها در خانه بودند پرسیدم: یا امیر المؤمنین! قائم که از نسل شماست کی ظهور می‌کند؟ حضرت آه عمیقی کشید و سپس فرمود: قائم ظهور نمی‌کند مگر هنگامی که بچه‌ها به سلطنت رسند و حقوق الهی را زیر پا گذارند، و قرآن را با غنا (آهنگ موسیقی) بخوانند، هنگامی که پادشاهان بنی‌عباس که مردمی کوردل و نیرنگ باز می‌باشند و با تیرهایی که از کمانها می‌گذرد و به صورتهای چون

سیر آنها می‌رسد، به قتل رسیدند و شهر بصره خراب شد در آن موقع قائم که از اولاد حسین علیه السلام است قیام می‌کند.

در نهج البلاغه است^۱ که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که مقرب نمی‌شود مگر کسی که نزد پادشاه و امراء از مردم با فضیلت سخن چینی کند، کسی که در کار بی‌باک و لاابالی باشد، زیرک خوانده می‌شود، سخن منصف را، ناتوان می‌دانند، در آن زمان صدقه و انفاق را غرامت و تاوان شمارند، و صلهٔ رحم و آمد و رفت با خویشان را با منت انجام دهند، عبادت را سبب فزونی بر مردم می‌دانند وقتی که چنین شد، پادشاه با مشورت زنان بی‌بند و بار و حکمرانی کودکان و تدبیر خواجه سرایان، سلطنت خواهد کرد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یكون فی آخر الزمان امراء ظلمه ووزراء فسقة وقضاة خونه وفُقهاء كذبه فمن ادرك ذلك الزمان منكم فلا يكونن جابياً ولا عریفاً ولا شرطياً یعنی: در آخر الزمان فرمانروایان ستمکار و وزیران فاسق و قاضیهای خیانتکار و دانشمندان دروغگو می‌باشند پس کسی که درک کند آن زمان را از شما پس نباشد خراج گیرنده و نه کارگذار و نه سرهنگ لشکری^۲.

مجمع الزوائد همان جزء و همان باب به سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده: لا تقوم الساعة حتی یبعث الله امراء کذبة ووزراء فجرة وامناء خونة وقراء فسقة سمتهم سمة الرهبان ولیس لهم رغبة اذ قال

۱- کلمهٔ ۹۸ از کلمات قصار امیر المؤمنین علیه السلام.

۲- مجمع الزوائد جزء پنجم باب عمال السوء ص ۲۳۳.

رعیة أو قال رعة فیلبسهم الله فتنة غبراء مظلمه یتهوكون فیها تهوك
اليهود فی الظلم.

ترجمه:

برپا نمی شود قیامت صغری تا اینکه برانگیزاند خدا فرمانروایان دروغگو و
وزیران فاجر بدکار و امینهای خیانتکار و خوانندگان فاسق که نشانه ایشان
نشانه اهل زهد و تارکین دنیا است و حال آنکه رغبت و میلی به زهد ندارند
یا دست از روش خود بر نمی دارند پس می پوشاند ایشان را خدا لباس فتنه
غبار آلود تاریک کننده ای را که متهوران و بی باکانه در آن فتنه داخل شوند
مانند تهوور و بی باکی یهودیان در ستمگری و ستم پیشه ای.

مجمع الزوائد در همان جزء به سند خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده

که فرمود:

سیکون بعدی ائمة یعطون الحکمة علی منابرهم فاذا نزلوا نزع
منهم واجسادهم شر من الجیف.

ترجمه:

بزودی بعد از من پیشوایانی باشند که عطا کنند حکمت را در بالای
منبرهایشان و چون فرود آیند حکمت از آنها کنده می شود و بدنهایشان
بدتر است از مردار.

قال رسول الله ﷺ: إذا اقترب الزمان کثر لبس الطیالسة وکثرت
التجارة وکثر المال وعظم رب المال وکثرت الفاحشة وکانت امرة الصبیان
وکثر النساء وجار السلطان وطفف فی المکیال والمیزان یربى الرجل جر
والکلب خیر له من ان یربى ولداً ولا یوقر کبیر ولا یرحم صغیر ویکثر اولاد

الزنا حتى ان الرجل ليغشى المرأة على قارعة الطريق فيقول امثلهم في ذلك الزمان المداهن^۱.

ترجمه:

چون زمان قیامت صغری نزدیک شد بسیار می شود پوشیدن طیلسانها (طلیسان جامه‌ای است که بافته می شود و محیط به بدن و چسبیده به بدن است) و بسیار می شود تجارت و بازرگانی و بسیار می شود مال و بزرگ شناخته می شود صاحب مال و بسیار می شود فاحشه‌ها یعنی عملهای زشت منافی عفت و فرمانفرمایی با کودکان شود و زنها زیاد شوند و سلطان جائر و ستمکار شود و کم فروختن و زیاد گرفتن در کیل و وزن ظاهر شود، در چنین زمانی مرد بچه سگ را تربیت کند بهتر است از اینکه پسر را تربیت کند، به بزرگتر احترام گذارده نمی شود و به کوچکتر رحم کرده نمی شود و زیاد می شوند فرزندان زنا تا اینکه بی شرمی بجایی رسد که با زن در وسط راه جمع شوند پس نیکوترین آنها در آن زمان می گوید در وسط راه اگر این عمل را انجام ندهی و گوشه بروی بهتر است، لباس گوسفندان را بر دلهای گرج خود می پوشند، نیکوترین ایشان در آن زمان کسی است که خلاف آنچه در باطن دارد ظاهر کند.

قال رسول الله ﷺ: من اشرط الساعة ان يظهر الشخ والفحش ويؤمن الخائن ويخون الامين وتظهر ثياب تلبسها نساء، كاسيات عاريات

۱ - مجمع الزوائد جزء هفتم باب امارات الساعة ص ۳۲۵.

ويعلو التحوت الوعول.

ترجمه:

از شرطهای قیامت صغری آن است که ظاهر شود بخل کردن و فحش و امین گرفته شود خائن و خیانتکار و خیانتکار شمرده شود امین و آشکار شود جامه‌هایی که بپوشند آن را زنان لباس پوشیده‌ای که برهنگان باشند و اشخاص پست مقامشان بالا رود و اشخاص شریف و نجیب مرتبه‌هایشان پست شود.^۱

قال رسول الله ﷺ: لا تقوم الساعة حتى ينشأتمد في الطروب مد الحمير.

ترجمه:

برپا نشود قیامت تا وقتی که بلند و کشیده شود در طربها یعنی آوازه و سرود خوانیها، صدا مانند کشیده شدن صدای خرها.^۲

قال رسول الله ﷺ: سيكون عليكم ائمة يملكون ارازاكم يحدثونكم فيكذبون ويعملون ويسيتون العمل لا يرضون منكم حتى تحسنوا فنجيهم وتصدقوا كذبهم فاعطوهم الحق ما رضوا به فاذا تجاوزوا فمن قتل على ذلك فهو شهيد.

ترجمه:

بزودی می‌باشد بر شما پیشوایانی که مالک روزیهای شما شوند، حدیث می‌گویند شما را پس دروغ می‌گویند و عمل می‌کنند

۱ - مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۲۶.

۲ - مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۲۶.

و بد عمل می‌کنند خشنود نمی‌شود از شما تا کارهای زشت ایشان را تحسین کنید و دروغ ایشان را تصدیق کنید و حق به آنها داده شود تا راضی شوند پس اگر تجاوز کردند کسی که به این سبب کشته شود شهید خواهد بود.^۱

در مجمع الزوائد از ابن عباس روایت کرده که زنی گذشت بر رسول خدا ﷺ کمانی حمایل انداخته بود پس پیغمبر ﷺ فرمود: لعن الله المتشبهات من النساء بالرجال والمتشبهين من الرجال بالنساء یعنی خدا لعنت کند زنهایی را خود را شبیه به مردان می‌کنند و مردانی که خود را شبیه به زنان می‌کنند.^۲

حضرت رسول خطاب به عبدالله بن عمرو بن العاص فرمود: اذا رأيت الناس مرجت عهدهم اى اختطلت وخفت اماناتهم فالزم بيتك واملك عليك لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنكر وعليك بامر خاصة نفسك ودع عنك امر العامة.

ترجمه:

وقتی که دیدی مردم عهد و پیمانهایشان درهم و برهم و مختلط شد و سبک شمرده شد امانتهایشان پس ملازم خانه خود باش و مالک زبان خود باش و بگیر آنچه را که می‌شناسی و واگذار آنچه را که نمی‌شناسی و بکار مخصوص شخصی خود پرداز و در امر عامه دخالت مکن.^۳

۱ - مجمع الزوائد باب اطاعة فى المعصية ص ۲۲۸.

۲ - مجمع الزوائد جزء هشتم ص ۱۰۳.

۳ - مختصر تذكرة ص ۲۰۱.

در حدیث ترمذی در مختصر تذکرة قرطبی از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود:

اذا كان امرائكم خياركم واغنيائكم سمحائكم وامركم شوري بينكم فظهر الارض خير لكم من بطنها واذا كان امرائكم شراركم واغنيائكم بخلاءكم وامركم الى النساء كم فبطن الارض خير لكم من ظهرها.

ترجمه:

وقتی که فرمانفرمایان شما نیکانتان باشند و ثروتمندان شما صاحبان بخشش از شما باشند و کار شما به مشورت همدیگر باشد، پس ماندن روی زمین برای شما بهتر است وقتی که فرمانفرمایان شما بدترین شما باشند و ثروتمندان شما از بخیلان شما باشند و کار شما با زنانتان باشد زیر زمین رفتن برای شما بهتر است از ماندن شما روی زمین^۱.

قال رسول الله ﷺ: يأتي على امتي زمان تكثر فيه الآراء وتتبع فيه الأهواء ويتخذ القرآن مزامير ويوضع على الحان الاغابي، يقرء بغير خشية لا يأجرهم الله على قرائته بل يلعنهم، فعند ذلك تهش النفوس الى طيب الالحن فتذهب حلاوة القرآن، اولئك لا نصيب لهم في الآخرة، ويكثر الهرج والمرج وتخلع العرب اعنتها وتكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء ويتخذون ضرب القصيب فيما بينهم فلا ينكره منكر بل يتراضون به وهو من احدى الكبائر الخفية فويل لهم من ديان

يوم الدين لا تنالهم شفاعتى فمن رضى بذلك منهم ولم ينههم ندم بذلك يوم القيامة وانا منه برئ وعندها تتخذ النساء مجالس وتكون الجموع الكثيرة حتى ان المرأة لتتكلم فيها مثل الرجال ويكون جموعهن لهواً ولعباً وفي غير مرضاة الله وهى من عجائب ذلك الزمان، فاذا رأيتموهم فباينوهم واحذروهم فى الله فانهم حارب الله ولرسوله والله ورسوله منهم برئ!

ترجمه:

می آید بر امت من زمانی که بسیار می شود در آن رایها و پیروی کرده می شود در آن رایها و خواهشهای نفسانی و گرفته می شود قرآن با سازها و نوازها و گذارده می شود بالای آوازهای سرود و خوانندگیهای غناء، خوانده می شود بدون ترس داشتن، خداوند به اینها یعنی خوانندگان مزد نمی دهد بلکه لعنت می کند ایشان را پس نزد چنین زمانی به وجد و طرب آید نفسها بخوبی آوازها، پس می رود شیرینی قرآن، این جماعت هیچ بهره ای از ثواب برای ایشان نیست در عالم آخرت و بسیار می شود آدم کشتن بی گناه و مطلق العنان می شود (عرب) و مردها به مردها اکتفا کنند در فجور و زنها به زنها و می گیرند زدن سازها و نوازها را در میانشان، پس انکار کننده ای انکار نکند ایشان را بلکه خشنود می شوند به این گرفتن سازها و نوازها و حال آنکه آن یکی از گناهان کبیره پنهان است، پس کلمه عذاب مخصوص ایشان است از جزا دهنده

روز جزا نمی‌رسد ایشان را شفاعت من پس کسی که خشنود شد به این کارها و کردارها پشیمان شود در روز قیامت و من از ایشان بیزارم و نزد چنین زمان و ظهور چنین خصلی می‌گیرند زنها مجلسهایی و جمعیتها و دسته‌بندیها زیاد شود تا این اندازه که زن در مجالس سخنرانی کند مانند مردها و اجتماعاتشان برای سرگرمی و بازی است در غیر آنچه خشنودی خدا در آن است و این از عجایب آن زمان است پس چون دیدید ایشان را از آنها جدایی بگیرید و بترسید از ایشان یا بترسانید ایشان را در راه خدا زیرا که ایشان جنگ‌کنندگان با خدا و پیغمبر اویند و خدا و رسول او از ایشان بیزارند.

توضیح :

از این خبر غیبی که از معجزات کلامیه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است علامات چندی از علائم آخر زمان استفاده می‌شود که در عصر حاضر صورت وقوع بخود گرفته و خود دلیل واضح و برهان است بر اثبات حقانیت و نبوت آن پیامبر بزرگوار:

اول: زیاد شدن رأیها که آن کاشف از پشت پا زدن و بی‌اعتنایی به احکام قرآن و سنت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و عمل کردن به رأیهای خود است.
دوم: تابع شدن و پیروی کردن از هواها و خواهشهای نفسانیه و شهوت‌رانیهای مردم و لا ابالی شدن مردم است از پیروی کردن از دستورات اسلامی.

سوم: گرفتن قرآن در ساز و نواها و آن را بازیچه خود قرار دادن، و

مزامیر جمع مزممار است به معنای نای و زمر در لغت به معنای دمیدن در نای و مانند آن است و مزممار آن آلتی است که در آن دمیده می‌شود اعم از اینکه نای متعارف باشد یا مثل آن از قبیل بلندگو و امثال آن که گیرنده صدا باشد و فرستنده از قبیل مرکز پخش صدا که رادیو است پس مزممار منحصر در نای تنها نیست.

چهارم: علاوه از گرفتن قرآن در سازها و نواها آنکه خواننده آن نیز بر لحنهای غناء و ترجیع صوت به انواع آوازهای غناء بخواند که خود خواندن غناء یکی از گناهان کبیره شمرده شده و بخصوص قرآن را به آواز غناء خواندن گناهش بزرگتر است و عذاب آن شدیدتر.

پنجم: خواندن قرآن به نحوی باید باشد که در خواننده و شنونده آن تأثیر کند که در قلب آنها ایجاد ترس از خدا شود، حضرت می‌فرماید در آن زمان خواننده می‌شود بدون ترس از خدا.

ششم: آنکه قاری قرآن را خداوند بسیار اجر می‌دهد در آخرت و اخبار بسیار و احادیث بی‌شمار در مدح قاری قرآن واقع و وارد شده با چنین وصفی نسبت به این نحو اتخاذ و خواندن قرآن می‌فرماید به قاریان مزد داده نخواهد شد بلکه خدا لعنت می‌کند چنین قاری قرآنی را.

هفتم: به وجد و طرب آمدن نفسهای مردم آن زمان به خوشی آوازه‌ها و خود را مشغول کردن بشنیدن صداهای غناء و لذت بردن روح حیوانی ایشان از اینگونه آوازه‌ها است که نتیجه آن محروم شدن نفس ناطقه انسانی از لذت بردن از کلام رحمانی است به طوری که

چنان غرق خواندن آوازهای تغنی و شنیدن آن می‌شوند که از لذت شیرینی کلمات الهیه محروم می‌مانند و این محرومی سبب می‌شود که از ثوابهای زیادی که در آن جهان به قاری قرآن داده می‌شود به هیچوجه بهره‌مند نگردد.

هشتم: زیاد شدن ریختن خون ناحق و آدم‌کشی و ایجاد اضطراب در مردم آن زمان.

نهم: افسار گسیخته شدن عرب است، کنایه از اینکه خود اختیاردار شوند و از قید دین و دیانت و تابعیت شرع و قرآن بیرون روند و به جان همدیگر بیفتند و برادر کشی و جنایات و افساد در میان آنها رایج و شایع شود.

دهم: زیاد شدن فسق و فجور به نحوی که روش حیوان صفتی و خوک طبعی و وحشیگری پیش گیرند، بطوری که مردها به مردها اکتفا کنند در فسق و فجور و زنها به زنها.

یازدهم: گرفتن سازها و نواها را در میان خود، و از آن لذت بردن و کسی که می‌تواند اینها را منع کند منع نمی‌کند بلکه به عمل ایشان راضی و خشنود باشد.

دوازدهم: آنکه این گرفتن سازها و آواها از گناهان کبیره‌ای است که خدا وعده عذاب به مرتکبین آنها داده.

سیزدهم: آنکه، کسانی که می‌دانند شیوع این عمل را در میان خود و می‌توانند ممانعت و جلوگیری کنند و نمی‌کنند آنها هم در روز قیامت پشیمان خواهند شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ایشان بیزار خواهد بود و مرتکبین

هم به شفاعت پیامبر نائل نخواهند شد.

چهاردهم: آنکه در آن زمان زنها برای خودشان اجتماع می‌کنند و مجلسها می‌گیرند: همچنانکه مردها برای خود مجلسها گیرند.

پانزدهم: مجلسها و دسته‌بندی و حزب‌بازی در میانشان آراسته و زیاد خواهد شد.

شانزدهم: زنهای آن زمان مانند مردها در مجالس سخنرانی کنند.

هفدهم: اجتماعات زنها برای لهو و لعب و شهوترانی‌ها باشد.

هیجدهم: آنکه بروز و شیوع این اعمال در زنها و از ایشان از عجائب آن زمان است.

نوزدهم: وظیفهٔ اهل ایمان است که در آن زمان که از ایشان دوری کنند و با ایشان ارتباط نداشته باشند و بترسند از فتنهٔ ایشان یا بترسانند ایشان را اگر می‌توانند برای خدا.

بیستم: آنکه مرتکبین این اعمال جنگ‌کنندگان با خدا و رسول خدا هستند و خدا و رسول از ایشان بیزارند.

لازم به تذکر است که تمام علامات که این حدیث متضمن آنها است ظاهر شده است و چیزی از آنها نمانده است که ظاهر نشده باشد الا بعض که امید است بزودی شاهد ظهور آن حجت عزیز باشیم.

لَيْبِكَ عَلَى الْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ بَاكِيًا فَقَدْ تَرَكَ أَرْكَانَهُ وَمَعَالِمَهُ^۱

۱ - نوائب الدهور فی علائم الظهور ج ۱.

هر آینه باید بر اسلام گریه کنند گریه کنندگان، زیرا که از روی تحقیق ارکان و معالم آن متروک شده و از اسلام جز اسمی و از ایمان جز رسمی و از قرآن جز کهنه شدن چیزی باقی نمانده است، و دزدگان شیطان صفت هم از هر گوشه و کنار جهان، چنگالهای خود را برای نابود کردن این اسم و رسم فقط هم تیز کرده و در کمین هستند که به هر نحو ممکن اثر آن را محو نمایند، غافل از آنکه دست قدرت حق ناگهانی برای حفظ آن بزودی از آستین غیب، بیرون خواهد آمد و نقشه‌های آنان را نقش بر آب خواهد نمود و حق از باطل جدا و باطل نابود خواهد شد، به دلیل عقلی و نقلی و برهان و تدبیر در حالات گذشتگان، بعلاوه تأییدات غیبیه و اشارات بعضی از خواص، حاکی از آن است و امیدواریم چند سالی زیادتر طول نکشد که حق آثار خود را به تمام معنی نشان دهد.

مژده ای دل که صدای جرسی می آید

عنقریب است تو را دادرسی می آید

منتظر باش کنون تا که وزد باد شمال

عنکبوتیست بصید مگسی می آید

فجر کاذب بدمید و شب هجران بگذشت

صبح ناگشته صدای عسسی می آید

یار در پرده سخن گفت نمی باید گفت

کز کجا و به چه روزی چه کسی می آید

اینقدر هست که از دور غباری پیدااست

در نظر همچو شهاب قبسی می آید

پرسشی کردم و حیران شدم از جلوۀ غیب

گفت خاموش که فریاد رسی می آید

وما توفیقی الا بالله توکلت علیه والیه انیب

منابع استفادہ شدہ

- ۱۔ تفسیر علی بن ابراہیم قمی
- ۲۔ تفسیر المیزان
- ۳۔ معاد شناسی آیت اللہ طہرانی ج ۵
- ۴۔ روضہ کافی
مرحوم کلینی
- ۵۔ بحار الانوار ج ۵۲، ج ۲۲، ج ۱۸
- ۶۔ نہج البلاغہ
فیض الاسلام
- ۷۔ مجمع الزوائد جزء پنجم، جزء ہفتم، جزء ہشتم
- ۸۔ مختصر تذکرہ
- ۹۔ محاضرة الابرار ومسامرة الاخيار
محيى الدين عربى جزء دوم
- ۱۰۔ اسلام شناسی (دانشگاه مشهد)
دکتر علی شریعتی
- ۱۱۔ معارف قرآن
آیت اللہ مصباح یزدی
- ۱۲۔ نوائب الدهور فی علائم الظهور
مرحوم سید حسن میرجہانی
طباطبایی

فهرست اعلام

۴۱ و ۱۵	آدم
۷۷ و ۵۹ و ۴۳ و ۲۱ و ۱۰ و ۸	ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۲۴ و ۱۲۳ و ۱۲۲ و ۱۲۱	ابو جعفر منصور دوانیقی
۲۳	ازدها
۳۲	افلاطون
۱۳۴	امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۵۰	امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۵۰ و ۱۴۹ و ۱۴۲	امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>
۷۵ و ۷۴	امین
۱۴ و ۱۲	اهریمن
۴۱	بنی اسرائیل
۱۴۹ و ۱۲۶ - ۱۲۱	بنی عباس
۷۰	بنی هاشم
۱۵۵	ترمذی
۱۴۵	جابر بن عبدالله انصاری

۲۴	جنّ
۱۲۱	حمران بن اعین
۱۱۱	حور العین
۷۷	خدیجه
۱۵۶ و ۱۴۸	خوانندگی
۱۴۲	دجال
۱۴۳	رجاله‌ها
۱۴۹	رضی الدین حلی
۷۴	زیاد بن ابیه
۷۵	زید بن عمر
۲۳ و ۲۲	سامری
۸۹	ستاره دنباله‌دار
۴۳	ستاره زهره
۷۱ و ۷۰ و ۳۲	سقراط
۸۱ و ۸۴ و ۸۵ و ...	سلمان فارسی
۲۴	سلیمان <small>علیه السلام</small>
۷۳	سوره هود
۷۴ و ۷۳ و ۷۲ و ۷۱	شبان
۶۹	شِبلِی شَمِیل
۱۳۰ و ۱۲۹ و ۱۲۸ و ۱۲۶	شراب
۱۴۸ و ۱۳۶ و ۱۲۵ و ۴۱ و ۲۴ و ۱۱	شیطان

۱۴۹ و ۱۲۱	حضرت صادق <small>علیه السلام</small>
۱۴۲	صعصعة بن صوحان
۱۴۹	عبدالله بن سليمان
۷۳	عبدالمطلب
۷۵	عثمان بن حویرث
۷۵	عدی بن حاتم
۸۴ و ۸۱	علی بن ابراهیم قمی
۷۴	عمرو عاص
۱۳۴	حضرت عیسی <small>علیه السلام</small>
۱۲۸	غیبت
۲۰	فرعون
۸۶	فهد
۷۷ و ۷۵ و ۷۰	قُریش
۱۱۷	کُرات آسمانی
۷۲	مُجَل کاغذین
۷۵	مالک بن کلثوم
۷۹ و ۷۷ و ۷۵ و ۷۴ و ۷۱ و ۷۰ و ۶۹	محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>
۱۳۳	محمد بن مسلم
۱۲۱	محمد بن یعقوب کلینی
۱۵۶	محمی الدین عربی
۷۴	معاویة بن ابوسفیان

۷۴	مغیره بن شعبه
۱۲۴	ملائکه
۲۳	موسیٰ
۹۶ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۴۳	موسیقی
۲۱	نمرود
۷۴	ورقة بن نوفل
۹۸-۱۲۷	همجنس گرایی
۱۴	هیتلر

فهرست مکانها

۱۲ و ۸۷	آمریکا
۸۷	اردن
۹ و ۱۲	اروپا
۱۰۸ و ۱۰۹	باغ
۱۵۰	بصره
۸۹	بیت المال
۱۴۴	بیت المقدس
۷۰	حجاز
۸۲ و ۸۴	حجة الوداع
۷۷ و ۷۸	جِراء
۱۰ و ۷۰ و ۸۲	خانه کعبه

۸۷	خلیج فارس
۷۳ و ۷۴ و ۷۵	صحرا
۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸	عالم برزخ
۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۱۴	عالم قیامت
۱۰۶ و ۱۰۸ و ۱۱۱ و ۱۱۴	عالم مثال
۱۰۸	عالم ملکوت
۱۰۶ و ۱۰۸	عالم نفس
۸۷	عراق
۱۰ و ۷۸ و ۸۶	عربستان
۱۴ و ۹۷	غرب
۸۶	فرانسه
۹۷	کاباره
۷۸	کوهستان
۸۷	کویت
۱۲۹	مدینه
۱۲۸ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۱۴۸	مساجد
۸۲ و ۱۴۵	مسجد الحرام
۸۶ و ۸۷	مصر
۱۰ و ۵۱ و ۱۲۹	مکه
۱۴۳	مناره‌ها
۱۳۱	منبرها